

برشنازنده مردی در دل خاک

رمان تیزم یوه تیراسیتونکی...

دینتارخ هنر پيشه ابرا

۴۰

Ketabton.com



رفع مشکلات ایجاب

سعی و تلاش دامنه دار را مینماید



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه آمران اطلاعات و کلتور ولایات را در قصر ریاست جمهوری به حضور شان پذیرفتند. در عکس پو هاند دکتور نوین نیز دیده میشود.

رئیس دولت بناغلی محمد داود روز ۲۹ جدی حین خطاب به آمران اطلاعات و کلتور ولایات کشور گفتند:

مشکلات مذتهای عقب مانده و منجمله افغانستان خیلی بزرگ، دامنه دار و دوام داراست که حداقل یکی دو نسل اگر آنرا رفع کند باز هم خوشبختی مملکت ما خواهد بود.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم آمران اطلاعات و کلتور را در ختم سیمینار سه روزه شان صبح ۲۹ جدی در قصر ریاست جمهوری در حالیکه وزیر اطلاعات و کلتور پوهاند دکتور نوین حاضر بود پذیرفتند. رهبر ملی ما از زودند ماوشما او لاد این

خاکیم و از حال کشور خود کافی خبر داریم، چه درد های کشور نزد گمانیکه عشق بوطن خود دارند دور نمی ماند، کسیکه ادعا کند این دردهای افغانستان را به چند کلمه و حرف از شکلی به شکلی تغییر داده میتواند فکر میکنم که نه خودش بایست باین سخن باور داشته باشد و نه دیگران را فریب دهد.

بناغلی محمد داود اضافه کردند زما نیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم ازیک موضوع کوچک و ساده صحبت نمی کنیم که در ظرف یک یا چند روز بتوانیم همه آنها را حل کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و تلاش دامنه دار را مینماید، این زحمت کسی در یک مدت کوتاه مقرر نمی شود. مگر از اینکه از یک طرف به وظایف سنگین و مهم ملی که فرد فرد ما بعهده داریم منبهاک باشیم و از جانب دیگر نسل آینده کشور را تحت همین روحیه فداکاری تربیه نماییم.

بناغلی محمد داود اضافه نمودند اگر ازمن بپرسید برای علاج پسمانی و انکشاف وطن خود چه کنیم بهترین سفارش من این خواهد بود که وطن دوست و وطن پرست و ا قوسی باشیم و این پدیده را در رنگ و خسون و استخوان خود جا دهیم.

دانشمند و وطن پرست آن اند چه بدون آن يك ملت سر بلند و متکی بخود و پر افتخار را نمیتوان سراغ کرد. سیمینار اطلاعات و کلتور ولایات پر پرو ز خاتمه یافت. درین سیمینار اهداف پالیسی نشر اتی کشور مطرح گردید.

مادرین امر مستحکم نخواهد بود باید درین راه همه موانع و دشواریها را در نظر داشته باشیم و تنها اختیاری که مماندر انتخاب چنین راهی داریم این خواهد بود که معقول ترین آت را انتخاب کنیم.

بناغلی رئیس دولت فرمودند عشا صر متشکله سعادت يك جامعه افراد سالم یادرد،

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم خطاب به آمران اطلاعات و کلتور ولایات به گفتار شان ارامه داده گفتند: داشتن احساس ملی برای نیل به اهداف مستلزم اراده بسرای رسیدن به مقصد و در عین زمان قبول خطر ات است اگر خواسته باشیم برای نیل بیک هدف تنها به جنبه قطعی آن اتکا بکنیم اراده

رئیس دولت و صدراعظم روز ملی هند را بهر رئیس

جمهور و صدراعظم آن کشور تبریک گفتند

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی هند عنوانی بناغلی ویوی گیری اندرا گاندی صدراعظم هند روز ملی آن کشور را تبریک گفته اند. همچنان مد یریت اطلاعات وزارت امور خارجه دیروز اطلاع داد که از جانب بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی هند عنوانی بناغلی ویوی گیری اندرا گاندی صدراعظم هند روز ملی آن کشور را تبریک گفته اند. همچنان مد یریت اطلاعات وزارت امور خارجه دیروز اطلاع داد که از جانب بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی هند عنوانی بناغلی ویوی گیری

قانون ژاندارم و پولیس نافذ گردید

او لین قانون گمرکات نافذ شد

قانون پولیس و ژاندارم بعد از تصویب مجلس عالی وزیر و منظور وی رئیس دولت در شماره ۳۰ تاریخی ۲۹ جدی جریده رسمی نشر و نافذ گردید.

این قانون که بدخل هفت فصل و سی و چهار ماده تدوین شده است امور مربوط به تشکیلات ، وظایف و صلاحیت های پولیس و ژاندارم یعنی پولیس سر حدی را تنظیم مینماید .

اهداف این قانون را اتخاذ تدابیر موثر قانونی برای تامین امن و نظم و آسایش عامه ، جلوگیری از ارتکاب جرایم ، کشف و تحقیق جرایم تشکیل میدهد .

همچنان اتخاذ تدابیر موثر قانونی برای صیانت حقوق و آزادی های مردم و حمایت لازم از منافع عامه ، تعمیل او امر و فیصله های قطعی محاکم و تعمیل احکام قوانین و مقررات دولت شامل اهداف این قانون میباشد .

با نفاذ این قانون احکام مندرج قانون پولیس منتشره جریده رسمی مورخ ۱۵ خوت ۱۳۵۱ ملغی و خلا ها و نواقص علمی و عملی ای که در ساحه اجرای وظایف پولیس و ژاندارم و صیانت سالم حقوق و آزادی های قانونی افراد و حمایت منافع عامه و چون داشت تکمیل گردیده است .

این قانون حدود صریح و روشن را جهت استفاده از وظایف و صلاحیت های مقرر شده برای پولیس تنظیم نموده است و مسواری را که اقدام پولیس از نگاه مشروعیت با ید ارزیابی و سنجش گردد مشخص کرده است .

قانون گمرکات بعد از تصویب مجلس نظام نوین جمهوری که ضامن سعادت و رفاه عالی وزراء و منظور وی رئیس دولت در شماره ۳۱ تاریخی سی جدی رسیده رسمی نشر و نافذ گردیده است .

این قانون که بدخل پنج فصل و چهل و هفت ماده تدوین شده اولین قانون در نوع خود میباشد .

در این قانون با در نظر گرفتن ایجابات و احتیاجات اقتصادی و اجتماعی مملکت در پرتو طبق اطلاع نماینده باختر از يك منبع وزارت معادن و صنایع به اطلاع عموم رسانیده میشود که تمام معادن کشور مال دولت یعنی ملی بوده و هیچ کس بدون استیذان وزارت معادن و صنایع حق استخراج ، استفاده و خرید و فروش آنرا ندارد .

علاوه در قانون گمرکات مقررات بین المللی که در سایر ممالک جهان حکمفرماست در نظر گرفته شده است .

به اساس ابلاغیه یی تمام معادن کشور ملی اعلام گردیده است

طبق اطلاع نماینده باختر از يك منبع وزارت معادن و صنایع به اطلاع عموم رسانیده میشود که تمام معادن کشور مال دولت یعنی ملی بوده و هیچ کس بدون استیذان وزارت معادن و صنایع حق استخراج ، استفاده و خرید و فروش آنرا ندارد .

بمناسبت روز ملی همد



بنامگی وی وی گیری رئیس جمهور همد

پیش از دو میلیون و هشتصد و پنجاه و دو هزار افغانی قرضه کود کیمیاوی تحصیل گردیده است

پیش از دو میلیون و هشتصد و پنجاه و دو هزار افغانی مدیریت تر ویج و انکشاف زراعت و ولایت تغار عوض قیمت کود و گندم از زارعین تحصیل گردیده است .

یک منبع آن مدیریت گفت مجموع طلب از مدرک قرضه کود و گندم اصلاح شده در سال گذشته به چهار میلیون و دوازده هزار و شصت و دو پنجاه و پنج افغانی بالغ گردیده بود .

منبع اضافه کرد تحصیل قیمت گندم و کود جریان دارد .

۳۰ قلم دولت توسط هیات کشف جرایم خارتوالی بدست آمد

۳۰ قلم اموال مختلف دولت را که از مدتی به اینطرف بیکده تحویلدا ران وزارت معادن و صنایع برای استفاده شخصی خود حیف و میل مینمودند توسط هیات کشف جرایم خارتوالی ولایت کابل از اتاق آنها بدست آمد .

یک منبع کشف جرایم خارتوالی گفت نظریه اطلاعیکه به مقام وزارت معادن و صنایع داده شده بود بیکده تحویلدا ران آن وزارت مقدار زیاد مال دولت را از تحویلخانه ها کشیده و از آن استفاده سوء مینمودند .

خارتوالی نظریه هدایت مقام وزارت معادن و صنایع هیاتی را برای کشف حقایق موظف نمود تا اتاق های شخصی هر یک از تحویلداران را نتاشی نمایند .

منبع افزود هیات موظف خارتوالی منحیت و طبقه دیشب اتاق های تحویلداران را نتاشی نموده و تعداد زیاد مال دولت را از آنها بدست آور دند .

منبع علاوه کرد اموال که شامل حلقه های سیم ، دیک های بغار ، چیرکت ، چیرکت ساری ، کعبل ، چراغ های دستی ، کمپاس جبالوچی ، قلم های نقشه کشی ، سامان رسامی ، دور بین ، اشتوب ، تفنگچه روشنی انداز ، بامرمی های آن ، جنرا تور دیزلی ، کالز ، کاغذ سفید ، کاغذ نقشه کشی ، گلیم گاوه برقی ، گیرای نجاری ، چیرکت نکلی دوستک های اسفنجی و غیره لوازم فنی وزارت میباشد جمعا از اتاق های رهائش پنج نفر تحویلدار بر حال وزارت معادن و صنایع بدست آمده است . تحویلداران تحت تحقیق گرفته شده اند .

از شروع کمپاین تا آخر ماه جدی : ۱۰۸۷۰ - تن پخته تو سطره مو سمسده پنبه و روغن نباتی هیلمند خریداری گردیده است

ده هزار و هشتصد و هفتاد تن پخته دا نه دار از شروع کمپاین تا اخیر جدی توسط موسسه پنبه و روغن نباتی هیلمند از دهقانان ولایات هلمند ، کندهار و فراه به قیمت بیش از یکصد و سی میلیون افغانی خریداری گردیده است .

بنامگی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند ضمن ارائه این خبر علاوه کرد در خریداری پنبه چار ماه اخیر امسال نسبت به همین مدت سال گذشته بیش از سه صد فیصد افزودی بعمل آمده که این خود جانس مصروف نگاهد اشتن فابریکه را بیشتر ساخته است .

وی متذکر شد خریداری پخته در حوزه های ولایات متذکره هنوز ادا مه دارد .

ژوندون

شنبه ۶ دلو ۱۳۵۲ برابر با ۳ محرم الحرام مطابق ۲۶ جنوری ۱۹۷۴

مبارزه با مشکلات

بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم خطاب به آمران اطلاعات و کلتور ولایات گفتند: «زمانیکه از مشکلات ملی حرف میزنیم از یک موضوع کوچک و ساده صحبت نمیکنیم، که در ظرف یک یا چند روز بتوانیم همه آنرا حل کنیم، بلکه رفع این مشکلات ایجاب سعی و تلاش دامنه دار را مینماید.»

حقیقتا مشکلات تیکه در مرحله فعلی بان مواجه هستیم مسأله ساده و آسانی نیست که بتوان در ظرف مدت کوتاهی آنرا بر طرف ساخت و بر تمام پسمانی های اقتصادی و مشکلات اجتماعی چندین ساله فایده آمد. رسیدن بیک هدف عالی حوصله فراخ، مبارزه و تلاش فراوان میخواهد. آنهم بشر طیکه تشخیص درست از وضع اجتماعی در زمانهای مختلف و مکانهای خاص محیطی داشته باشیم و با تمام واقعیت های جامعه خویش برخورد منطقی و علمی که ناشی برداشت عمیق و عینی باشد بکنیم. زیرا درک صحیح و شناخت علمی است که بر مبنای آن میتوان در جهت ترقی و تکامل گام نهاد.

اکنون که جمهوری جوان و پیروزمند ما راه نا هموار آنهمه پسمانی ها و نا پسمانی ها را برای رسیدن به هدف، هدفیکه جز سعادت ترقی و رفاه مردم نیست با متانت هموار میسازد، در قلم اول و وظیفه تمام مردم و وطنپرست و ترقیخواه افغانستان است که تناسب منطقی حرکت آگاه و رشد طبیعی جریان تاریخ را در نظر داشته باشند.

بقیه در صفحه ۶۲

تاسیس جمهوریت در هند

امروز مردم هندوستان بیست و پنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را در آنکشور تجلیل میکنند.

مردم هند پس از یک مبارزه پیگیر و دامنه دار علیه استعمارگران توانستند در سال ۱۹۴۷ به آزادی خویش نایل آیند. از آن تاریخ به بعد کوشش های بسیار برای استقرار سیستم جمهوری در آنکشور بعمل آمد تا آنکه بتاريخ ۲۶ جنوری سال ۱۹۵۰ جمهوریت در هند اعلام گردید.

مردم هندوستان پس از آنکه آزادی و استقلال خود را از چنگ استعمارگران بیرون آوردند، مساعی و تلاش دامنه دار برای آبادی و عمران کشور خویش بخرج دادند تا پسمانی های دوران استعمار و جنگ را جبران کرده باشند.

سرزمین پهن آور هندوستان که غنی ترین نیروی این کشور را نفوس عظیم آن تشکیل میدهد، امروز در ساحات مختلف اقتصادی به پیشرفت های نایل آمده است.

افغانستان و هند در طول تاریخ باهم روابط نیکو و حسنه فر هنگی و تجارتی داشته که این روابط به مرور زمان استحکام بیشتری یافته است در ساحه سیاست بین المللی افغانستان و هند از جمله کشور های غیر منسلک بوده و پیرو سیاست بیطرفی مثبت میباشند.

امروز که مردم کشور دوست ما هندوستان بیست و پنجمین سالگره تاسیس جمهوریت را جشن میگیرند، اینروز را به تمام ملت هند تبریک گفته و پیشرفت های مزید این کشور را آرزو داریم.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را بحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدر اعظم افغانستان

در دفتر مدیر

بعضی اشخاص عاشق کار خود هستند و اصلا قضاوت و نظر دیگران برایشان اعتبار ندارد زنی ندارد و اگر هم کار اینها مورد ارزیابی قرار گیرد و نقایصی از آن برملا گردد بخود نمیگیرند. ولو این قضاوت کامل درست و بیطرفانه صورت گرفته باشد.

از دو حال خالی نیست: یا اینکه این گروه فقط بخود میاندیشند که نظر دیگران برایشان اهمیت ندارد و یا اینکه باوید و ذهنیت که دارند کار شان ششکار است در دنیای کوچک خیال و تصور خودشان.

اما آدمهایی را هم می شناسیم که پس از انجام کاری و یا پیاده کردن مفکوره و نوشته ای روی کاغذ قضاوت دیگران برایشان قابل پذیرش است و هم خود باوید انتقادی بر کار خویش انگشت می گذارند، و در صدد اصلاح و رفع نقایص آن می بر آیند. اینها آدمهای موفقی هم هستند.

سخن کوتاه، بکنند زیاد از علاقمندان به مجله ژوندون گذشته از آنکه مضامین و نوشته شانرا بوسیله پست برای ما ارسال میدارند، بعضی از آنها به دفتر مجله تشریف می آورند و مطالبی برای نشر برای ما میبرند که البته اینها غیر از همکاران دایمی و متعهد ما هستند.

در هفته گذشته یک چهره بظاهر آشنا که باری، چند ماه پیش هم به دفتر آمده و مطالبی جهت نشر برای ما سپرده بود، وارد دفتر میشود و طوری قیافه میگیرد که گویا اصلاحیه اینجا نیامده، تعامل میکند و سعی پرسد اینجا انیس است؟

خبر ژوندون است، اداره روزنامه انیس در طبقه دوم همین عمارت است.

من از طبقه دوم می آیم، گفتند دفتر روز نامه پائین است.

اشتباه کردند.

او که آدم میانه سالی است بدون تعارف بالای چوکی می نشیند، دوسیه بی را ورق می زند و یک بسته کلان کاغذ هارا از میان آن برداشته و بالا فاصله میگوید:

من مقالاتی در باره... نوشته ام، و از پنج شش موضوع مختلف نام می برد که برای من آشنا است میگوید: اینها را شما نشر می کنید؟

به کاغذها و نوشته هایش نگاه میکنم همان مطالب مسترد شده است. بدون آنکه تغییر.

خوب، انیس در مورد نوشته های شما چه نظر دارد؟

رفته بودم، گفتند معاون صاحب مصروف است، آدم اینجا.

از فراموش کرده بودم چند دقیقه قبل آدرس را برایش غلط داده بودند.

چه عرض کنم، گفتگو شروع میشود و اصلاحیه آدم عاشق نوشته هایش است گپ های من و دیگران فایده بی نداشت، میگفت حیف است که آثار مرا نشر نمی کنید اینها ششکار های من استند.

ساعتها گذشت و در اخیر که میخواست بجان روز نامه دیگری برود: عرض با مان

خدایی هزار بد و بیراه گفت و رفت.

اسلام و زندگی

از برجستگی های حیاتی اسلام

ج. هب

را به آن درجه که می خواهد فراهم سازد و بازم آرزوهایش جوانه بزند و بنا شده اش قناعت نکند. تردیدی نخواهد بود که آرامش روحی و سلامت خاطر، دیگر از وی رخت خواهد بست.

اگر این شخص به آنچه دارد قناعت نماید و از عدم موفقیت بیشترش تشویش و نگرانی در خود راه ندهد و با آنکه پیوسته تلاش مینماید از وضع موجود زندگی رضایت بدهد، دیگر با آرامش خاطر بسر برده روحش آرام و شاد خواهد بود.

ج- درباره (مساعادت و نیکی با همسایه) که موضوع شماره سوم این بحث را تشکیل میدهد باید گفت که احسان در مورد همسایه و سپیم شدن در آلام و مصایب وی، از صفات ایماندار آن واقعی و بی پروا حقیقی دین اسلام بحساب می آید، چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید:

«در مورد همسایه آنقدر بمن توصیه و گوشزد میشود که حتی خوف دارم همسایه از همسایه میراث ببرد».

اسلام موضوع کمک به همسایه را بحدی جدی میگیرد که مساعادت آن را تنها به همسایه مسلمان محدود نمی سازد و بلکه ایمن مساعادت و نوع خواهی را درباره آن تعهد همسایگان که پیر و دین اسلام هم نباشند نیز توصیه می فرماید.

د- اما در موضوع شماره چهارم جارم که عبارتست از (دوست داشتن انسان برای مردم) آنچه را برای خودش دوست دارد (متذکر باید شد که این امر زاده تعالیم بارز و از آداب پسندیده اجتماعی است که فلسفه عالی و اجتماعی اسلام بمنظور ایجاد سعادت مادی و معنوی انسانها، ضرورت وجود آن را در میان اجتماعات بشری، اعلام میدارد. زیرا اسلام آئین نیکی و عدالت آیین دوستی و بی ادبی، آئین انسانیت و مروت است، خوشبختی و رفاه را برای همگان میخواهد و تمام افراد انسان را اجزای یک فامیل واحد بشری می شمارد و پروگرام های اجتماعی اسلام، همواره این چیز را در میان انسان ها تکیه مینماید.

اسلام دوست داشتن سعادت و نیکی را بر ای همگان، نشانه ایمان و دلیل تدبیر کامل و انمود میکند، چنانچه پیامبر چنان انسانیت پیوسته بعنوان تکیه و استخوان تفهیم فلسفه بشری اسلام می فرماید:

«هیچ يك از شما در شمار ایما نداران کامل آمده نمیتواند تا آنکه برای برادرش دوست بدارد آنچه را برای خویش دوست میدارد».

جز اسباب شقاوت، غارتگری، خو ناسا می نغصب و تجاوز، چه در ساحت زندگی فردی و چه در ساحت زندگی اجتماعی، چیزی دیگر نبوده است.

دین اسلام بخاطر اینکه همواره انسان ها را برای کسب و پیشه و راستن نیروی فعال کار و زحمت کشی و برای دریافت مفاصل و مشیوع درآمد زندگی، امر و تاکید می فرماید، از همان آغاز میدانسته که اگر انسان در نتیجه سعی و تلاش خود نتواند اسباب معیشت خود

او دیگر متعلق با اخلاق اسلامی گردیده عملی برخلاف تقاضای شرافتمندانه بشری و بر خلاف ایجابات کرامت انسانی و بالاخره بر خلاف مصالح فرد و اجتماع اسلامی، از پیش نخواهد برد.

ب- اما در مورد موضوع شماره دوم، باید متذکر شد که این بینش اسلامی با اساس این فلسفه قبول شده بشری است که از آری و ثروت هیچگاه عامل سعادت حقیقی نبوده و حتی همین ثروت نهایی هنگفت، در بساموار

آئین اسلام سراسر مشتمل بر ارشادات و رهنمایی های بشر خواهانه و دستورات انسانی و جهانی ای است که بخاطر فراهم آوری کلیه اسباب و عوامل سعادت مادی و معنوی دنیای بشریت، بدست شایسته ترین و با اراده ترین فرد جهان آدمیت یعنی حضرت محمد (ص) وارد این جهان گردیده است.

این دستورات و این درسهای عملی اخلاق و تربیت، همه متونی از پروگرام عظیم دین اسلام را میسازد که کار نامه های عالمی اسلامی و تلا شهای اصلاحی آن، روی همین پایه ها استوار و قیام مینماید و اینک طی این مقال مثالی چند از این ارشادات را گذارش داده اند که پیرامون آنها سخن نسیز داریم.

و این ارشادات اینها اند:

- ۱- از امور حرام و ناجایز، پرهیز کنید، تا عبادت مند ترین مردم باشید.
- ۲- به آنچه از بر داشت های زندگی و از نعم خداوندی نصیب شده، قانع و راضی شو تا غنی ترین انسانها باشید.
- ۳- با همسایه ات نیکی و مساعادت نما، تا فردی باشید با ایمان.
- ۴- آنچه را بخود دوست داری برای مردم (مردم) نیز دوست داشته باش، تا مسلمان باشی.

اکنون این دستورات چهار گانه را یک مورد بررسی قرار میدهیم:

الف- نخست حرفد مایمون فرموده شماره اول است، حضرت پیامبر اسلام، میفرماید و پرهیز گار حقیقی کسی را می شناسد که به آنچه امر شده عمل کند و از آنچه نسی گردیده دوری بر گزیند، ازین رو عبادت صحیح و حقیقی را تنها در اجرای اوامر نمیداند، بلکه اجتناب از اجرای اعمالی که ترک آن امر گردیده نیز، از جمله ضروریات و لوازم عبادت بحساب می آورد.

دین حقیقی و کامل الاطراف، آن نیست که انسان نماز بخواند و روزه بگیرد و سببی باندیشه اینکه دیگر هیچ عملی بوی ضرر نخواهد کرد، آنچه پیش آید و به آنچه دست یابد، انجام دهد، روی همین طرز دیدن و بینش و در کردن این نحوه پندار، حضرت پیامبر اسلام در جای دیگری اینگونه ارشاد می فرماید: «چه بسا که روزه دار، جز گرسنگی نمیری از روزه اش نکیرد و چه بسا نماز گزار که از نمازش بغیر از رحمت و تکلیف، نتیجه ای نبرداند».

در صورتیکه انسان اوامر و نواهی اسلام را بصورت صحیح کار می بندد، بدون شبهه

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند



دوره اول

جنگ های او در عهد رسول خدا (ص)

جنگ موته

غزوه موته نخستین جنگی بود که خالد (رض) بعد از اسلام آوردنش به آن اشترک ورزید، سبب این جنگ چنین بود که حضرت رسول اکرم (ص) یک نفر نماینده خود را جهت دعوت اسلام نزد هر قل فرمان روی روم فرستاد زمانیکه فرستاده رسول خدا بدانجا رسید یکی از عمال هر قل ناجوان مردانه آنرا بقتل رسانید و این امر بغضرت رسول خدا علیه السلام بسیار سخت تمام شد سه هزار جنگجوی مسلمان را که در آنجمله خالد (رض) نیز شامل بود تدارک دیده صرف بخاطر تازیان روم جهت قتل فرستاده خود امر بجمعه نمودند.

حضرت رسول علیه السلام زید بن حارثه را درین جنگ بحیث علمبردار موظف ساخته گفتند: در صورت شهادت آن جعفر بن ابی طالب این کار را بعهده گیرد و اگر او جام شهادت نوشد عبدالله ابن ابی رواحه فرمانده سپاه باشد همان بود که قشون اسلام بمصر گردگی زید بن حارثه از مدینه برآمدند و در موته که یکی از فریه های شام می باشد فرود آمدند.

زمانیکه رومی ها از اراده مسلمانان و وصول سپاه اسلام در آنجا اطلاع حاصل کردند جهت مقابله دو صد هزار عسکر جنگجو را تهیه دیده هر دو سپاه بهم درآویخته زید بن حارثه که وظیفه دار حمل رایت اسلام بود و در قنایش قشون مسلمانان موقعیت داشت آنقدر دفاع و گشتار نمود تا اینکه بقتل رسید.

سیس جعفر بن ابی طالب علم اسلام را بدست گرفته بحیث فرماندهان سپاه اسلامی موظف شد و تا آن حدی شمشیر آرای کرد که دشمن از هر طرف آنرا محاصره نمود، سپس چاره را بخود حصر دیده از اسپش فرود آمد و برای اینکه دشمنان آنرا به غنیمت نگیرند پای او را قطع کرد و خود را در وسط لشکر دشمن انداخت و با شمشیرش به سرهای دشمنان میگوید تا آن حدیکه دست راستش قطع شد، بعدا بیرق را بدست چپ گرفت و تا وقتی ثابت نگذاشت که دست چپ آن نیز قطع گردید سپس علم اسلام را به بازوهای قطع شده اش گرفت و در میدان جنگ آنرا ثابت نگذاشت تا اینکه بشهادت رسید.

بعدا بیرق مسلمانان بدست عبد الله بن ابی رواحه تعلق گرفت و نیز تا حدی به بیگار ادامه داد تا اینکه گشته شد.

و قتیکه این سه فرماندهان و علمبردار اسلام بشهادت رسیدند مسلمانان در اطراف و محال شان می نگریستند تا شخصی را که لیاقت فرمانداری سپاه اسلام را داشته باشد و پراگندگی شانرا جمع نموده از دشمنان نجات دهند انتخاب کنند، درین امر نیکوتر و مناسبتر از خالد (رض) کسی را نیاختند و به اتفاق آراء ویرا بحیث قوماسا ندادند و فرمانده سپاه تعیین نمودند.

سیس خالد (رض) علم سپاه اسلام را بدست گرفت، مهارت و تفوق خود را درین لحظه حساس ظاهر ساخت که تاکنون بقیه در صفحه ۵۶

بقیه در صفحه ۵۶

زندگی مردی در دل حناک



استاد برشنا در آخرین روزهای حیاتش

در برابر تابلوهای
او در نمايشگاه
های بين المللی
هنر شنا سان
ساعتها می ایستادند
و غرق تماشا می شدند

مزار آدم های ارزشمند قلب انسانهای دیگر است.

هنرمندی چون برشنا متالم و اندوهگین بودند. چون خانم شکور ولی نقاش خوب و شناخته شده بحساب میرود و از جانب دیگر در اکتی سفرهای هنری همسفر استاد برشنا بوده است. خواستم این زن هنرمند را از نزدیک دیده و درباره استاد مرحوم نظرش را بخواهم. خانم شکور ولی در خانه اش کنار بخساری نشسته بود، البته در اتاقی که تابلوهایش بود و رنگ ها و موایک های نقاشی ...

اولیاس سیاهی بتن داشت و متاثر بنظری میرسید. بوی رنگ های روغنی و تایلروی متعدد خانم شکور ولی در کارگاه نقاشی آدم و ارواحات خاصی قرار میداد. بخصوص لباس سیاه و سکوت کارگاه منظره غم انگیزی ایجاد کرده بود.

خانم شکور ولی گفت:

برشنا را چون برادر بزرگی دوست داشتم و هنرش احترام و علاقه مرا به او جلب میکرد. او یکبارش عشق داشت. از تابلوهای او خوشم می آمد. زیرا او دیدقوی و شناخت

بهتری از زندگی مردم افغانستان داشت و همین امر سبب شد که تابلوهای او نمایشگر چهره ها و خصوصیات افغانی باشد. بیشتر نقاشان سبک دیگران را تعقیب میکنند ولی بنیاطی برشنا سبک مخصوص بخود داشت.

برشنا بمن میگفت: «بسیاری از نقاشان در کار خود صادق نیستند، اما هنرمند باید در کار خود صادق باشد.»

در اوایل من به این گفته های استاد برشنا زیاد معتقد نبودم ولی پس از وقتی گسره بعضی از هنرمندان مقلد را دیدم و کار صادقانه برشنا را مشاهده کردم فهمیدم که او حقیق بجانب بود.

چند سال قبل که نمایشگاه بزرگی از آثار ۲۰ نفر نقاش در کابل دایر شده بود تابلوهای برشنا و تابلوهای من و دیگران را در آنجا به نمایش گذاشتند. باید بگویم که تابلوهای استاد برشنا پد آن نمایشگاه درخشندگی خاصی داشت. از همین سبب تابلوهای برشنا اکثر ابرنده جایزه ها شده است.

من برشنا را در سفری که به بلغاریه نمودیم بهتر شناختم. درین سفر نگاه و نپیل هم با ما بودند. خوش طبعی های برشنا و صمیمیت او همه را سرگرم نگه میداشت و بخصوص گرگتر عالی انسانی او را من درین سفر خوبتر درک

نموده است.

استاد صادق در مورد بنیاطی برشنا گفت: «او مرد بزرگ و ارجمندی بود که نمیتوان مرگ او را تحمل کرد. بهر حال این اراده خداوند است که هر چند مدتی یکی از بندگان خود را بسوی خود میخواند و چه خوشبختند کسانی که بعد از رفتن آناری از خود میگذارند و شاگردانی که یادش را گرامی میدارند. خدمات استاد برشنا در تئاتر، از زنده و مفید بوده است.»

اولین بار خودم را استاد برشنا رزی کرده است. آخرین برخورد من با استاد يك هفته قبل از وفاتش بود ...

رادیو افغانستان علاوه از پروگرام های دیگر يك شماره رادیویی مجله رابه استاد برشنا اختصاص داده بود، همچنان اداره هنر و ادبیات رادیو شام جمعه ۴ دلو رادیو زامی رلاکه از روی یکی از نسخه های استاد برشنا ترتیب شده بود به نشر سپرد. آهنگ هایی را که استاد برشنا کمپوز کرده است درین روزها مرتب از رادیو می شنویم.

توانایی و استواری برشانی مرحوم در هر رشته هنری اعجاب انگیز می نماید. برشنا آهنگی را سالها قبل کمپوز کرده بود و مطلع آن چنین بود: «مدتی شد که ترا ... من ندیدم سر راه ...» این آهنگ را منسادی خواننده معروف هند هم بزبان اورو سروده است و مسجوز جمال دوباره زری آن را سرود.

این قدرت هنری استاد فرزانه و برشنا را به اثبات میرساند که هیچوقت هنرش در ساحه ملی محدود نماند و حتی خارج از سرحدات کشور نفوذ کرد. تابلوهای نقاشی اش همانطوری که هموطنانش را مجذوب کرده بود ساعتها چشمان هنر شناسان خارجی را بخود میدوخت.

چنانچه گفته اند در نمایشگاه می که در بلغاریه تشکیل شده بود خارجیان ساعت ها غایل تابلوهای قشنگ اومی ایستادند و غرق تماشا می شدند. آنکه در جستجوی نقاشی که چنین اثری را بوجود آورده می برآمدند، با صمیمیت دستش را میفشاردند.

بازرو داشتند استاد با ایشان صحبت کند یا حداقل در کتاچه خاطرات شان امضاء نماید و سفری بنگارد.

باهر هنرمند کشور که مقابل شدن تاتر عمیقی در چهره اش خواندم همه از فسادان

افغانستان بسر زبانها افتد. خدمات برشنا در هنر موسیقی، نقاشی و تمثیل و سایر هنر ها هرچو وقت بدست فراموشی سپرده نخواهند شد. خاطره او برای همیشه در دل های دوستان، شاگردان و همکارانش و بالاخره در دل تمام هنردوستان کشور مانجا خواهد ماند.

برشنا هیچگاه دوستانش را از یاد نمی برد، اگر مشغولیت دیگری هم میداشت گاهی به مطبعه سر میزد و یا از شاگردان و استادان مکتب صنایع خیری میگرفت. درست چند روز قبل از وفاتش کتاب «قصه های او از طبع برآمد، اونسخه هایی ازین کتاب بدوستان خود اهدا کرد و با صمیمیت فراوان در حاشیه آن چند سفری بهر کس مینگاشت.

کتاب قصه های او را نزد استاد رفیق صادق دیدم.

بنیاطی رونق در مورد استاد و کتابش گفت: «واقعا برشنا مرد بزرگی بود گذشته از تابلوهای نقاشی اش در ساحه هنر تمثیل و تئاتر نیز خدمات بزرگی انجام داده است. کتاب قصه ها را بخوانید آنوقت می بینید که برشنا چقدر با خصوصیات مردم ما آشنایی داشته و زبان عامیانه مردم را چقدر خوب میفکس



استاد برشنا با بنیاطی محمد اسرائیل رویا در نمایشگاهی که رویا آثار هنری اش رابه نمایش گذاشته بود.

تابلو های بر شنا که محصول قدرت هنری وزیر افغانی اوست ارزش خاصی دارد. تابلو پانین هم یکی از آثار خوب و برجسته او بشمار میرود.

محصلان تر کیه از اعتصاب دست کشیدند تا سخنرانی بر شنار ایشنونند



مردم و احترام من به او چند برآورد شد. بر شنا مردی بود با حوصله باتقوی و بزرگواری که در عین حال خوش طبعی و ظرافت او حیویتی را بیشتر میساخت.

بیاد دارم که در سفر ترکیه در استانبول استاد بر شنا بیانیه هنری مهمی ایراد کرده، وقتی که به انقاره رفتم محصلان دست به اعتصاب و نظاره شدیدی زده بودند و به صفت های خود نمی رفتند اما بجزویکه شنیده ام استاد بر شنا از افغانستان آمده و در استانبول هم بیانیه ای ایراد کرده است آنها هم از اعتصاب دست کشیده به پوهنتون رفتند و نقاشی نمودند تا بر شنا برای آنها هم سخنرانی کند. استاد بر شنا نقاشی ایشان را پذیرفت و بیانیه جالبی ایراد کرد و بعد از من هم سخنرانی نمودم. استقبال گرم و صمیمانه محصلان ترکیه خاطر فراموش نشدنی من و بر شنا بحساب میرفت.

همچنان در دعوتی در ترکیه که ترک ها و افغانها اشتراك داشتند استاد بر شنا آهنگی را سرود که خیلی همه را بوجد آورده بود. در سفری که بفراسه نمودیم، گمان دومین سال قبل بود.

در شهر نیس يك نمایشگاه بین المللی دایر شده بود که در آن ۴۷ کشور مختلف اشتراك کرده بودند. در آنجا افغانستان يك جایزه ملی گرفت. مکتب هنر های زیبایی نیس از جمله تمام هنرمندان مالک مذکور صرف سه نفر برای يك ماه دعوت نمود که یکی من و بر شنا بود و دیگری يك نقاش چیره دست یونانی. خلاصه بر شنا افتخارات بزرگی برای کشور خود کسب نموده است که ذکر همه آنها صفحات متعددی را اشغال خواهد نمود.

در مورد مرگ استاد وقتی صحبت کردم خانم شکور ولی باناثر فراوان گفت: «هیچ نمیتوانستم باور کنم و بخود بقولانم که چنین مردی مرده است». گذشته از قدرت هنری او روابط عمیق برادرانه او با من باعث آن گردیده که نتوانم این غم بزرگ را فراموش کنم. نقاشان افغانستان بخاطر مرگ او پیش من آمده تسلیت میگویند.

خانم شکور آهی کشیده گفت: «گویند جمله فتنگی دارد او میگوید: مزار انسانهای جاویدان قلب آدم های دیگر است».

زنده مردی در دل حناک

وفات نا بختگام استاد عبدالغفور بر شنا خبری بود که همه هنرمندان و هنر دوستان کشور را سخت تکان داد.

مرگ هر هنرمند ضایعه ایست برای يك کشور اما مرگ چنین هنرمند ضایعه جبران ناپذیر است.

بر شنا تنها نقاش خوب نبود نویسنده خوب بود. تنها نویسنده نبود درامه نویس فلكلوريك خوب بود. تنها درامه نویس نبود تصنیف ساز خوب بود، تنها تصنیف ساز نبود موسیقیدان خوب بود از همه اینها بالاتر استاد بر شنا شخص خوب و مهربان بود.

در موسیقی سلیقه و شیوه خاصی داشت.

خوش می سرود و زیبا کمپوز میکرد. اکثرا سراینندگان امروز را در افغانستان مثل خیال، خلاند، شیفته، نسیم، ناشناس و غیره و غیره همه مرهون و مدیون مساعده تها و مشورت های هنری استاد در ساحه موسیقی بوده هستند. استاد بر شنا اکنون در میان مانیت و جای اوطاها خالی است اما صد ها کاروان دل او را بدرقه می کنند و هزاران خاطر شیرین او آثار ارزنده هنری او زنده باقی مانده. او همیشه با ما و ما با او ایم.

مرگ هر هنرمند ضایعه ایست برای يك کشور اما مرگ چنین هنرمند ضایعه جبران ناپذیر است. بر شنا تنها نقاش خوب نبود نویسنده خوب بود. تنها نویسنده نبود درامه نویس فلكلوريك خوب بود. تنها درامه نویس نبود تصنیف ساز خوب بود، تنها تصنیف ساز نبود موسیقیدان خوب بود از همه اینها بالاتر استاد بر شنا شخص خوب و مهربان بود. در موسیقی سلیقه و شیوه خاصی داشت.

بر شناسردی بود با تقوی پر حوصله و دانشمند که این خصوصیاتش را ظرافت طبع و نکته سنجی های او دو برابر میساخت

زنده مردی در دل خاک



در مورد زندگی استاد بر شفا شافعی عزیزالدین و کلی خطاطت فلسفی یادداشت هایی ارسال کرده است که اکنون از نظر آنان میگذرد.

بعد از ظهر چهارشنبه حینی که جنازه آن مرحوم از منزلش نقل داده میشد سعی نمودم که تاریخ ترحیل آن ادیب هنرمند معروف را بقرار اصول جعل استخراج کنم. وقتی حاصل اعداد حروف کلمه (عبدالغفور) اسم او را بحساب ابجد سنجیدم ۱۳۹۳ مطابق سال حاضر قمری که استاد بر شفا در ماه بازدهم آنوفات یافته است بیرون آمد و این از حسن اتفاقات و از الهامات غیبی و امداد های لاریبی است که خداوند غفور بپا داش حسن اعمالش عطا فرموده و به هر کس میسر نیست. چون رابطه دوستی فلسفی و مسلکی من و استاد بر شفا از بهار سال ۱۳۱۷ ش آغاز و ادامه یافته است و کتابی را که در سال ۱۳۳۲ ش در تاریخ مطبوعات افغانستان نوشته ام و هم کتاب جامع مسو طی را که از سال ۱۳۴۰ ش در تاریخ دوره اما نیه تحت ترتیب گرفته ام در آثار بر گزیده مد کور در جمله مشاهیر درجه اول علم و قلم و هنر افغانستان از استاد بر شفا تذکر کار زیاد داده ام که اینک خلصن مطالب آنرا سیر در مجله زوندون مینمایم.

ارزشی که این مختصر نگار ش دا رد آنست که مرحوم استاد بر شفا تمام خصوصیات زندگانی فلسفی و شخصی و روح و زحمات زمان مسافر ت تحصیل خود را به نگارنده این اثر یعنی مورخ دوره سدو زایی اما نیه و مطبوعات افغانستان بیان کرده است و آرزویش اینست که به شکل متین مطابق بقتضای تاریخ اساسی کشور سپرد صحیفه روزگار گردد و در هیچ باب فرو گذاشتی بعمل نیاید.

استاد عبدا لغفور بر شفا بن امیر محمد خان بن محمد علی خان بن پیر محمد خان بن یابنده خان بن حاجی جمال خان.

مادر استاد بر شفا افغان علی زایی و مادر امیر محمد خان بر شفا طمبه دختر نامور امیر کبیر دوست محمد خان است. استاد بر شفا بتاریخ (۲۵) ماه حمل سال ۱۲۸۶ قوی بیل شمسی مطابق ۱۳۲۵ قمری و موافق ۱۹۰۷ عیسوی در شهر کابل متولد و در سال ۱۲۹۲ شمسی مطابق ۱۳۳۱ قمری و موافق ۱۹۱۳ ع در مدرسه گلر عاشقان و عارفان علیه الرحمه که بعدا در سال

۱۲۹۸ ش بنام مکتب شرقی شناخته شد شامل و بعد در مکتب حبیبیه در عهد امانیه شامل و در سال ۱۲۹۹ ش مطابق ۱۳۳۸ قمری و موافق ۱۹۲۰ ع که اعلیحضرت امان الله خان غازی بکنه داد زیاد پسران مکاتب کابل و قندهار را بجهت تحصیلات علوم و فنون

الحاج استاد عبدا لغفور بر شفا نویسنده شاعر مورخ - تذکره نو پس هنر مند لسان دان - نطق - عالم و ما هر علم و فن مو سیقی بعد از (۴۴) سال خدمت مداوم بعالم هنر و فرهنگ بو قشام سه شنبه (۲۵) ماه جدی سال ۱۳۵۲ ش مطابق (۲۲) ذیحجه الحرام ۱۳۹۳ ق موافق (ده) جنوری ۱۹۷۴ ع در نا در شام روغتون بعمر (۶۶) سالگی داعی اجل را لبیک گفت.

(انالله وانا الیه راجعون)

در رشته های مختلف بممالک خارج مسی فرستان - نام عبدا لغفور بن امیر محمدخان نیز در قید فهرست نظارت جلیله معارف آید. در بهار سال ۱۳۰۰ ش مطابق ۱۹۲۱ ع به همراه چند تن دیگر جوانان افغانی از راه غور و هرات بسوا ر یاسپ در مدت یکماه بخا لک شوروی وارد و از آنجا بفرص تحصیل به مملکت آلمان عزیمت نمود. در آلمان بعد از چهار سمستر در مکتب صنایع مستظرفه اول در - آکا دیمی برلین و بعد دو موشن به تحصیل فن نقاشی پرداخت. زیرا که اعلیحضرت امان الله خان غازی به سید محمد هانم خان سر پرست و منتسب طلاب هدایت داده بود که طلاب افغانی عموما به تحصیل بیگ فن و یک رشته مقید نباشند. و هر یک مطابق ذوق و استعداد و احتیاجات و وطن بکار مصروف گردید.

و این هدایت به طلاب جرات داده بود که هر کس علم و فن بیاموزد.

استاد بر شفا بر حسب پیشنهاد سید محمد هانم خان موسوف و منظور ری وزارت جلیله معارف که مطابق امسرو و هدایت اعلیحضرت غازی از احوال طلاب و ارسای مینمود.

به تحصیل در شق طباعت تیف تروت اول در ابار من و بعد در آکا دی می لایسیک مشغول گردید و سپس دتنامه های عالی در فنون متذکره بدست آورد و مدت تحصیل او در آلمان تقریبا هشت سال زائد بر گرفت. در اواخر ماه عقرب سال ۱۳۰۷ ش مطابق دهه دوم نوامبر ۱۹۲۹ ع بر حسب امر حکومت افغانستان برای اینکه جوانان تعلیم یافته افغانی در خدمت امنیت وطن سپیم گردند. از آلمان به افغانستان خواسته شد که در

وقت حرکت استاد بر شفا پسر او شفا عبدا لحیب یک ماه عمر داشت. استاد بر شفا به همراه خانم و طفل وارد خا ل شوروی و از آنجا بهرات رسید چون ت امنیت بر هم خورده بود استاد بر شفا دو ماه در هرات اقامت گزید و بقرارداد اسر نظامی این وقت حکومت اما نیه در هرات ناچار وطن را ترک گفته به همراه طفل چهار ماهه و خانم به مملکت روس شوروی عزیمت نمود.

و این وقت که مصافق بفصل بهار سال ۱۳۰۸ ش مطابق اپریل و می ۱۹۲۹ ع میخواست وارد مزار شریف شده در نجات وطن خدمت نماید به همراه چند قونسل افغانی در تاشکند که عا ز مزار شریف بود روانه تر مزار گردید و عا یله خود را در تاشکند گذاشت و حی که از بندر کلفت بخا ل وطن وارد شد وضع کشور تغییر دیگر یافت و از آنجا واپس به تاشکند رفت از ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش تا ماه دلو سال مذکور منحرف مشاور و هنر مند بایک هیات فلم بر تادی روسی قرار نمود زیرا که در وقت حرکت بطرف و سفارت افغانی در برلین یک بول بانها اندا بود.

بتاریخ (۱۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۷) اکتوبر ۱۹۲۹ ع از طرف عا لقی وزیر امور خارجه کابل تلگراف می قونسل افغانی در تاشکند رسید و بقرار فرمان حکومت وقت گفت که به عبدا لغفور تعلیم یافته افغانی خبر داده شود که ببلریه طیاره روسی عازم کابل گردد. استاد بر شفا از آلمان کابل درین وقت استنکاف ورز تا اینکه بعد نجات وطن (۲۳) میزان سال ۱۳۰۸ ش قصد عزیمت بشهر کابل نمود و بتاریخ (۱۶) ماه حمل سال ۱۳۰۹ ش مطابق (۵) ذیحجه الحرام ۱۳۴۸ قمری



زنده مردی در دل خاک

بجواب گفتیم تا وقتي که مجموعۀ های آثار ماوشما مجفوف بماند فرا موش نمي کار نکردیم .
چون تذکار زندگانی استاد بر شنا و تمام افراد بزرگ و سرشناس علم و هنر و ادب و فن و قلم دوره جدید و معاصر افغانستان بهر قلمی نوشته شده می آید یقیناً که برشنا و امثالش نمی میرند و اینکه او فرد مسلمان و طرفدار جدی ترقي علم و ادب و از مشهورترین افراد خدمتگاران معارف و مطبوعات افغانستان است او درزستان سال ۱۳۵۰ ش به ادای فریضه حج نایل شده است .

استاد برشنا نه تنها از روی تحصیلات رسمی و عزیمت بخارج هنر مند بزرگ و مشاور بزرگ علم و فن پارآمد بلکه استعداد فطری و ذکاوت و شوق و ذوق مداوم را با او همکار شد .
زیرا که جوان بارشندوبی ذوق و بزرگ قامت طبیعت و بزرگ مشرب بود و چون خودش مرد با قدر و اندازه رنج و زحمت تحصیل علم و فن را میدانست اثر لیاقت هر فرد اهل فن را خیلی ها قدر و ستایش مینمودند دریک روز زمین گفت ما و شما غالباً متوجه چه مردم گذشته خود هستیم و باید قدری متوجه خودهم شویم تا فردا خودما فرا موش روز گردیم .

بقیه در صفحه ۶۲

شهر کابل گردید و در سال مذکور او ل معلم رسم در مکتب صنایع مستظرف شد و رسام در مطبعه عمومی کابل و از سال ۱۳۱۰ ش بصفت عضو انجمن ادبی کابل نیز عزت و تقرر حاصل کرد و آثار رسامی او بوسیله مجله کابل و سالنامه های کابل دفعه اول بنظر عموم طنان رسید . بعد از وفات جناب استاد دغلام محمد خان معروف به پرویسر (که مرحوم او لین استاد و مشوق استاد برشنا در فن رسامی بود) .

بعیث مدیر مکتب صنایع نقیسه کابل مقرر گردید و مکتب صنایع کابل در این دوره روز بروز انکشاف مینمود و یکپژار و هشتصد طلبه در شقوق رسامی - لیتوگرافی - منبتکاری - کالین پالی - نساجی - خیاطی نجاری عالی و مستعمله معماری - تزئینات مودل و قالب سازی مصروف تحصیل بودند و مکتب صنایع نقیسه کابل در ظرف سه سال تقریباً شایانی نمود و طلاب زیاد در شقوق مذکور تحصیل کردند .

اشنایی فنی و مسلکی نگارنده این مقاله با استاد برشنا از ماه جوزای سال ۱۳۱۷ ش آغاز گردید چه مذکور با داشتن مدیریت مکتب صنایع با انجمن ادبی و مطبعه عمومی رابطه همکاری داشت و نقشه های کتب درسی مکاتب را ترسیم مینمود .

چون استاد برشنا در فن رسامی و طباعت اختصاص داشت در ماه جدی سال ۱۳۱۸ ش و حتی که ریاست مستقل مطبوعات تاسیس گردید بعیث مدیر عمومی مطابع مقرر شد .

استاد برشنا در بهار سال ۱۳۲۲ ش از مدیریت عمومی مطابع بعیث عضو ریاست تعلیم و تربیه وزارت معارف و معلم ادبیات الهامی لیسۀ نجارت عزت تقرر حاصل کرد و در سال ۱۳۲۵ ش بعیث آمر لیسۀ نجارت تعیین شدند و با مور خطاطی و رسامی وزارت معارف از ماه جوزای سال ۱۳۲۲ ش تا اول ماه میز آن که اینجانب مجدداً خطاط مطبعه عمومی مقرر شدیم باینکدیگر همکار بودیم .

در سال ۱۳۱۹ ش که رادیو افغانستان به نشرات امتحانی و بعد اساسی آغاز کرد استاد برشنا بعیث مشاور فنی موسیقی در آنجا وظیفه داشت .

و در سال ۱۳۲۴ ش چند وقت بصفت امر و مشاور کتابخانه عالی نیز و وظیفه داشت و اینجانب با او شاد در قسمت ساختمان جدید اول و ممبر و عنوانها و تصنیف کتب همکار بودیم .

استاد برشنا در سال ۱۳۴۴ ش بعیث امر رادیو افغانستان مقرر و دو سال دوام داد و دست بابتکارات زد و بعد بنام آنا شه مطبوعاتی افغانی به تبریز اعزام گردید و مدت هشت ماه دوام داد و بعد از آن دو بار پس از بیست و هفت سال امر مکتب صنایع شامل خدمت شد . استاد برشنا مقید باین رسمیت ها نبود و او از روی عشق و علاقه به مسلک و خدمات عرفانی شعبات علمی و عرفانی کشور همیشه همکار بود و بمن بیگفت شفیقیت کرد صنایع مستظرفه تاریخ و ادبیات و تحقیق در مسائل اجتماعی خوراک ما و شما شده است که اگر ترکه بدویم نمی میریم .



یکی از آثار استاد عبدالغفور برشنا

سر آغاز مصالحه در شرق میانه

مصر واسرائیل :

امضای هوا فقتنا مه عقب کشیدن قوا در جبهه سو یزر در حقیقت نخستین قدم مهمی بود است که در راه تا سیس صلح در شرق میانه برداشته شد. بدون شك اكثر ناظرین سیاسی و مقامات مسوول جهان ازین موضوع بحیث يك قدم اساسی استقبالی نمودند اما اینکه واقعا سر نوشت يك صلح عادلانه و دایمی درین قسمت جبهان به کجا میکشد هنوز بوضاحت معلوم نگردیده است. چه رفع مخالفت بین مصر و اسرائیل به هیچوجه بحیث رفع دشمنی دیرینه بین مهاجرین فلسطین و اسرائیل و حتی رفع مخالفت بین سایر کشورهای عربی و اسرائیل محسوب شده نمی تواند.

اگرهم فعلا لیتها یسیا سیداکتر هنری کیسنجر و زیر خا رجه امریکا منجر به آن گردد که مصر، سوریه و اردن با سایر فیصله تا ماه ۲۴۲ شو رای امنیت سرزمینهای از دست رفته شان را که در جنگ پنج روز ۱۹۶۷ تحت اشغال اسرائیل در آمد تماما بدست آرند، باز هم موضوع مهاجرین فلسطین که تقریباً سه ملیون آوازه و بی خانمان را تشکیل میدهد لاینحل می ماند. در حالیکه میدانیم يك علت عمده تصادمات و مخالفت بین اعراب و اسرائیل خود همین موضوع است. فلذا در بهلوی از بین بردن مخالفت بین چند کشور متذکره عربی و اسرائیل اگر اقدامات مهمی و اساسی در راه احقاق حقوق فلسطینی ها برداشته شود موضوع به هم آن شکلی که جریان دارد دوام خواهد کرد.

برای اینکه تصویری واضحی از روابط و موقف عرب بهادر برابر اسرائیل نزد ما موجود شده بتواند اینک میر دازیم به ابراز مطالبی روی روابط هر يك از کشورهای مربوط عربی با اسرائیل.

به اساس امضای هوا فقتنا مه بین عبد الغنی الجمالی لوی درستیز مصر و دوید الازار لوی درستیز اسرائیل در اکیلو متر ۱۰۱ واقع جاده قاهره سو یزر عقب کشیدن اسرائیل از غرب کانال سو یزر بروز جمعه پنجم ماه دلو شروع شد. عساکر اسرائیلی درسی کیلو متری شرق کانال سو یزر اخذ موقع خواهند کرد. همچنان عقب کشیدن عساکر مصری از شرق کانال سو یزر به غرب شروع میشود و در ده اکیلو متری غرب کانال قرار خواهند گرفت عده ای از عساکر مصری هم در شرق کانال سو یزر باقی خواهند ماند و يك ساحه ده کیلو متری صحنه فعالیت های آنها خواهد

بود و باقیمانده بیست کیلو متر بقیه کانال فاصله مانع بین مصر و اسرائیل محل قوای صلح ملل متحد میباشد تا از برخورد های احتمالی بین قوای دو جانب جلوگیری و نظارت نماید.

باین اساس ملاحظه میشود که مصر حد اقل برای فعال شدن این امر منافع بدست آورده است با این معنی که از يك طرف شهر سو یزر و عساکر نمبر سه آنکشور که از جنگ ماه میزان باین سو درمنا صره بود آزاد میشود دواز جا نسب دیگری کانال سو یزر بدون آنکه مشکلی موجود باشد مورد اعمار مجدد قرار گرفته بقسم يك منبع مهم عایداتی مصر از آن استقا دهی کند. و علاوه بر آن مصر بر ای تاسیس ارتباط مستقیم با سینا توندیهای خطر میکند که این خود خیلی با ارزش است.

عده ای باین عقیده اند با وجود آنکه اسرائیل در آخرین روز

های جنگ و با استفاده از نقض معاهده اور بند تو انست قوای خود را به غرب کانال سو یزر برساند و شهر سو یزر را در محاصره بگیرد و هم قوای نمبر سه مصر را که تعداد آن به بیش از بیست هزار نفر میرسد محاصره کند اما مصر توانست بر تری خود را تا بت سازد و نشان دهد که دیگر نمیشود موفقیت با اسرائیل باشد و بنابر همین امر بوده است که اسرائیل به عقب کشیدن عساکر خود پرداخت.

ولی در عین حال گفته میشود که اسرائیل در هوا فقتنا مه اخیر امتیازاتی هم بدست آورده است چنانچه رفت و آمد کشتی های اسرائیلی در آبهای باب المندب و



سو یزر یکی ازین امتیازات میباشد. سوریه و اسرائیل :

گرچه سوریه تا آخرین روز هاییکه موضوع عقب کشیدن عساکر مصر و اسرائیل در محاذ سو یزر امضا رسید و آغاز شد هم آشتی ناپذیری خود را حفظ کرده بود اما معلوم میشود مسافرت اخیر انور السادات به آنکشور و هم سفر داکتر هنری کیسنجر موقوف آنکشور را تغییر داده است چه از يك طرف انور السادات در آخرین مرحله مسافرتش در کشور های عربی در المغرب گفت که کنفرانس عمومی صلح شرق میانه در ژنیو تا زمانی که اکران خود را تجدید نخواهد کرد که راجع به عقب کشیدن عساکر بین سوریه و اسرائیل هم موافقتی حاصل شود. وی علاوه کرد که دمشق برای بر آورده شدن این امر آماده مذاکره است.

الجانبی داکتر کیسنجر اخیراً

در يك مصاحبه مطبوعاتی گفت که موافقتنامه جدا شده ن قوا بین سوریه و اسرائیل هم صورت میگردد و علاوه کرد که در روابط بین سوریه و امریکا هم نسبت به گذشته تغییر وارد شده و بهبودی حاصل گردیده است.

باید گفت و قتی کیسنجر در ختم سفرش به دمشق به تل ابیب مراجعت کرد چنین شایع شد که وی پیشنهادات مثنوی را از طرف مقامات سوریه به اسرائیل آورده بود و هم گفته میشد که غالباً است اسیران اسرائیلی را در سوریه نثر نماید.

با در نظر داشت مطالب متذکره امید واری آن موضوع شده است که سوریه و اسرائیل هم به موافقه ای نایل آیند.

اردن و اسرائیل :

اما آمدم راجع به اینکه موضوعات بین اردن و اسرائیل چه خواهد شد؟ معلوم است که مشکل ترین مرحله حل و فصل موضوع شرق میانه موضوع اردن و اسرائیل است چه درین مرحله از يك جانب موضوع بیت المقدس شامل است که مقامات اسرائیلی از زمان اشغال آن در جنگ ۱۹۶۷ عدم استرداد آنرا مکرر اعلان نموده اند ولی در مقابل این محل جایی نیست که از نظر مردم جهان وادیان بزرگ دنیا تنها به بهبودیت مربوط باشد بلکه اسلام، عیسویت و بهبودیت همه در آن حق و سهم دارند فلذا این خود يك معضله ایست که هنوز راجع به آن اقدام عملی صورت نگرفته است.

موضوع دیگر درین مرحله مساله فلسطینی ها است که بتابرقعیده ای باید در غرب رود اردن حکومت مستقلی داشته باشند که محتوی ساحات اشغالی جنگ ۱۹۶۷ و بیت المقدس باشد.

امادرین موضوع تنها اسرائیل روی موافقت نشان نمیدهد بلکه ملک حسین پادشاه اردن به آن موافق نیست بناء این مرحله خیلی

بقیه در صفحه ۶۱

فابریکه نساجی کابل

ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال دو نیمه
الی سه میلیون متر مربع پارچه های مختلف
سپیداشد.

این فابریکه یکی از مجهزترین و عصری
ترین فابریکات کشور بوده و میتواند قسمتی
از احتیاجات مردم ما را مرفوع سازد



تعداد زیاد دختران درین فابریکه مصروف کار اند.
فابریکه را توضیح کنید ؟

ظرفیت تولیدی این فابریکه در سال دو نیمه الی سه میلیون متر مربع پارچه های سنند و ابریشمی است که از پارچه های مشابه خارجی مرغوب تر و ارزانتر است و میتوان گفت مصرف تولیدات این کارخانه بفع مردم ما خواهد بود میگویم درباره وضع کارگران و کارکنان فنی کارخانه حرف بزنید: قبل ازینکه فابریکه شروع بکار کند از طرف این فابریکه عده یی به منظور آگاهی بیشتر در مورد تخنیک به خارج در رشته های لازم فرستاده شدند حالانکه فابریکه شروع بکار کرده آنها در امور فنی تخنیک با دیگر کارکنان در کارخانه شامل کارند و از اندوخته های خود در تولید بهتر فابریکه استفاده میکنند.

در مورد کارگران باید گفت که گردانندگان این فابریکه میگویند و در نظر دارند و تا اندازه هم عملی کرده اند که وضع کارگران را از جهات مختلف بهتر ساخته و برای کارگران اهمیت و ارزش که یک کارگر امروزی باید داشته باشد قابل شده اند و در حصه معاش لباس وسایل ترانسپورت و بوجود آوردن کانتینر، تاسیس کورس سوادخوانی و وسایل ورزشی برای کارگران مانند حوض آب بازی و غیره اقداماتی صورت گرفته و تاحدی این اقدامات عملی شده است.

قرار میگیرد. این را هم باید یاد آور شویم که لابراتوار رنگ آمیزی در کنترل ترکیب مواد کیمیای روگی زیادی دارد و کار را از جهت دیزاین و شکل سهل و آسان میسازد.

آمر فابریکه بناغلی ابوی در مورد دستگاه های که در این فابریکه و برای کمک دستگاه های تولیدی فعالیت دارد گفت:

دستگاه ابرکنند یکن برای تهیه قوه حرارتی مورد ضرورت دستگاه بافت فعالیت داشته و دستگاه دیگری بنام (بایلر) بطرفیت شش تن بخار برای تدارک قوه حرارتی دستگاه ابرکنندیشن و قوه حرارتی دستگاه رنگ آمیزی و مرکز گرمی تمام ساختمان فابریکه بکار انداخته شده است. همچنین این فابریکه دستگاه سبیشن برق که دارای سه (ترانسفارم) به قدرت (۶۰۰) امپیر برق است و به سگشن های مختلف توضیح میدارن و ادامه داد.

فابریکه دارای اتاق های است برای دفتر تشناب لباس پوشی برای زنان و مسردان کداسهای مواد خام و مسواد پخته رخت باب تحویلخانه های تخنیکسی، تعمیر و اداری سوچورد تیلفون و لودسیگر.

از امر شرکت پرسیم:

لطفاً مقدار تولید و قیمت فرآورده های

مربع ساخته شده و یکی از مجهزترین و عصری ترین فابریکات خصوصی در زمینه نساجی کشور بوده و میتواند قسمتی از احتیاجات مردم ما را از نگاه پارچه سنند و ابریشمی مرفوع بسازد.

درباره تشکیلات کارخانه و ساخته های آن چنین توضیح کرد:

در این فابریکه شانزده پایه ماشین نخ رسی وجود دارد که مشتمل است بر سائز نک نخ - تنسته - بوین و ندر - بوتل و ندر و ماشین های توپستینگ و آهار دادن نخ که همه روزه فعالیت آن جریان دارد اما تعداد ماشین های که به ساختن پارچه های سنند و ابریشمی می پردازد به یکصد پایه میرسد که جهت تهیه تکه های مرغوب و قشنگ از آن ها استفاده میشود و به دستگاه های بعدی منتقل میشود.

می پرسیم: منظورتان از دستگاه های بعدی چیست؟

بنظر می آید که انتظار چنین سوال را ندارد و بلافاصله پاسخ میدهد: تکه های راکه در مراحل اول ماشین نساجی تولید میکند فاقد رنگ و دیزاین بوده و از نظر مردم قابل استفاده نیست که رنگ آمیزی و دیزاین بوسیله این ماشین ها صورت میگیرد و پارچه های تولیدی شکل مرغوب و زیبایی بخود میگیرد که آنوقت به بازار عرضه میگردد و در دسترس مشتریان

نساجی کابل پارچه های سنند و ابریشمی تولید میکند و گردانندگان این فابریکه برای کارگر حقوق و ارزشی که با نیست کارگر امروزی داشته باشد قابل شده اند.

به هر اندازه که احتیاجات و ضروریات مردم یک کشور در داخل آن مملکت مرفوع گردد به همان اندازه میتواند پایه های اقتصاد بهتر داشته و خود را از احتیاج به تولیدات خارجی که نسبت به فایده اضرار بیشتر دارد نجات دهد. بنابراین میتوان گفت:

اقدام که در راه از بین بردن احتیاجات داخل کشور و توسط ساکنین آن صورت گیرد اقدامی است نیکو و عملی است کاملاً ملی خوشبختانه افتتاح کارخانه کابل نساجی که روز ۲۵ قوس توسط هیات معادن و صنایع صورت گرفت و به کار آغاز گرد در راه ترقی و پیشرفت صنعت نساجی در کشور از گامهای است که نیازمندی مردم ما را در این صنعت تاحدی مرفوع خواهد ساخت.

مادرین شماره صحبتی داریم با امر فابریکه جدید و تشکیل (کابل نساجی) که در منطقه صنعتی پلچرخ بکار آغاز کرده است که درینجا از نظر خوانندگان عزیز میگذرد:

امر شرکت کابل نساجی صحبت خود را در مورد فعالیت های این فابریکه چنین شروع کرد:

این فابریکه در مساحت (۲۱۶۰۰) متر کرد:



● ۲۸۸۵۷ - وسیله نقلیه در سراسر کشور

حرکت میکنند...

● گرایه یک کیلومتر تکسی در شهر چهار

افغانی تعیین گردیده است

به سلسله سایر پروگرام های اصلاحی

دولت، در سیستم ترافیک نیز تحولات تازه

رو نما گردیده است.



در جاهائیکه اشاره ترافیک وجود ندارد و پولیس موظف به رهنمایی
موترها میباشد.

ترافیک

لحظه ای جاده های شهر، بدون وسیله نقلیه دیده نمیشود... در هر گوشه و کنار، هنوز قدمی بر نداشته اید که صدایی بر میخیزد و موتوری، از پهلوی تان عبور میکند. و این عراده جات، گاهی حوادث دلخراشی نیز ببار می آورد... همین حالا، در بعضی جاده های کم عرض شهر، پرابلم کسرت عراده جات رونما شده و از جانبی تعداد این وسایط روز افزون بوده، قوس صعودی خود را می پیماید...

تعداد وسایط نقلیه، حوادث دلخراش ترافیکی اخیر، بررسی ولایاتی که در آنها کثرت عراده جات دیده شده و معلومات دیگری درین باره موضوعاتی است که در این راپور گنجانیده شده است.

تعداد موتورها (۴۸۸) و «یونو» و (۳۳۶) موتور کوردیلما تیک های مقیم کشور، همین حالا، در سراسر کشور ما، در حرکت اند.

کثرت این وسایل به اساس بررسی های ترافیک، در کابل نسبت به سایر ولایات کشور، بیشتر دیده شده است.

همچنان در ولایات ننگر هار، کندهار، هرات و بلخ نیز وسایط نقلیه به تعداد بیشتری وجود دارد.

بنامی حفیظ الله مدیر عمومی ترافیک مرکزی وزارت داخله ضمن این توضیحات، گفت:

به اساس احصایه های ترافیک تعداد موتورها خورد و بزرگ کابل به (۲۳۰۱۹) بالغ گردیده و در پهلوی آن (۲۶۰) عراده ریکشما (۲۳۵۸) موتور سائیکل نیز، روزانه در شهرها گردش میکنند....

مدیر عمومی ترافیک مرکزی پیرا مون حوادث ترافیکی اخیر گفت:

راهور حوادث ترافیکی ولایات همه وقته تیلیفونی به کابل مخابره شده و ثبت میگردد، طوریکه این راپورها نشان میدهد (۷۵۹) واقعه ترافیکی در هفت ماه امسال بوقوع پیوسته که به اثر آنها، (۱۴۹) نفر هلاک و (۷۳۴) نفر مجروح گردیده اند.

افراد ترافیک و بلان های اساسی و سائیلی اند که برای تقلیل حوادث و تنظیم عراده جات نقش عمده ای دارند، مدیر عمومی ترافیک مرکزی

در پاسخ سوالی راجع به شبکه ترافیک گفت:

همانطوریکه در سایر امور مملکت تحولات تازه ای رونما نموده بهبود وضع ترافیک کشور نیز، از نظر دور نمانده است.

موتورهای مخصوص ترافیک فعلا مجهز به آلات مخابره، میکروفون و لود اسپیکرها، چراغ های اشاره، دنده های چراغدار، کمربند ها نور افکن (زیگنال) و سایر آلات تخنیکی

میباشند. به همین ترتیب موتور سائیکل ها و بایسکل های ترافیک نیز در پهلوی این موتورها، فعال می باشد که همه روزه به رهنمایی مردم و آشنا ساختن آنها به مقررات ترافیکی می پردازند.

علایم مختلف ترافیکی که سیستم بین المللی دارند، در شهر نصب گردیده و هنوز سلسله آن جریان دارد. این علایم که شامل اختاریه ها

مانعت، رهنمایی و اجازه میباشد، در تنظیم وسایط نقلیه و جلوگیری از وقوع حوادث تأثیر به سزای می دارد.

علایم ترافیکی اخیرا همه نیونی ساخته شده و شب و روز از فاصله دور و نزدیک در انظار مردم قراقرز داشته روشن میباشند.



ترافیک منظم تر از گذشته



ومشکل ترافیک ، چنین توضیح داد :

- بعضی جاده های شهر را ، برای سهولت همسفریان وتنظیم ترافیک یکطرفه ساخته ایم و حالا این عمل جریان ترافیک را که قبلا حرکت عراده جات در آن ها بطی صورت میگرفت ، سریع و آسان گردیده است .

مدیر عمومی ترافیک از تعیین کرایه تکسی ها وریکشاهها ، یاد آور شده گفت :

- اضافه ستانی تکسی رانها و بودن تکسی میترها ، نیز موضوعی بود ، که برای همسفریان گاهگاه ، جاروجنگال های را ، بوجود می آورد

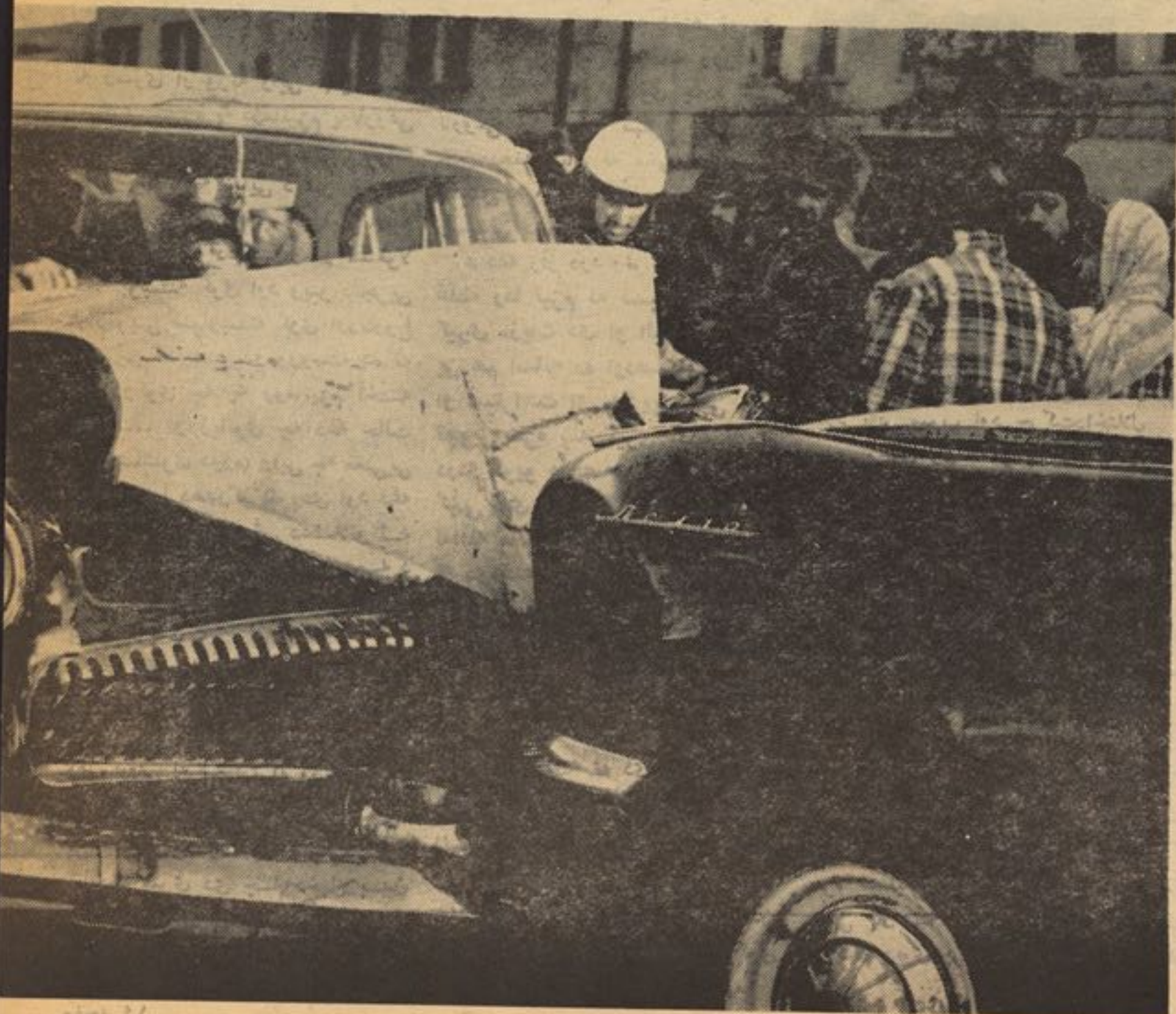
از وی می پرسیم : برای اصلاح سرویس های شهری چه گام های برداشته شده ؟ میگوید :

- مسئله بس های شهری ، خود معضله مهمی در نزد ترافیک بشمار می رود ، ولی از بهبودی های که در دوره رژیم مترقی ما ، رونما شده است ، می توانیم از نصب علایم سمت حرکت عراده جات به سیستم عصری و تعیین محل مخصوص خانمها و مردان در سر ویسی یاد آوری کرد .

برای رفع قلت بس های شهری ترافیک طی یک بررسی عمومی ، موتره های سرویس شهری یی کادر لین های ولایتی به فعالیت پرداخته

بسیوی تحول

اخیرا لایحه کرایه تکسی ها و دریکشاهها تثبیت و برای تمام موتر های تکسی و سرویس ها توزیع گردیده است . همچنان تطبیق این لایحه ، از طرف موظفین ، بدقت کنترل می شود . علاوه بر ایستگاه های عمومی لایحه کرایه موتر های مذکور نصب گردیده است تا مورد استفاده قرار گیرد . درین لایحه فاصله یک کیلو متر را که موتر تکسی طی میکند چهار افغانی کرایه ویک کیلو متر ریکشاه افغانی می باشد . درین امر که قانون ترافیک نافذ گردیده است . ترافیک بشکل بهتری در اجرای امور اقدام نموده ومشکلات ناشی از موضوعات ترافیکی ، مکلفیت ها و مسولیت های رانندگان و مردم موتر داران وغیره واضح گردیده است . وامکان آن بوجود آمده تا ترافیک بصورت عملی مصدر خدمت بمردم شده و جلو هرگونه تخلف و رفتار خلاف پرنسیب های ترافیک ومقررات جاده ها گرفته شود .



بودند و با پس به شهر موظف شدند .

سرویس های شهری در همه خطوط ومسیر ها ، بصورت حلقوی بکار انداخته شدند ، تا همه کسانیکه قبل ازین خط السیر سرویس ها ، بدور مانده بودند ، بتوانند از آنها ، استفاده نمایند . وی ادامه داد :

ترافیک تصمیم گرفته تا تمام سرویس های شهری برنگ های سفید وآبی رنگ آمیزی شوند ، تا از سایر سرویس ها تشخیص شده بتوانند ، علاوه بر رنگ آمیزی تکسی ها ونصب علایم مخصوص در آنها ، درین و آخر تا حدی تکمیل گردیده است .

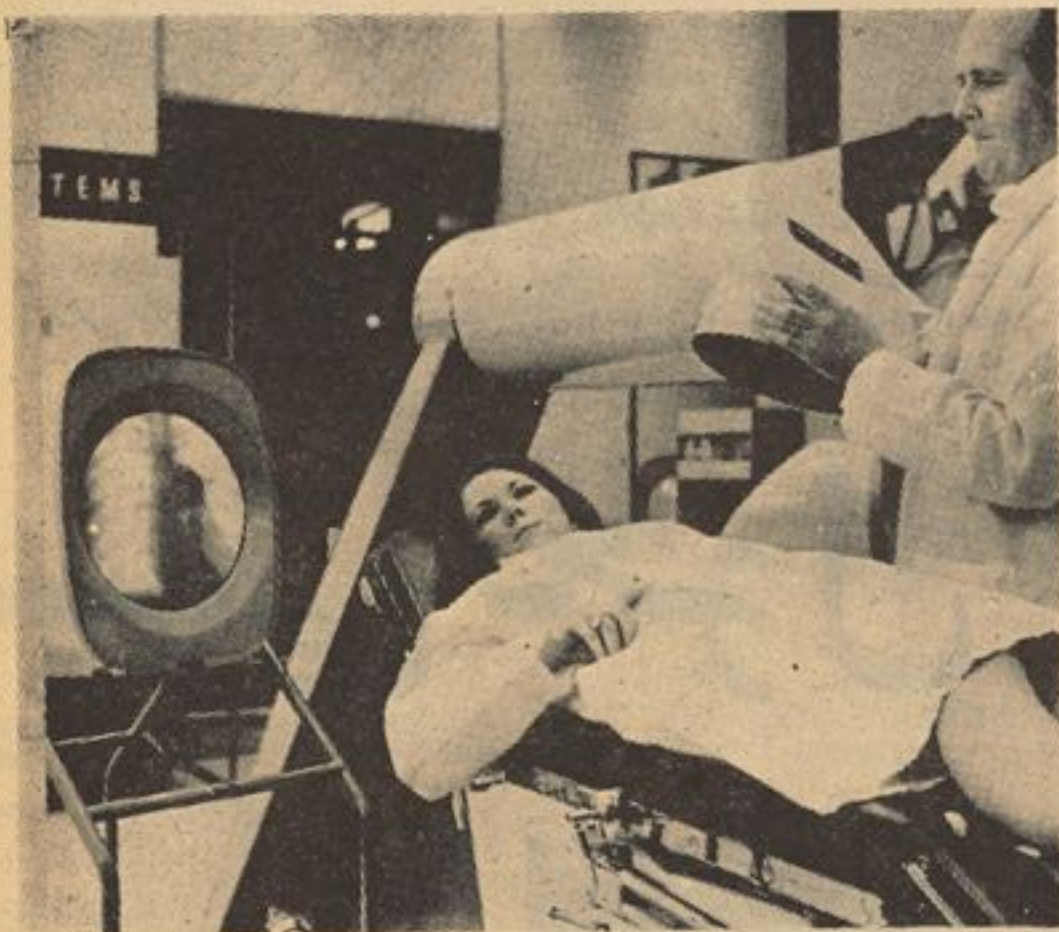
نصب سنگ های سفید برای تعیین خط عبور پیاده رواها ، ازجاده های عمومی وجلوگیری از عبور و مرور عابراین در داخل جاده ها ، نیز مسایلی است ، که امیدواریم ، به وسیله آن بتوانیم از حوادث دلخراش ترافیکی جلوگیری کنیم .

بناغلی حفیظ الله در جواب سوالی راجع به تنگی بعضی جاده های شهر

رما تیزم یو ه تیر اسپینو

● ولی په رما تیزم اخته کیز و او ددغی نارو غی علت څخه دی اوله کوم وخت څخه شروع کیزی ؟

● رما تیزم ته ورته دروز یا تره په ټایستانو کنه و نکولیکوالو او حسابدارانو کشی احساسیزی .



فزبوتراپی د تودوخې په وسیله مسازدرما تیزم په تداوی کبسی په زړه پوری نتیجه ورکړی ده او نن و رخ دنړی په زیاد تو هیوادو کبسی له دغی وسیلی څخه کار اخیستل کیزی .

شویدی . له دغی پردی څخه یوه سرپیننا که مایع څاخی چه ددی سبب کیزی چه حرکت بی له کومی وړوکی ناراسی څخه سرته ورسپیری . په رما تیزم کبسی دغه پرده پرسپیری او یوه دانهلرونکی نسج بی پوښوی چه دغضروف او دهوکو دوروستی برخی دتخریب سبب کیزی او بالاخره دمفصلی وچوالی او د هغه د حرکت دلمنځه تلو سبب گرزی .

په (آرتروز) کبسی غضروف منځ په تحلیل څی او خرا بیری او هم د هپوکو په ورو ستیو برخو کبسی بدلون منځ ته راڅی چه په هپوکو کبسی دزیاتی موالو دیدن اکیدو سبب گرزی او په نتیجه کبسی درد منځ ته راڅی . (آرتروز) زیاتره له بنخوس کلنی څخه وروسته لیسدل کیزی او څرنکه چه پخوا ویل سول دمفصلی او هپوکو دزړیدو له امله دی . دحاد او مزمن رما تیزم ترمنځ زیات توپیر

هپوکو هم خپل نکل او ماهیت بدلوی چه درد ور سره یوځای دی . رما تیزم د بدن په مفاصلو کبسی له یولې بدلونو څخه عبارت دی چه په حادیا مزمن ډول وی او دمفصلو د درد یا پر سوپ او د حرکت داختمال سره یوځای وی . مگر په مفصلوکی هیڅ ډول مکروب نه پیدا کیزی . رما تیزم خوډوله دی ، مفصلی حاد رما تیزم او مزمن رما تیزم چه دواړه دمفصلو او انساجو او د هغودشاوخوا دپه سوپ په وجه پیدا کیزی او تخریبی رما تیزم چه په مفصلو کبسی دتخریبی بدلون په وجه پیدا کیزی او د آرتروز په نامه یادیری .

که د بدن روغو بندونو (مفاصلو) ته وگورو ، وپه وینو چه د هپوکو دوه سرونه دمفصلی کپسول په وسیله سره نښلیدلی دی او دغه دواړی برخی په دننه کبسی د سینوویال په نامه دیوی پردی په وسیله اوار

زه دینتس لوبی کوم ، خویوه هفته کیزی چه د زیات خوب په وجه دغی لوبی ته لاس نشم وهلی . آیا فکر نه کوی چه رما تیزم به اخته شوی هم له بشپړه معاینی څخه وروسته ډاکتر ده ته ډاډ ورکوی چه ددغی ناروغی خطر بی نه تهدید وی او دغه خوب دهغه زیان له مخی دی چه د څنگلو دشا وخوا مفاصلو انساجوته رسیدلی دی .

د دغه راز درد ونو ډولونه چه په غلطه رما تیزم ته نسبت ور کول کیزی ، زیات دی او البته معا لجه بی هم اسانه ده او دمسکنو دواگانو او استراحت او «فیزیو تراپی» په تجویز سره ښه کیزی . ددغه راز دردو نویو متخصص وایی : په سلو کبسی نوی هغه کسان چه د رما تیزم له امله ماته مراجعه کوی ، په رما تیزم نه دی اخته بلکه شکایت بی ددغه راز درد ونو څخه دی . « زړه کسان هم

دمفاصلو یادملاله خوړو څخه شکایت کوی او زیاتره بی گمان کوی چه په رما تیزم اخته دی ، حال داچه په دغه ناروغی اخته نه دی او دوی درد دهغو بدلونو په اثر دی چه دمفصلی انساجو دزړیدو په وجه پیدا شوی دی او په حقیقت کبسی هماغه شان چه د زړښت په وخت کبسی دبدن پوستکی وچیری او گونجی پیدا کوی

هرورځ مازدیگر کله چه له کار څخه لاس اځای او د کور خوا ته څی دشا په برخه کبسی دستخت خوړو احساس کوی ، دغه خوب بی خوړوی بالاخره تاب نه راوړی او ځان ډاکتر ته رسوی او ورته وایی : آیا گمان نه کوی چه زه په رما تیزم په ناروغی اخته شوی یم؟ زما کوته لویدیځ خواته ده او خومره چه ښایی د لمر تودوخه نه لری ... ډاکتر په پوره پاملرنه هغه معاینه کوی ، دده دکار او مشغولا څخه پوښتنه کوی او د وینو دتجزیی او آزموینی سپارښتنه کوی او دناروغ ددوسی له بشپړیدو وروسته ده ته ډاډ ورکوی چه په رما تیزم اخته نه دی ... او زیاتوی چه دغه حالت ته (دشاشری دوره) وایی چه معنی بی هماغه دشا د هپوکو خوړدی او د دغه خوب علت دهغه برخی دعضلاتو له انقباض نه پرته بل څه نه دی چه د پر له پسې بی حرکتی اوناستی په وجه پیدا شویدی .

دغه حالت زیاتره په ټایستانو ، کنهونکو ، لیکوالو او حسابدارانوکی لیدل کیزی څکه چه دخپلی مشغولا دغو ښتنی له مخی ټوله ورځ په یوه ثابت او کیخته وضع کبسی تیروی . بل ناروغ یو ځوان او د غومرو بندونو پیاوړی سړی دی چه دخپل بدن دمخکینیو هپوکو او څنگلو له خوړو څخه شکایت کوی او ډاکتر ته وایی

رنگی ناروغی ده

نسته او هغه دناچه د مزمن رماتیزم له خلاف، حاد مفصلی رما تیزم، بندونو ته زیان نه رسوی او په لداوی یا کله کله په غیر تداوی سره پوره بڼه کیږی او کومه اغیزه نه بریږدی. خو سره ددی وینو چه ناروغان حتی له بڼه کیدو څخه وروسته دډاکتر په لارښودنه هغه ته مراجعه کوی او تر دا یسی بخارنی لاندی راخی، داوی؟ دا څکه چه حاد رماتیزم د مفصلی په ځای زړه ته زیان رسوی او په اصطلاح وایی :

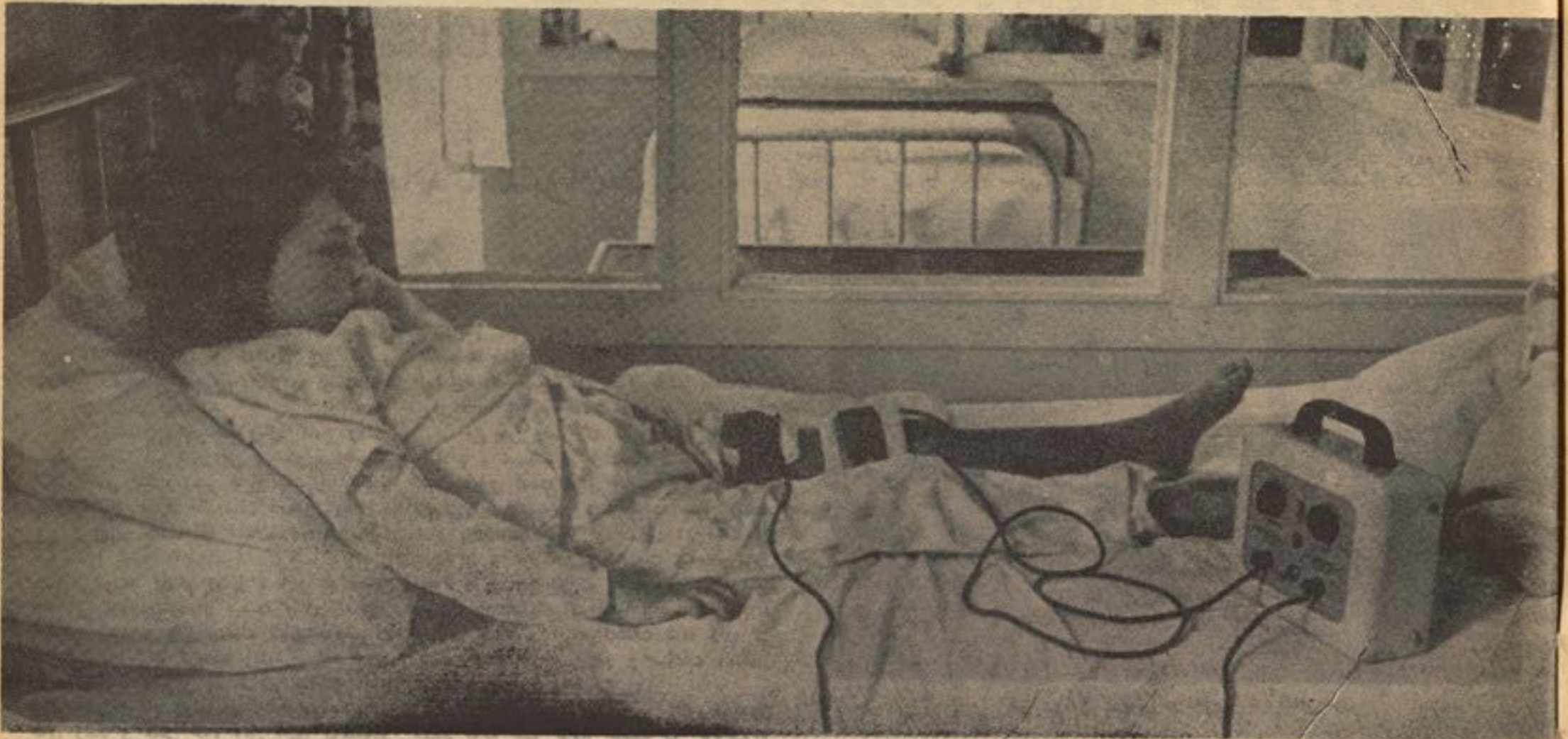
حاد رماتیزم مفصل څخه مگر زړه چچی. د زړه زیان زیاتره د زړه کړکیو ته دی او دغه کړکی چه ددهلیز او ورڅو کښی له یوه څخه تر دوو ملیونو واحدو پوری پنسلین تزریق کړی. اما داچه پنسلین دناروغی د پیا پیداکیدو په مخنیوی کښی څه اغیزه لری، باید ویل شی چه حاد مفصلی رماتیزم زیاتره دستونی د عفونتونو لکه د (ستر پتو کک) د میکروب په نامه د (آنزین) له مخی منځ ته راخی که څهم پخپله میکروب د مفصلو د پروسوب عامل نه دی مگر د میکروب په مقابل کښی د (آنتی کور) د مادی د څښیدو په بوجه مفصل عکس العمل ښی او پرسیری او په بل عبارت دغه میکروب په غیر مستقیم ډول دناروغی وسیله ده او د هغه د له منځه وړلو

کیږی. دهغه له مهمو خواصو څخه د مفصلی پروسوب د ځای بدلون دی چه له یوه مفصل څخه بل مفصل ته پرله پسې خفلی. په دی ترتیب کله د زنگون، کله د لاس بند او کله هم اوږه اخلی. مزمن رماتیزم د حاد مفصلی رما تیزم په خلاف د زړو خلکو سره علاقه لری او په زړو ښځو کښی دنارینه و په نسبت زیات لیدل کیږی.

د پخوانی ناروغی په خلاف، مزمن رماتیزم د زړه سره سروکار نه لری مگر داچه د وروستی ناروغی سره یوځای وی، مگر خپلی دایمی اغیزی پرمفاصلو باندی بریږدی.

نهدی خو زیاتره په هفوکسانو کښی لیدل کیږی چه ارثی وی یا روحی او عاطفی ټکانونه او یا عفونی اود حسا سیت ناروغی یی تیری کړی وی.

داچه عفونیت او میکروب په مستقیم یا غیر مستقیم ډول د دغی ناروغی په پیدا کیدو کښی دخالت نلری، کوم تردید نشته، مگر ددی امکان شته چه عفونی ناروغی د رماتیزم د زیاتوالی یا بیرته پیدا کیدو سبب شی. په وروستیو کلو کښی څرگند شویدی چه دغه ناروغی هم د هغو ناروغیو په ډله کښی ده چه چه مخنیوی ور څخه کیدای شی.



کیدی او دوریدلو لوی رگ او کیږی تر هغه پورته دی دوینو جریان تنظیموی اود دهلیز او کیږی په دننه کښی د وینو دبیرته راستنیدو مانع گرځی کړکیو ته دزیان رسیدو د مخنیوی دپاره ډاکتر لار ښودنه کوی چه ناروغ له بڼه کیدو څخه هم ترپنځو کلو پوری پرله پسې په هرو شلو کیږی او دوریدلو لوی رگ او کیږی تر هغه پورته دی دوینو جریان تنظیموی اود دهلیز او کیږی په دننه کښی د وینو دبیرته راستنیدو مانع گرځی کړکیو ته دزیان رسیدو د مخنیوی دپاره ډاکتر لار ښودنه کوی چه ناروغ له بڼه کیدو څخه هم ترپنځو کلو پوری پرله پسې په هرو شلو

دپاره دپنسلین نه پرته بله بڼه قوی او کم ضرره دوا نشته.

ډاکتر کله چه غوږی د زړه په برخه کښی پدی، د زړه دغږ په بدلون پوهیږی چه آیا ددغی ناروغی په وجه د زړه کړکیو ته زیان رسیدلی دی که نه! حاد مفصلی رما تیزم زیاتره په ماشو مانو او ځوانانو کښی لیدل

د ناروغی حمله په لومړی سرگی ورو مفاصلو لکه د لاسونو او پښو گوټو ته متوجه ده خوددی دلیل نشی کیدای چه غټ مفصل ور څخه خوندی پاتی کیږی. داڅکه چه څو میاستی یاڅو کاله وروسته د زنگون، لاسونو یا ورو بندونو ته هم زیان رسوی، ددغی ناروغی علت پوره څرگند

پوهیږو چه د انسان بدن دخارجی عواملو مثلا میکروبونو په مقابل کی له ځانه مقاومت ښی. په دی معنی چه دهغو په مقابل کښی (آنتی کور) مواد څڅوی چه هغه له منځه وړی. دلته خارجی عامل شته مگر بلند خپل ځان په ضد «آنتی کور» جوړ پاتی به ۸۵ مخ کښی

گل آغا یوسف

وشیر آغا فریدون

مصاحبه : از رؤف راصع

حالات بیرونی یک کمیدین هیچ وقت نباید انعکاسی باشد از عکس العمل های عاطفی و روانی او .
در زندگی ما لحظاتی هست که در درون خود میگریم اما تماشاچی فقط با ظاهرها شوخندان ما روبرو است .
قیمت تکت های تیا تر باید تا حد توان خرید مردم پائین آورده شود

ساکت وآرام مقابل شسته اند و ظاهرا خود را بورق زدن و خواندن زیر نویس تصاویر صفحات مجلاتی که در دست دارند مصروف نشان میدهند .
در روشنائی کم رنگ اتاق کارم وقتی دقیقتر جا تب شان می بینم ، احساس میکنم غمی سنگ و غیر قابل تفسیرنا شبانه روی خطوط چهره ها یشان میدود و سایه بی از ابهام حالت نگاه شان را در خود فرو میکشد .
دلیم میخواهد بدانم اینها ، این دو کمیدین که هر کدا میش از بیست سال با بازی حساب شده و هنر مندانه شان مردمی را که ازغم هایشان گریخته وبایشا پناه آورده اند خندانده ولبریز از شادی ساخته اند و حالا هم هرگاه در نمایش رادیویی در تیب های زنده و عینی خود «گل آغای یوسف» و «شیر آغای فریدون» لب به سخن میگویند و یاروی استج ظاهر میگردند موجی از خنده شادی هر گفته و حرکت شانرا بدرقه میکند ، چرا اینطور پزمرده و نمزده به نظر میآیندو آرزو دارم بدانم در همین لحظه که قرار است پسای صحبتیم بنشینند و مصاحبه از گفته ها و پاسخ هایشان تهیه گردد در چه اندیشه ای غرقند ؟
از عزیزالله هدف که نزدیکتر بمن نشسته است ، میپرسم :
- خوب گل آغا جان یوسف! بچه میاندیشی ، چرا حالت کسی را به خود گرفته ای که بار خیالت را به غارت برده

سازی بیرونی او دیواری کشیده شده است که مانع برخورد شادی های ساخته شده با غصه ها میگردد که از درون مانند(خوره) قلب کمیدین را می خورد ، شما و هر انسان دیگر در تمام لحظات زندگی این آزادی را دارید که آنچه از خود نمایش میگذارید و یا نشان میدهید باز تابی باشد از عواطف شما ، اما يك کمیدین اگر اینطور باشد دیگر کمیدین نیست در زندگی ما لحظاتی هست که میل بگریستن تمام ذرات وجود ما را استیلا میکند ، غمی و یا غصه ای از زندگی از درون ما را می خورد ، اما در همان لحظه اگر مقابل میکرافون قرار داشته باشیم و یاروی استج در مقابل بینندگان ، ناگزیریم از خود و عاطفه خود جدا شویم و در قالب پرسوناژ خود زندگی نماییم ، کاری که هر ممثل دیگری میکند و باید بکند و لی می بینیم که کار ما خنده سازی است و رادادادن



اکبر روشن در نقش رادیویی شیرآغا فریدون

شادی در لحظات زندگی دیگران و اکنون اگر خود فاقد آن چیزی باشیم که باید بدیم انتقال و القاء مشکل میگردد ، خیلی مشکل ، اما کمیدین واقعی کسی است که باین مشکل فایق آید تا بتواند بمرز هنر نزدیک گردد و میان خود و هنر مدنما فاصله اندازد .
- چه انگیزه ای وجود داشته است که شما بازیهای کمیک را به تمثیل های غیر کمیک وجدی ترجیح دهید و آنرا حرفه اصلی خود قرار دهید ؟
هدف : از شوق و استعداد که بگذرد ، مساله ضرورت تو نیاز مردم ما به خنده و شاد بودن مطرح میگردد ، من در جریان

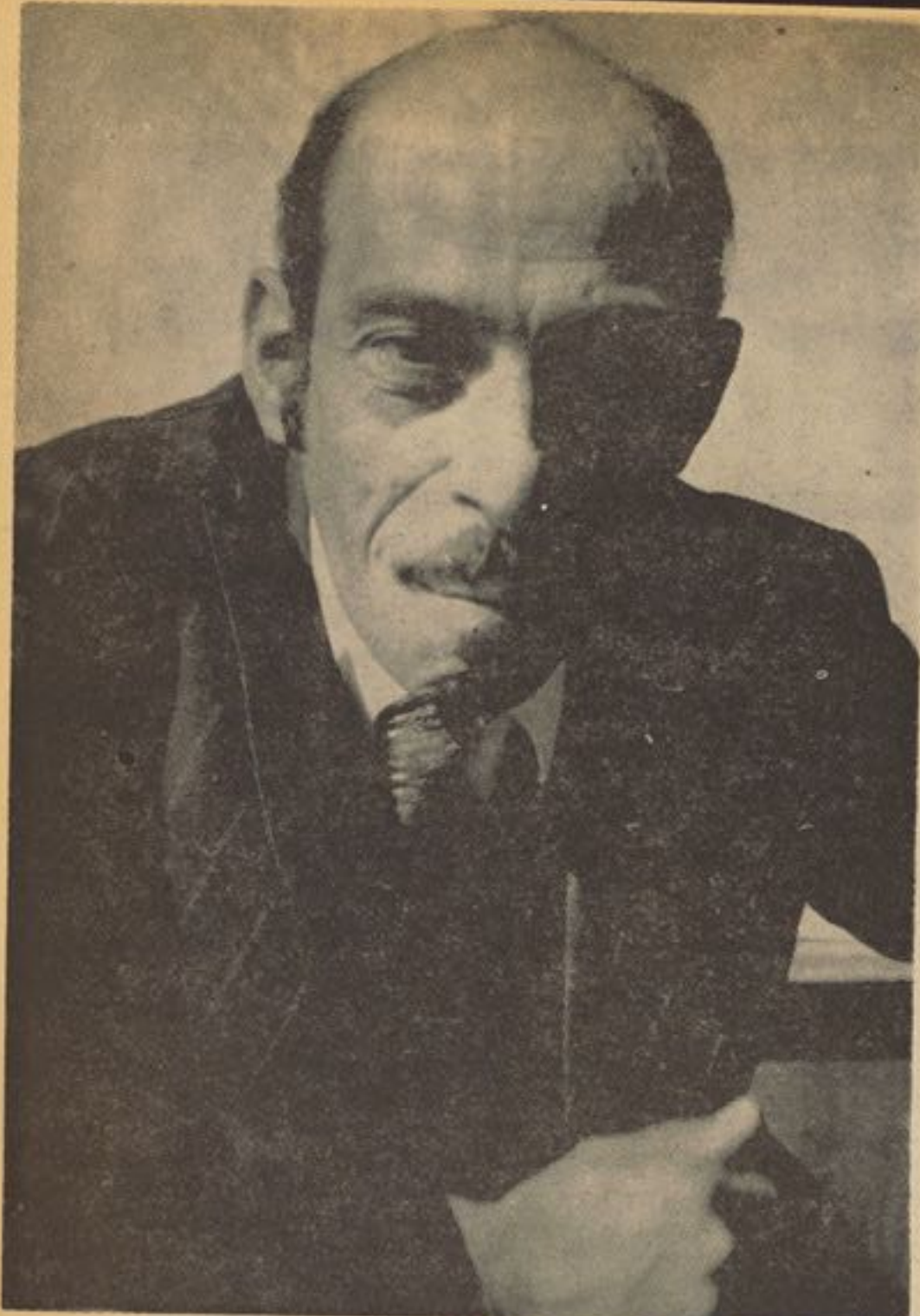
تمثیل هر گاه متوجه شده ام می توانم بچند انسانی که در جنگ غمها و غصه های خود فشرده میشوند ، کمکی می نمایم . آنرا برای لحظاتی هر چند کوتاه از خود شان بیگانه نمایم و وادارشان که از زاویه دیگری بزندگی نگاه کنند ، احساس غرور نموده ام و شاید همین انگیزه ای باشد . انتخاب این حرفه برای خودم ، از این گذشته در شرایطی که کم سوادی گروهی مجال میدهد که طرح مسایل جدی زندگی مردم را بتواند به تیا تر آموزشی و یا شنیدن پرو گرام های تفریحی جذب نماید ، طنز بصورت واقعی آن می تواند نیش هار بانوشها در هم آمیزد و بصورت غیر مستقیم در طریق ارشاد مردم کمک نماید .

اکبر روشن : به همین دلیل نیز برای او لبین دفعه وقتی تیا تر بشکل مجلسی خود در کشور ما راه میآید می بینیم که فقط طنز و بازیها و تمثیل های کمیک است که مردم را به خود میکشد و توان آنرا دارد که با خرافات و سو هوانی که قرنها دشمن اقتصاد و رفاه اجتماعی بوده است مبارزه نماید ، اگر بتاريخ نمایشات دراماتیک کشور از همین دیدگاه بنگریم می بینیم که شیوه طنز و بازیهای کمیک بهترین طریقه برای نمایاندن زشتی های زندگی واز میان برداشتن خرافات و جهل بوده است .

- می توانید بگوید گل آغای یوسف و شیر آغای فریدون در نمایش را دیو یو روز جمعه نماینده کدام تیب های اجتماع می باشند و شما با ارائه این نوع شخصیت چه چیزی را می خوا هید ب مردم بقبولانید ؟ عزیزالله هدف : نمایش رادیویی گار تازه است در سلسله پرو گرام های رادیو افغانستان هم از نظر شکل ارائه و هم از نظر محتوی و مواد ، واز آنجا که این پروگرام در روز های جمعه نشر می گردد بیشتر گوشش میگردد جنبه ذوقی و تفریحی داشته باشد ولی طنز اساس کار و محتوی ما را درین پروگرام میسازد ، اگر درین باره توضیح بخوا هید باید بگویم طنز احساسات جان بخش که ابتدا در شکل به خصوصی

و بغاظر انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمد ، اما هرگز بعنوان يك سلاح مورد استفاده قرار نگرفت ، گرچه طنز ایجاد خنده میکند ، ولی بانقش خنده فرق دارد و هیچ شباهتی با مسخرگی ندارد ، به همین جهت امروز طنز جزء از زندگی انسان متقدم گر دیده است ، می توان از طریق رادیو ، سینما و مطبوعات خیلی از عقاید را در محوطه طنز ارائه کرد .

اکبر روشن: چنانکه تیب هایی که در پروگرام خاص نمایش رادیو یی ارائه می گردد ، هر کدام نمونه و سمبولی استند از يك تیب خاص اجتماع ما ، انسانهای خود نما



طنز احساسی است که برای انتقاد از نظم اجتماع بوجود آمده ولی هیچ وقت به عنوان یک سلاح مورد استفاده قرار نگرفته است

برعکس، مبتلا به مرض خود کم بینی مانند (چک دل آغا) ویا شخصیت هایی پر ادعا، کم فهم و زیاد روشنگر نما مانند (روشن-فکران) در محیط ما کم نیستند همچنین مادر زندگی عادی خود هر روز با تیپ های خاص گل آغای یوسف و شیر آغای فریدون که انسانهایی می باشند، پاکدل، صمیمی و تودوست زیاد رو برو میشویم، به همین ترتیب کسانی چون «تو نیکی کار» و (لکی-نان) در محیط ما زیاد هستند که مامیکوشیم با ارائه رول های درقا لب ایشان در لابلای خنده های طنز آمیز خود بتکات قابل انتقاد و اصلاح پذیر آنها اشاره نماییم.

شما در کار تیاتر سابقه طو لانی دارید، تا آنجا که من بیاد دارم تیاتر در کشور مادر سالهای اخیر اوج و فروهای زیبا دی داشته است، از نظر شما چه عواملی موجب این اوج و فروها شده است؟

اکبر روشن: از نظر من تیاتر ما با اوجی که در سطح قناعت بخشی قرار گیرد به خود ندیده و یا اینکه اگر دیده تصادفی بوده است، من بیش از بیست سال در خدمت استیج بوده ام و در این مدت کم دیده ام که به تیاتر توجه جدی مبذول گردد و یا علل پسمانی تحقیق گردد و یا اینکه هنر مندان استیج بهم متحد باشند صرف نظر از اینکه تحصیلات اکا دمیک در این رشته کم بوده است و هنوز هم کم است.

عزیزالله هدف: در زمان کار استادی در لطفی تیاتر در شهر ما تا اندازه انکشاف نمود و امکانات تحصیل اکا دمیک مهتلان و روی استیج آمدن آثار خوب فرا هم گردید، ولی بعد از آن تیاتر در دست عده ای سودجو افتاد در هر گوشه تیا تری باز گردید و در هر تیاتر جمعی که بیشتر شان با ابتدایی ترین رهوز کار تیاتر آشنا یی نداشتند خوا ستند ازین خوان گسترده استفاده برند و بردند، فکر بکنید در وقتی که یک مهتل خوب در تیاتر ما ماهانه پیش از دو هزار افغانی معاش نداشت در این نوع تیاترها مسئله هایی بودند که در یک شب بیش از دو هزار افغانی حق مهتل تمهیل میگردیدند و این برای در هم شکستن روحیه مهتل خوب و هنر مند ما کافی بود.

ولی من فکر میکنم تیاتر در کشور ما همیشه دو نوع تماشا چی داشته است، تماشاچی ای که بدنبال وا خوردگی های روانی، عاطفی خود با چرخیدن بی سوز مسئله ای در سالونی دود گرفته اطفاء میشده است و تماشا چی ای که بدنبال یک تیاتر با اصطلاح روشنگرانه بشما مرا چه می نموده است و به همین دلیل نیز بازار گرم انواع تیاتر ها از نظر من نمی توانسته است موجب گساد بازار شما گردد، اینطور نیست؟

اکبر روشن: تحلیل شما درست است ولی

عزیزالله هدف در نقش را دیویی گل آغا یوسف

میتواند بیشتر آورده شده و وسیله انتقاد پیام های گروهی باشد و هم با فروش بیشتر می تواند به بخشی از مشکلات اقتصادی خود خاتمه دهد.

یکی دیگر از علل که مانع شده است تیاتر ما بتواند در همه ولایات راه پیدا نماید ظاهرا کمبود پر سونل است که من فکر میکنم همین اکنون اگر استعداد های هنری ولایات درست تشخیص و رهبری گردد با ادکی صرف وقت و بدون تحمل مخارج زیاد مای توانیم در هر یک از ولایات خود تیاتری

تیاتر انحصاری و ایزف شده، منظورتان چیست؟

هدف: من خودم در حقیقت هنر مند تصادفی هستم، یادم هیاید در زمان فعالیت پوهنی ننداری یکسال تمام هر روز مراجعه بقیه در صفحه ۵۹



اکبر روشن، مقدس نگاه و ... در درام



غرب در جنگال جنایت

وقایع جنایی در آلمان غربی و به افزایش است

کارشناسان جنایی عقیده دارند که چند سال بعد با رشدی آلمان غربی بزرگ جنایت خواهد بود متخصصین جنایی هم استناد آنرا اند که زندگی در غرب بزودی شکل جزیره ای را خواهد گرفت که در بین امواج بی از تسلط دریای آبرویشان جنایتها فرو خواهد رفت تازه ترین احصایه جنایی بی نگر آنست که تناسب جنایتها در جمهوری فدرال آلمان در طرف هفت سال آینده پسو یسه تناسب جنایات امروزی نیویارک خواهد رسید:

«هرکس منزل مسکونی اش را بیشتر از ده ساعت بدون مراقبت ترک کند، منزلش بسرقت میرسد، هر کس پس از ختمروشتی روز روی جاده پیاده برود، مورد حمله راهزنان قرار میگردد، هرکس از بانک خارج میشود باید مد نظر داشته باشد که بحیث محبوس از طرف بانکسرها اسیر خواهد شد. تحلیل و تجزیه جامع زیر که بوسیله ماریانی شمید در مجله گوئیک چاپ رسیده نمایانگر آنست که چرا و چگونه اینهمه جنایات در آلمان غرب بوجود میآیند و در آخرین دقایق علیسه آنها چه تدابیری باید اتخاذ گردد»

مغرب و ورزیده آلمانی در ست با شد هفت سال بعد یعنی در سال (۱۹۸۰) زندگی روزمره در شهر های بزرگ آلمان غرب نیز قیافه هول انگیز را خواهد گرفت.

آنگاه در جمهوری فدرال آلمان در هر (۶۵) دقیقه یک قتل صورت خواهد گرفت، بلی در هر (۶۵) دقیقه در جریان روز و شب، در جریان روز های کار و روز های رخصتی و تعطیل. آنگاه از شلیسویگ مو شتاین (شمال) تا بایرن (جنوب) و از منطقه سار (غرب) تا برلین در هر ساعت یعنی در هر (۶۰) دقیقه یک زن مورد حمله وزیر فشار قرار خواهد گرفت. در بین هامبورگ نامیونخ در هر دقیقه راهزنان بزرگ انسان حمله خواهد کرد و با تهدید و فشار دارایی او را خواهند ربود و در هر سه دقیقه در سن تریرس و هلمشتید که یک عهده موتی، بسرقت خواهد رسید. در هر روز (۳۰۵۶) واقعه جنایی بوسیله بانکسرها رخ خواهد داد که طعمه شان بهر صورت زیاده از روزگار افغانی ارزش ندارد. البسه سو ست، قالیسن، زیورات و پول نقد.

هر باشنده شهری ناگزیر است خانه و منزلش را با قفل های بفرنج و پیچیده مراقبتی و رنگ های خطر و خیر دهنده به مراکز امنیتی و بیمه ها مجهز سازد، تا وسایل دفاعی به دسترس داشته باشد، اما اینهمه تنها بپیر احتیاطی ثمری بیار نخواهد آورد زیرا راهزنان و جنایتکاران دروازه های منزل را بطور بسیار ساده از چوکانها یش جدا ساخته با تمام آرامی داخل منزل میشوند و هر چه بنظر شان قیمتی و پرازش جلوه کند، همه را گرد آورده با خاطر آسوده فرار میکند، زیرا همینکه رنگهای خطر به صدا آیند همه همسا یگان در داخل منزل های شان خود را مخفی و پنهان و آرام آرام در کینتگاه ها خواهد خرید تا وقتیکه پولیس بفرآ رسد، آنهم پس از ختم عملیات جنایتکاران و فرارشان. بدیهی است که در میان از دحام شدید ترافیکی شهر های بزرگ، موتی پولیس هم باوصف درخشش چراغ آبی و فغان زینگال صوتی آن قادر نخواهد بود در طرف یک ساعت بیشتر از شش کیلو متر فاصله را بییاید.

آلوده تر ازین خواهد بود: تعداد و قیاس جنایی با استعمال قوه واسلحه مضاعف میشود! هر روز (۹) انسان بقتل میروند، درست است هر وقتی از جنایت نامبرده میشود هر کس در حمله اول به قتل میآید، در بین زمینیه نیز تعداد وقایع قتل در سال ۱۹۸۰ به سی فیصد افزایش خواهد یافت، این افزایش در تعداد وقایع قتل به تناسب افزایش سایر وقایع جنایی که در طرف دهه آینده هر یک از باشندگان آلمان را تهدید خواهد کرد، هنوز کمتر است.

در سال ۱۹۷۰ در سرتاسر جمهوری فدرال آلمانی، تعداد وقایع سرقت منازل شخصی بالغ به (۵۵۹۰۸) واقعه میشود، در حالیکه اکنون پس از هر ۹ دقیقه یک منزل شخصی در یکی از نقاط آلمان غرب بسرقت میرسد.

در جریان این سرقت البسه پوست، قالین ها، زیورات، تابلو های گرانقیمت رسامی، آثار هنری لوازم انتیک، سامان و وسایل گرانبهای چون تلویزیون و غیره که قیمت مجموعی آنها بالغ به صد ها ملیون مارک میشود و دزدی میگردد که باوصف جادوچیه میشدند پولیس باز هم هشتاد فیصد اموال مسروقه هرگز بدست پولیس نمیرسد و ملکیت دزدان و جنایتکاران میشود.

در اکثر وقایع پولیس جنایی نیز کاری به پیش بردی نمی تواند، بجز آنکه آثار و غلام واقعه را تثبیت و اعلامه های مبتنی بر خصوصیات مجرمین صادر کند.

هانس ورنر هاماکر رئیس عمومی جنایی شلی گوین که (۴۸) سال عمر دارد با اسیراز عجز در مقابل افزایش جنایتکاران اعلام کرد: «تعداد وقایع کشف شده رو به سقوط است پولیس در سرحد نهایی توانایی و قدرتش قرار گرفته است».

این ادعا زمانی مبالغه آمیز جلوه نمیتواند که دانسته شود در سال ۱۹۶۴ در حدود (۲۸) فیصد وقایع جنایی کشف و مجرمین دریافت شدند و حالا در جمهوری فدرال آلمان در هر بیست ثانیه یک واقعه سرقت بوقوع میرسد و ساحة مجرمین از کو چکتر پس دزدانی در فروشگاه های بزرگ حاوی خدمات شخصی تا بزرگترین سارقین بانکها را دربر میگیرد.

رابطول ۲۱۰۸ کیلومتر اشغال خواهد کرد یعنی درست از شهر لو یکب (شمال آلمان) تا بندر گاه جبل الطارق.

پولیس آلمان در سال گذشته مجموعا از تعداد (۱۵۴۹۴۸۹) واقعه سرقت اطلاع حاصل کرد که (۵۲) فیصد این جرائم در شهر های بزرگ آلمان صورت گرفته، در آن شهر های مزدحمی که امروز تقریبا از هر سه نفسی آلمانی یکی شان باشنده آنجاست، بررسی ها و معاینات دقیق و راهزنی شده تخنیکسی جنایی ثابت ساخته اند که تعداد سرقت های بزرگ در شهر های پر جمعیت تقریبا هشت چند وقایع دزدی در شهر های کوچک و دهات هاست.

نظری بر دو سیه های پولیس نشان میدهد که از مدتها با بنظر طرف باشندگان بیضی در جبهه مخالف جنایتکاران یا همان بزرگ قرارند اند، بلکه امکانیت سرزدن جرم از طرف هر طرف وجود دارد و این تنها «جنایتکاران هراسیده از رو شنسی» نیستند که ملکیت و دارایی دیگران را تهدید میکنند بلکه نیمه ای از وقایع جنایی، سرقت و راهزنی اکنون در روشنی روز صورت میگیرند و آنهم بوسیله افرادی که همگان ایشان را بحیث همشهری نیک مینندارند. اکنون ماوریکه تا حالا پاکدامن جلوه نمود، جیبز دخترش را از طریق سرقت تهیه میکند، اکنون هر فرد بیشر و هر باشنده بیسگناه در صدد آنست تا از حلقه جرایمش با استفاده از زور رهایی یابد... آمر جنایی شهر کویلن میگوید:

«از مدتها بدینطرف مجرمین آمانور در دوسیه های پولیس شکل استثنایی ندارند، امروز باید در هر واقعه استفاده از زور آنان را مد نظر داشت بدین ترتیب حلقه مجرمین برای مراکز اطلاع دهنده توسعه فوق العاده یافته است. امروز هر فرد می تواند مجرم باشد».

منبع این رویداد ها کدام است؟ منشاء این واقعیت چیست؟ چگونه امکان دارد که آلمان غرب به یک ملت مملو از راهزنانسی و جنایتکاران مبدل شده است؟ این امکانیت را ناشی از چه دانست که آلمانی های امروز، با داشتن شهر های چندین ملیونی، یکنوع جنگ، جنگی رایجی در برابر دیگر پیش میبرند؟

تا چندی پیش فکر میشد که جنایت در قدم اول از فقر ناشی شده و بعد تکامل مییابد. اما مردم آلمان غرب یکی از غنی ترین و ثروتمندترین ملل دنیاست. درآمد متوسط کارگران آلمان غرب امروز (۱۲۰۰) مارک (معادل ۲۶۵۰۰ افغانی) در یک ماه است، ازین رهگذر هیچکس در خود مجبوریتی احساس نمیکند که برای تأمین معیشت خود و فامیلش دست بسرقت و راهزنی بزند، با آنهم اکنون در آلمان غرب نسبتا به آن زمانی که آلمانها

در مرکز این یگانه شهر بزرگ در هر ۳۶ ساعت یک بانک بسرقت میرسد، هر روز چهار انسان کشته میشوند، در پارک بزرگ مرکز شهر حتی در روز روشن، زیر اشعه زیا و در خشنده آفتاب نیز کسی توانایی آنرا ندارد که به تفریح و پیاده گردی برود. زیرا این عمل به قیمت جان او تمام میشود و معنی اش فقط خود کشی است. با آنکه به تعداد (۳۶۰۰) پولیس امنیتی بطور مداوم این شهر را پیوسته مراقبت جندی میکنند، با آنهم مردان در جیب شان فقط سکه های پول را حمل میکنند و زنان با ترس و هراس فراوان دستکول شان را زیر بغل فشار میدهند، زیرا در هر دهه ثانیه در روی جاده های این ششویک انسان مورد حمله راهزنان قرار میگیرد یا پولش را دزدی میکنند، یا خودش را اختطاف مینمایند و یا ۱۰۰۰ یکی از باشندگان این شهر در روز نامه نوشت: «در طرف چهارده ماه یازده بار مورد حمله راهزنان قرار گرفته ام که دار و ندارم را از من ربوده اند، هیچکس نیست مرا کمک کند؟» دکانهای مواد خوراکی

و سگرت فروشی در جاده های فرعی این شهر اساسا همیشه مسدود اند و تنها برای مشتریانی موقتا باز کرده میشوند که قبلا با فروشنده تماس تلفونی گرفته اند و خودشان را به فروشنده معرفی کرده اند.

آنچه را نا اکنون خواندید، دور نمای ترسناک و هول انگیز زندگی آینده نیست، بلکه قیافه واقعی از زندگی روزانه سال (۱۹۷۳) باشندگان شهر نیویارک است. بلی! اینست چگونگی زیستن در بزرگترین ششویک جهان، نیویارک و هرگاه محاسبات دقیق کار شناسان جنایی

تعداد ۱۹۷۰ تا ۱۹۶۰ از طرف دهه بین ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ تعداد وقایع سرقت در فرو شگاهها، رفاتر و گداهها سه چند شده است و در همین سال اخیر این تعداد بهر یکارو جدید (۱۶۷۳۳۹) واقعه رسید. و در آنجا ها که ملکیت و دارایی مردم در منازل و فروشگاهها لمس ناشده باقی مانده اند، دزدان دست به سرقت موتی ها و سا یل نقلیه نمیزنند هرگاه تمام عهده های شخصی را که تنها در سال (۱۹۷۰) در جمهوری فدرال آلمان بسرقت رسیده و ربوده شده اند بر دزدی بالای یک جاده توقف دهید مجموعه زنجیر این عهده ها فاصله فوق العاده درازی

در گرداب فقر مبتلا بودند، بیشتر دزدی و سرقت صورت میگیرد. پس علت اصلی چیست؟

مرکز جنایی آلمان غرب پس از تحقیق و کاوش در راه پیدا کردن علل افزایش و قایع جنایی در آن دیار چنین توضیح داد:

«انگیزه جنایت ضرورت و احتیاج نیست، بلکه حرص و وسوس برای رفاه و آسایش بیشتر است. رفاه و آسایش طلبی مردم رابه امراض روانی مفراط حرص میکشاند که این امراض میتواند سبب جنایات رفاه طلبی گردند. موضوع قابل توجه و دلچسپ از نگاه روانشناسی اجتماعی آنست که ضرورت عینی کنونی افراد ناشی از رسیدن به معیار اصفری بقاء نیست بلکه از خواست ها و نیازمند پهای روجه افزایش ایشان منشا میگردد.»

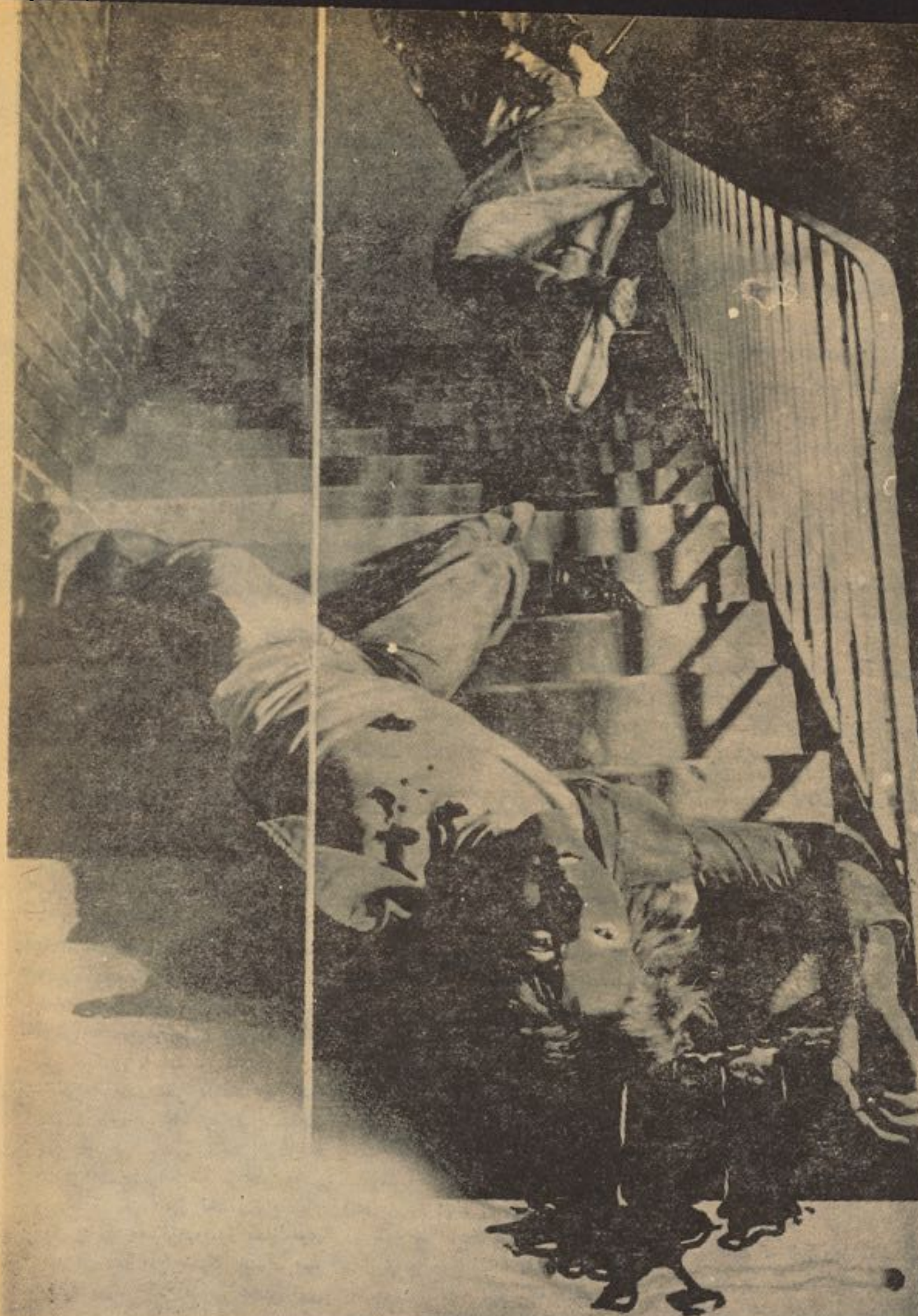
آنچه درین توضیحات غیر قابل فهم جلوه میکند، میتوان در روشنی يك مثال از وقایع کوچک و جرایم عادی که همه روزه صدها بار در فروشگاههای بزرگ حاوی خدمت شخصی رخ میدهد، بهتر فهمیده شود. خانمهای منزل و زنان خانه دار که تاکنون بجات بخرید میرفتند بیشتی اذین نمیتوانند در برابر انبوه اموال و اجناسیکه روی هم بپندارند و زیاده و فیاوان آباشته شده، مقاومت و استقامت شان را حفظ کنند، آنها میل دارند همه چیز در اختیار داشته باشند و لی توانایی خرید همه اجناس و لوازم را ندارند، ناگزیر دست به سرقت میزنند جمعه های کوچک خاویار، جاکت های پشمی قشنگ، پارچه های کوچک البسه و... را میگیرند و در بین بکس دستی شان پنهان میکنند. اجناس رنگین، قشنگ و دلکش مغازه ها و وسواس شان را برانگیخته برشتت طمع و حرصش شان افزوده است. ناگزیر هرچه مورد علاقه شان قرار گیرد بدان دست میبرند.

هاماختر رئیس عمومی کی بیوی شهر کویلن در زمینه توضیح علل جرم يك گام فراتر میگذازد، وی ساختمان جامعه را مسوول شمرده ابراز میدارد که انسانان را نباید بر مبنای آنچه هستند مورد قضاوت قرارداد بلکه بر پایه آنچه دارند با یست برایشان حکم صادر کرد: «انسان اکنون بخاطر آن احترام نمیشود که زندگی میکند بلکه ارزش و قدر وی از روی آنچه از وسایل تخنیک و لوکس بدسترس دارد مورد قضاوت قرار میگیرد». ازینجاست که اکثر جرایم و جنایات منشاء میگیرند، مثلا در ایالت نوردراین - وستفالن فامیل هایی زندگی میکنند که مالک تجهیزات لوکس و گرانقیمت میله نیستند ازین سبب در جریان روزهای آفتابی همینکه فامیل ها میروندند از وسایل لوکس و مرفه میله استفاده میکنند و لذت میبرند، اعضای فامیل های نادار بر آنان حمله میکنند آن وسایسل را از ایشان می ربایند تا آنان نیز از آنها استفاده بتوانند این یکی از مثال های و صفی جنایات نوین در آلمان غرب است که هانس ورتنر هاماختر در نوشته های تخصصی خود از آن حکایت نموده است.

هاماختر بدنیاله تو شیحاتش میافزاید که زندگی مشترک دلچسپ انسانان در جوامع کوچک و میانگنی سوپه زندگی فامیلی سابق در آن جوامع بهترین وسیله کنترل و جلوگیری از جرم و جنایت بود و مانع آن میشد که عناصر سست و ضعیف النفس آن جوامع تثبیت به جرم و اعمال زیان بخش نمسایند و منحرف گردند.

امادر بین فامیل های مدرن و جدید مساکف عمیق و وسیع ایجاد شده. سال بسال وقایع طلاق افزایش مییابد و بیشتر از شصت هزار طلاق در بین فامیل های مارخمیهد.

با اینصورت بوضاحت دیده میشود که اما نپا از زندگی مشترک با هم دیگر به ستوه آمده اند و بیشتر از آنکه با هم دیگری نزدیک شوند،



از یکدیگر فاصله میگیرند و میگریزند. آنان زندگی مشترک و زیستن با یکدیگر را ترک نموده و تجرید پسند شده اند.

در سرزمین کنونی جمهوریت فدرال آلمان صد سال پیش فقط ۲۰۴ میلیون نفر زندگی میکرد اکنون تعداد این نفوس سه چندان شده است.

هاماختر میگوید: «تراکم نفوسی از (۸۲) نفر در یک کیلومتر مربع اکنون به (۲۳۵) نفر رسیده است. آنچه بر پایه این تراکم و تکا نفوس و متوطن شدن انسانها در شهر های بزرگ و مسکون شدن ایشان در فضای فیزیکی و تنگ، بحیث مختصر اساسی زندگی گسی

بوضاحت از بین رفت همانا همسا یکی نیک و همدردی با یکدیگر بود که همگام و متوافق با آن تعداد بسیار زیاد موانع طبیعی انحراف نیز نبود شدند. هر قدر انسانها بهم فشرده شدند بهمان پیمانه تجرد افزایش یافت. «ناشناسی یا نا آشنایی در صحرای شهر» يك اصطلاح یا مثل عامیانه نیست بلکه يك مشکل واقعی است.»

روانشناسان جنایی درین زمینه چنینسن ابراز نظی میکنند: انسانیکه ناشناس زندگی میکند خودش را مورد احترام نیز نمی یا بد و لذا احساس احترام نسبت به هموعانش را نیز از دست میدهد و بدین تر نسیبه مقیاس روجه افزایش احترام به ملکیت هموعان و

بیشتر از آن احترام بزندگی هموعان را نیز فراموش میکند. این وضعیت اجباری روانسی در تمدن اد بسیار زیاد جرایم استوار بر استفاده از زور و فشار بطور نهایت تکا ندهنده و فجیع تبارز میکند: در اختطاف و اسیر نمودن اسیر گرفتن.

تا سال ۱۹۵۱ اینگونه وقایع فجیع جنایی در آلمان هرگز بوقوع نیبوسته بود. در دستگاه معیاری جنایت شناسی (کی ریمینالو جی) آلمان در آن زمان اینگونه جرایم و جنایات طوری تمثیل و نگاشته شده بود که گویی در ساره وقوع جنایت در سیهاره دیگری قلم فرسایین شده باشد:

خدمات



یکی از مراکز صحتی

مردمان کشور ما که در نقاط دور دست مملکت زندگی میکنند در پهلوی اینکه از سایر نعمات زندگی محروم اند از صحت و صحتمند ی نیز برخوردار نبوده وقتی نیاز مندی به طبیب و دوا پیدا مینمایند جز صبر چیز دیگری در اختیار ندارند و جز آنکه به سرنوشت تسلیم شوند چاره ای نمی بینند .

این عده کسانی اند که همه عمر با امراض مختلف مثل ملاریا یا چیچک و غیره دست و گریبان بوده و آنهم که ازین ورته زندگی جان سلامت می برند جز مو هبت الهی نمیتوان چیز دیگری به آن نام داد.

دولت بادر نظر داشت این همه مشکلات و احتیاجات مردم پلان خدمات صحتی اساسی را مد نظر گرفته تا با نظر داشت شرایط محیطی جغرافیایی و غیره در مرا حل نخست امور وقایوی تو جه کرده و امور معالجوی رابه آن عده امراض ضحیکه چندان مهم نباشد در مراکز صحتی تحت تدایوی گرفته شده و در غیر آن به مراکز ولایات ارسال نماید .

بناغلی وهاب زاده رئیس طب وقایوی وزارت صحتیه ضمن مصاحبه نی این مطالب را بیان داشته و چنین به سخنان خویش ادامه داد:

قسمیکه تذکر بعمل آمد در مراکز صحتی اساسی تو جه بیشتر به امور وقایه امراض میشود طوری که اگر بصورت اساسی یک منطقه وقایه

شود نیازی به معالجه نمی داشته باشیم .

از بناغلی وهاب زاده می پرسیم وظایف عمده مراکز صحتی اساسی چیست ؟

قبل ازینکه وظایف عمده مراکز صحتی را بیان دارم اجازه دهید بگویم که چرا خدمات صحتی اساسی رویکار آمد و روی کدام علت با چند مرض مجادله میکنند .

خدمات صحتی اساسی در اکثر ممالک رو به انکشاف تقریباً بیست سال قبل مخصوصاً در حوزة جنوب شرق آسیا - هند و شرق افریقا آغاز یافته و جز پروگرام های سازمان صحتی جهان گردید .

چون این پروگرام خیلی ارزان و مفید است ازینرو بزودترین فرصت از طرف اکثر کشور های جهان قبول و تطبیق گردیده از نگاه اقتصادی در همه جا ثابت شده که طب وقایوی به مراتب ارزاتر از طب معالجوی است با آنهم مجادله بر علیه یک مرض ووقایه مردم از شر همه امراض و تعقیب و تفتیش آن در هر وقت و در همه جا یک مصرف گزاف و پرت سونل زیاد را ضرورت دارد ازینرو بعد از مجادله علیه یک مرض و پایان آوردن گراف آن تنها مراکز صحتی در آنجا تاسیس و همیشه متوجه آن است تا در صورت بروز علایم همان مرض به مراکز عمده اطلاع داده مشکلات را با مراکز در میان گذارند .

در افغانستان در مرا حل ابتدائی مبارزه و مجادله علیه امراض ملاریا چیچک قی و اسهال آغاز یا فته و اولین مرکز صحتی دهاتی را در ولسوالی دوشی مر بوط ولایت بغلان شروع به فعالیت کرد و هم اکنون در سر تاسر کشور (۹۸) مرکز صحتی اساسی موجود است که وظایف عمده ای این مراکز عبارت است از:

- ۱- بمنظور بوجود آوردن یک جامعه صحتمند باید از صحت طفل و مادر یاد آور شد.
 - برای وقایه صحت این دو گروه پر و گرام طفل و مادر حق اولیت داده شده . داده شده .
 - ۲- تعلیمات صحتی به منظور تنویر اذهان و آشنایی بیشتر مردم و سهم گیری فعال ایشان در قسمت پیشبرد پروگرام های صحتی .
 - ۳- انسجام بخشیدن پروگرام حفظ الصحه محیطی مخصوصاً تهیه آب آشامیدنی صحتی به همکاری مردم و همچنان دفع کثافات .
 - ۴- احصایه حیاتی یعنی تولدات جدید و وفیات .
 - ۵- مراقبت از بروز واقعات امراض ساری و جلوگیری از تکثیر آن .
 - ۶- امور معالجوی آن عده اشخاصیکه نیاز مندی به تدایوی داشته باشند .
- باید گفت که فعلاً ما از نگاه کمیت دارای ۹۸ مرکز صحتی میباشیم ولی اگر در اصل ببینیم جزء نام در اکثر آن چیز دیگری وجود ندارد در



مرکز صحتی

حالی که میلیون ها افغانی در گذشته درین راه به مصرف میرسید ولی نتیجه مطلوب بدست نمی آمد .

بناغلی وهاب زاده ادامه داد:

همانطوریکه گفته شد اگر کمیت را مدنظر نگیریم ما اصلاً مراکز صحتی اساسی در هیچ نقطه از کشور نداریم زیرا در هیچ یک آن شش وظیفه که باید انجام داده شود صورت نمیگیرد زیرا از یکطرف بسیاری از مراکز صحتی ما داکتر روغتیا پال و نرس ندارند از جانبی دوا در اکثر آن موجود نیست و آن مقدار از دوا ی را که وزارت صحتیه با هزار مشکل تهیه میدارد حیثیت میل داکتر و یا چند نفر از متنفذین همان منطقه میشود و کسانیکه حقیقتاً مستحق هستند اصلاً دوا را به چشم نمی بینند و این اعمال چون بسیار تکرار شده و مردم در وقت مراجعت به مراکز صحتی مشکلات دیده اند دیگر کمتر به آنجا مراجعت می کنند و تر جیح میدهند تا علاج خود را نزد حکیم جی ها و یا اشخاص دیگری که نزد آنها شهرت دارند بنمایند .

مشکل عمده ای وزارت صحتیه را عدم آشنایی داکتران به امور وقایوی تشکیل میدهد زیرا از یکطرف در پوهنخسی طب مضامین طب وقایوی کمتر تدریس میشود و از جانبی چون این نوع طبابت به اصطلاح نان ندارد ازینرو کمتر محصلین حاضر میشوند تا رشته تخصصی خود را درین ساحه تعیین کنند .

از جانبی چون مراکز صحتی بنقاط دور دست قرار دارند کمتر اشخاص حاضر میشوند که در آن جا ضحیکه اصلاً از تمدن نامی نیست بر وند .

و قتی که ریاست صحت عامه می خواهد پرسونل تربیه نماید باز هم با چند مشکلی دست و گریبان است زیرا از یکطرف صحت عامه در گذشته مدت کورس های روغتیا پال را خیلی کم گرفته بودند

صحتی اساسی



يك مركز اساسی صحتی

باشند تا از یکطرف مشکل کمبود و فعلا تنها در دوشی بر علاوه مرکز حل شود و از جانبی و قتی شش صحتی محل را هایش نیز بسوی سال را یک نفر در يك مسلك بگذرانند برسونل آنجا ساخته شده از همین ناگذیر با آن انس گرفته و آنرا نمی- رو مردا کتری کنه می خواهد به این مسلك خدمت کند آرزویش را کار تواند ترک گوید.

دو مین تجویز عبارت از از دیداد در دوشی تشکیل میدهد .
مماش برای این عده از اشخاصیکه تا گفته نماند که این یک رقم درشت درین راه مصروف فعالیت اند . مصرف است که دولت آنرا قبول کرده زیرا هر محل را هایش در حدود سو مین آن همانا اعمار محل را هایش است برای بر سونل مراکز صحتی (۱۲) ملیون افغانی تمام میشود . تادر هر جائیکه باشند از مشکلات بی خانگی در امان باشند که این تجویز از طرف دولت قبول شده

بقیه در صفحه ۵۷

و حالا آنرا به سه سال از دیا د دران کا میاب شده و شامل می - بخشیده اند تعداد شاگردان ان شونند و و قتی هم که فارغ التحصیل برای ۹۸ مرکز صحتی در نظر گرفته شدند به جای که احتیاج است شده فارغ التحصیل گردند دران نمیروند و با هزار بهانه از رفتن به جا های دور ابا می ورزند . وقت شاید ما ۲۰۰ مرکز صحتی داشته باشیم که باز هم به کمبود پر سونل احتیاج حس خوا هیم کرد .

طرز تدریس نیز با محیط و احتیاجات محیطی ما توافق نداشته بلکه کتبی تدریس میشود که راسا یا از فرانسه و یا از یک کشور دیگر ترجمه شده و برای کسانی که می خواهند در آینده در اطراف خدمت کنند تعلیم داده میشود و آنها هم با ید بخوانند . از مشکلات عمده ای که قبلا هم از ان یاد آور شدیم همانا حاضر نشدن اکثر اشخاص برای خدمت گذاشتن در نقاط دور از مراکز شهر است در حالیکه وزارت صحتیه خواسته تا بعد از گرفتن کانکور در مکتب رو غتیا بالی یا نرس سنگ شامرد بگیرد باز هم این مشکل ما حل نشده خواهد ماند زیرا باز هم معلمین کابل و یا مراکز و لایات

ندارند ؟...
- سوی تعبیر نشود ! شاگردان کابل و سایر بهتر بدست دارند در حالیکه اطراف ازین همه وسایل بی بهره اند از جانبی بسیاری از نقاط دور دست کشور ما دارای لیسه نیستند و از جانبی وقتیکه گانکور گرفته میشود اکثریت اطرافیان ما نمی توانند خود را به کانکور برسانند - در مورد رفع این مشکلات چه تجویزی گرفته شده ؟
- درین مورد سه تجویز اتخاذ شده این سه تجویز عبارت اند از اینکه : اولاً اشخاصیکه در مورد طب و قایوی تحصیل کرده اند بدون آنکه به عسکری سوق داده شوند باید مثل معلمین یک مکلفیت شش ساله کار را باید داشته



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

لطفاً تصحیح کنید

در سطر آخر صفحه ۲۴ شماره گذشته بعد از عدد ۱۸ کلمه عقرب را اضافه کنید تا ۱۸۱ عقرب شود که هنگام عبور عطارد از مقابل آفتاب است .

که مدت حرکت وضعی زهره را پیدا کنند و آن عبارت از مدت ۲۴۳ روز به سمت حرکت عقربه ساعت می باشد یا عبارت دیگر مخالف سمت حرکت تمام سیارات دیگر و حرکت انتقالی خودش است اما این حساب هنوز قبول عام نیافته است .

همین تحقیقات نشان داده است که هر قسمت زهره تقریباً باندازه ۵۸ روز زمین روشن و ۵۸ روز تاریک می باشد و سرعت اتموسفیر آن نیز آنقدر قوی است که حرارت سمت روشن را به سمت تاریک می رساند .

سریخ ستاره جنگ :

کره زمین دو همسایه دارد یکی در سمت آفتاب که نامش زهره است و مختصر آشنایی با آن پیدا کردیم ، دیگری در جهت عکس زهره و آن عبارتست از مریخ که اکنون باب آشنایی با آنرا باز میکنیم .

مریخ سیاره ایست سرخ رنگ بقطر تقریباً ۶۷۹۰ کیلو متر که در هر پانزده تا هفده سال یکبار بزمین نزدیک میشود و نزدیکترین فاصله آن از زمین ۵۶ میلیون کیلو متر است و دورترین فاصله اش به چهار صد میلیون کیلو متر میرسد مدار مریخ بدور آفتاب ، بشکل بیضوی بسیار طویل است و ازین سبب فاصله اش از آفتاب از ۲۰۶ میلیون و پنجاه هزار کیلو متر تا ۲۴۹ میلیون کیلو متر تغییر میکند و فاصله متوسط آن ۲۲۸ میلیون کیلو متر می باشد .

و مریخ (۵) امریکا به زهره رسیدند یک نمایش علمی بین المللی در سطح زهره صورت گرفت .

ونوس ۴ نظر باینکه ماموریت داشت یک آلت علمی را با پراشوت در سطح زهره بگذارد ، بسیار جالب توجه بود ، این آلت علمی ۷۵ دقیقه بعد ، حرارت کره زهره را ۵۰۰ درجه فارنهایت ثبت کرد و اطلاع داد اما نتوانست معلومات دیگری مخابره کند ، بعد از تحقیقات زیاد تر معلوم شد که هنگام مخابره درجه حرارت زهره هنوز بیست میل دیگر تا سطح اصلی زهره فاصله داشته است .

مریخ پنجم بطرف قسمت تاریک زهره در جایی که ۶۰۰۰ میل از سطح کره مزبور فاصله داشت رسید و اگرچه آنها نمیتوانستند از ساحه مقناطیسی زهره چیزی کشف کنند ولی اطلاع داد که اتموسفیر زهره از کار بن دای اکساید تشکیل یافت و تقریباً صد برابر فشار اتموسفیر زمین در سطح بحر بالای سطح زهره فشار وارد میکند .

حرکت وضعی :

در باره حرکت وضعی زهره ، دانشمندان بوسیله تلسکوپ نتوانستند چیزی کشف کنند اما در چند سال اخیر بوسیله راداری که با بزرگترین وقوی ترین دستگاه های فرستنده و گیرنده و کمپیوتر مجهز بود موفق شدند

دو منجم امریکایی ادعا نمودند که درطیف سیاره زهره گاز کربونیک کشف کرده اند اخیراً در نتیجه یک سلسله تحقیقات علمی سپکترو سکوپیک که از سطح کره زهره بعمل آمده است معلوم شده که در اتموسفیر زهره کاربن دای اکساید وجود دارد ، ضمناً دانشمندان با استفاده از یک تلسکوپ قوی که در بالون نصب کرده به ارتفاع بیست میلی زمین قرار داده بودند معلوم گردید که در سطح کره زهره یک مقدار بخار آب نیز وجود دارد .

در سال ۱۹۵۶ میلادی مؤسسه لابر اتوار تحقیقات علمی درواشنگتن ادعا نمود که درجه حرارت این سیاره ۶۰۰ درجه فارنهایت می باشد که تقریباً ۱۲۵ درجه فارنهایت کمتر از درجه حرارتی است که قبلاً ادعا شده بود .

در سال ۱۹۶۲ دانشمندان امریکایی آلتی برای مریخ دوم ساختند که بعد از پرتاب مریخ نشان داد که این حرارت فوق العاده مربوط به خود زهره می باشد و به اتموسفیر آن ارتباط ندارد ، اما مریخ دوم نتوانست درباره حلقه تشعشعی زهره و همچنان در باره ساحه مقناطیسی آن معلوماتی بد هد و از فاصله ۲۲ هزار میلی قسمت رو به آفتاب زهره گذشت در سال ۱۹۶۶ هنگامی که ونوس (۴) شوروی

زهره را ستاره عاشقان و زیباییان و هنر مندان پنداشته اند و بهمین سبب در ادبیات کهن ما از آن به رامشگر چرخ و بر بط نواز فلکی و رقاصه انجم و غزلسرای اختران و القاب و صفاتی ازین قبیل توصیف و تعبیر نموده اند .

بنام دری زهره ، ناهید و نسام یونانی آن ونوس است که پیکر تراشان یونان و روم مجسمه های زیبایی از سنگ بنام او تراشیده اند .

از دور میبرد دل . . .

زهره بعد از ماه و آفتاب ، روشنترین اجرام فلکی است و شاید هم بعد از ماه و آفتاب تنها ستاره ای باشد که شعرا در وصفش پیش از دیگر ستارگان داد سخن داده اند . ولی با این حال اگر آنرا از نزدیک مشاهده کنیم کره ایست که «از دور میبرد دل و نزدیک زهره را» و این بدان سبب است که سطح آن بایک اتموسفیر سفید و ثقیل و مسموم پوشیده شده که مانع دیدن سطح آن میشود و از آنرو ما هرگز سطح زهره را نمیتوانیم ببینیم و همین ابر است که شعاع آفتاب را باندازه کافی منعکس می سازد که در نتیجه زهره از درخشانترین اجسام سماوی بشمار میرود .

ساختمان سطح زهره بوسیله مشاهدات عادی تلسکوپ می ممکن نیست .

در سال ۱۸۳۴ ، آدامس ودو نهاد ،



کره مریخ با چشمها یادریا هایش

حرکت انتقالی مریخ در مدت ۶۸۷ روز زمین صورت میگیرد و حرکت وضعی آن در مدت ۲۴ ساعت و ۲۷ دقیقه است یعنی سال آن برابر یک سال و ده ماه و ۲۲ روز زمین و شبانه روزش تقریباً با اندازه شبانه روز زمین است. وزن آن از وزن زمین ۹ بار کمتر است و جرم مخصوص آن ۳۸٪ یعنی کمتر از جرم مخصوص زمین است.

زاویه بین محور و سطح مدار آن ۶۵ درجه است (زاویه زمین ۶۶۳۳ درجه است) پایین سبب در مریخ هم فصول مانند فصول زمین وجود دارد اما در پهلو تغییر فصول تغییراتی هم در سطح آن بوجود می آید بدین قرار:

در قطبین مریخ دولکه سفید دیده میشود که آنها را کلاههای قطبی می نامند. این لکه ها متناوباً تغییر میکنند باین ترتیب که از آغاز فصل بهار مریخ کلاه قطبی شمالی بتدریج کوچک میشود و در اواخر تابستان به نهایت کوچکی میرسد و باز در فصل زمستان همان کلاه بزرگ میشود. همین وضع در کلاه قطبی جنوبی نیز صورت میگیرد اما بفاصله ۲۴۰ تا ۳۶۰ روز.

دانشمندان حیات و نجوم از «سفیدی و زیاد و کم شدن متناوب این لکه ها حدس زده اند که این کلاههای قطبی برف و یخهایی است که در قطبهای مریخ وجود دارد که در تابستان بعلاست ذوب شدن کوچک میشود و در زمستان بعلاست بارش برف بزرگ میگردد. اگر این حدس درست باشد می توان گفت که کلاههای قطبی مریخ مانند یخبندان دو قطب زمین میباشد. اما بین این دو یخبندان تفاوتی وجود دارد باین معنی که یخهای قطبین زمین کاملاً در تابستان آب نمیشود ولی لکه های سفید قطب جنوب مریخ گاهی کاملاً از بین میرود بنابراین باید کلاههای قطبی مریخ قشر نازکی از یخ و برف باشد.

علت سرخی مریخ: تقریباً پنج هشتم سطح مریخ سرخ رنگ است و ما هم که با چشم

غیر مسلح مریخ را سرخ میبینیم بهمان سبب است. اقوام قدیم نیز مریخ را بسبب همین رنگ سرخ ستاره جنگ نامیده بودند در ادبیات مانیز به آن بهرام خون آشام و نامها و تعبیراتی ازین قبیل داده شده است بهرحال بعضی از علمای حیات گفته اند سرخی زمین های مریخ از آنسبب است که مانند ریکزار های افریقا دارای ریک و شن سرخ میباشد. این فرضیه را مساله انعکاس ۱۵ درصد نور خورشید از سطح مریخ، تایید میکند زیرا قابلیت انعکاس ریکزار های زمین نیز تقریباً بهمین اندازه است (۱۶ درصد).

چمنزار های مریخ:

اگر بادور بین قوی بطرف مریخ نگاه کنیم، سطح آنرا سرخ میبینیم ولی در گوشه و کنار آن قسمتهایی برنگ سبز و آبی نیز خوا هم دیده

سابقاً حیات دانهای اروپا، این لکه های سبز و آبی را دریا تصور میکردند و برای اینکه هر قسمت آن از دیگری مشخص باشد، برای هر یک از دریاهایی که تخیل نموده بودند نامی انتخاب کرده بودند مثلاً دریای ریگ، خلیج صبحدم، دریای آفتاب، خلیج نصف النهار، دریای پتیا و غیره، اما منجم معروف فرانسوی فلا ماریون که شهرتش در عالم حیات و نجوم فراوان است در ضمن مطالعات و بررسی های خود دریافت که رنگ بعضی ازین دریاها در هر فصل تغییر میکند

ابتدا سبز یا آبی است، بعد از مدتی زرد میشود و سر انجام رنگ نسواری بخود میگیرد و بعضی دیگر در تمام سال برنگ سبز باقی میماند، ازین رو حدس زد که آن قسمتها که تغییر پذیر است جنگلهای مریخ و آنچه تغییر نمیکند چمنهای آنست اما این نظریه هم قبول عام نیانته است اگر چه وجود اکسیجن در مریخ ثابت شده و بنابراین وجود نباتات را در مریخ نمیتوان یکباره نفی کرد و بهرحال تقریباً همه حیات دانها معتقدند که در مریخ آب، اکسیجن و گرما بقدر کافی وجود دارد و الله اعلم.

اقمار مریخ:

در چند شماره قبل گفتیم که بعضی از سیارات دارای توابعی بنام قمر (ماه) میباشد که از آنجمله یکی زمین خود ماست و ماه آن را می شناسیم. مریخ هم دارای دو قمر میباشد که هر دو در سال ۱۸۷۷ تو سط منجم امریکایی بنام هال کشف شده است.

هال، نام یکی ازین دو ماه را فوبوس (ترس) و نام دیگر را دیوس (دهشت) گذاشت و درین نام گذاری از اثر مشهور هومر شاعر قدیم یونان بنام ایلیاد، الهام گرفت، در ایلیاد افسانه ای مربوط به مریخ ستاره جنگ یا بعقیده یونانیهای قدیم رب النوع جنگ، وجود دارد

که در ضمن آن از قصد مریخ برای فرود آمدن بزمین جهت گرفتن انتقام پسر مقتول خود آسکاف یاد شده است و مریخ در آن هنگام به دو معاون خود فوبوس و دیوس امر میکند که اسبها را زین کنند و خودش به پوشیدن لباس جنگ مشغول میشود.

ما همای مریخ خیلی کوچک هستند، قطر فوبوس فقط ۱۵ کیلو متر و قطر دیوس ۸ کیلو متر است مدت گردش آنها بدور مریخ نیز خیلی کم است، دیوس در طرف ۳۰ ساعت و ۱۸ دقیقه و فوبوس در مدت ۷ ساعت و ۳۹ دقیقه یکبار بدور مریخ گردش میکنند.

(لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید).



«صحبت را چندر کمار پیرامون

ستاره‌های همبازیش»

مترجم : مهدی دعاگوی

آوازه مردم در مورد علاقمندی او نسبت به

سایر بازیگران کاملاً بی اساس است.

چرا او را تاجر هنر همیشه میگویند

بامینا برایش گفتم من از جمله اراد تمندان شماستم از بخت خود فوق العاده راضی استم که موقع هنر نمایی را در جوار شما پیدا کردم مینا زن نهایت بزرگواری و همدرد بود او صاحب دانش بخصوص بود که از او چیزهای زیادی فراگرفتم قدرت بی نظیر در ادای دیالوگ و تحلیل صحنه‌ها و جملات و مخصوصاً اشعار داشت عقیده من است که نظیر مینا کماری سینمای هند ستاره پیدا نخواهد کرد.

نمنا :

بازیگر نهایت معصوم و زحمت کش است در آغاز کار او را مینا- کماری کوچک لقب داده بودم ولی همینکه نقش‌های مهم و عمده را ترک و برای ایفای نقش‌های کلیمری سعی خود را مبذول داشت هنرش هم روزی روزی وسقوط رفت درغیرآن اگر باهتان احساس که کارش را شروع ننوده بود به پیش میرفت حقیقتاً مینا کماری کوچک از خودش میساخت.

ملا سنها :

ستاره نهایت ذکی- زیرک بادرك فهم است و لسی در او یک مریضی مد حش مطالعه منده و آن اینکه نه در دوستی و صمیمیت خود با اشخاص وفادار و ثابت قدم است و نه در بدبینی و مخالفت خود او با

همه درچوکات کار و وظیفه دوست زودنون

محبوب خان در فلم (مدر اندیا) موقع دادند که هر دو فلم از نگاه کیفیت هنری و قسما از لحاظ بازار و مارکیت در ردیف اول واقع شد از آن بعد کار آسستی را ترک کرد و بحیث بازیگر اول فلم‌ها در سینمای هند خود را معرفی نمود راجندر در مورد همبازهای خود بعد از بیست و سه سال صحبت میکند.

گیتا بالی :

اولین میروشین که با او مقابل شدم گیتا بالی بود هر وقتی خاطره اش ظهور میکند قلبم بشدت میزند او مرا برادر گفته بود و من هم پیاس خوبی‌های که داشت با او خواهر بزرگ خطاب میکردم - بزرگترین نقطه تاریک که در زندگی من نسبت به گیتا بالی موجود است ردخواهش نهایت صمیمانه اوست که از من تقاضا کرد درفلم شخصی او بحیث هیرو ظاهر شوم ولی من پیاس اینکه او را خواهر گفته بودم از قبول نقش فلمش معذرت خواستم و روی همین عقیده تقاضای مکرر او را نیزیرفتم.

مینا کماری :

قسمتیکه از همبازی با دلپ صاحب خوش بی‌خود و حصربرایم دست‌داده بود همینکه درفلم (چراغ کپانروشی کپان) بامینا کماری مقابل شدم بی اندازه مسرور بودم دراولین برخورد

فلمبر داری فلم (جوگن) که دلپ کمار بحیث هیرو دران هنر نمایی میکرد موقع یافت تا در يك صحنه کوچک فلم نقش را ایفا نماید او از یکطرف دقیقه شماری برای چنین لحظه داشت و از جانب دیگر برای اولین بار در فلمی ظاهر میشد که محبوب ترین هنر پیشه سنمای هند دران هیرو بود چون راجندر کمار بقدر کافی خجالتی و مضطرب بود جلو کمره مثل برگی که به شاخه درخت بلرزد میلر زید ولی دلپ کمار همینکه احساس کرد فوراً بشیوه صمیمانه حرف زد که او را آماده جلو کمره ساخت.

نقش راجندر کمار در فلم (جوگن) مورد قبول واقع شد و در فلم بعدی که (وچن) نام داشت رویل صاحب او را بحیث هیرو معرفی کرد فلم وچن بی اندازه موفق شناخته شد و با تکای همین موفقیت (شانانوام) وی را در فلم (طوفان اور دیا)

صحبت از روز کار پیشین است روز کاری که فقط سو داو فکر بازیگری درفلم‌ها در کله راجندر کمار جوش میزد او توسط يك سفارش خطی به شاعر مشهور فلم‌های هندی معرفی شد بعد از اینکه بازیگران فلم‌ها مدتی با کمره بسویش دیدند و طنز و کنایات بیدریغ خود را بوی تحویل دادند سر انجام بانر توجه راجندر کمار گرسن بحیث استانت داتر کتر رویل صاحب پذیرفته شد و اولین فلم را که بحیث استانت داتر کتر شروع نمود (سکاهی) نام داشت که پریم نات و ریحانه هیرو و هیروئین فلم بودند.

در این فلم بقدر کافی زحمت کشید و شب و روز را نا شناخته بکار پرداخت تا آنکه در فلم‌های (ساقی- پاکت‌ها ر- شکوفه لهرین - تیر انداز) رویل صاحب از او بحیث همکار و معاون داتر کتر استفاده کرد راجندر کمار در جریان

و مشفق است و در خارج از دایره کارها هیچکس نیست .

وجنتی مالا :

این بازیگر از خود راضی و مغرور است باوصف اینکه دانشر نهایت

ورزیده و ماهر است در یکی از فلم ها هنگامیکه من در آننای دانش دست و پاچه شدم بعوض اینکه با من همکاری کند راهش را گرفت و رفت و بدانش دایر کتر گفت هر وقتی که

آماده شد بمن اطلاع دهید در حالیکه خودش بوجه بهتری می تواند نسبت مرا راهنمایی کند.

وجنتی مالا خود را فوق تر از دیگران تصور میکند از اینرو تصمیم گرفته بودم با او دیگر همبازی نشوم ولی وقتی برادرکو چکم (نریش کمار) مقدمات فلم (گنوار) را چیده و رسا

وجنتی مالا قرار داد را تکمیل نموده بود بیاس اینکه کار بردارم اخلاص نشده باید بایی میلی تمام فلم را بپایه تکمیل رسانیدم اگر در مورد خود خواهی غلو آمیزش صحبت نشود در قسمت تمثیل و مخصوصا دانش ستاره موفق سینما هند بود ولی این او اخر که کار دا نرکت را پیش گرفته تا آنجایی که او را می شناسم در اینکار موفق نخواهد شد

سادهنا :

ساد هنا ستاره خوش مزاج - لطیفه گوی مزاج پسند و صاحب طبع نهایت ظریف است ساد هنا را در فرصتیکه مصروف بازی در فلم طلاق سال ۱۹۵۸ - بودم برای اولین بار شناختم ساد هنا وقتی فلم (لف ان شمله) را تکمیل کرد و از نگاه مارکیت و بازی درخور توجه واقع شد.

در فلم «میری محبوب» وقتی لباس عروسی پوشیده بودم مادر ساد هنا گفت: - خدا کند ساد هنا مثل تو شوهر کند خندیدم و گفتم من زده بخت استم که ازدواج کرده ام و رنه شانس خود را عوض میگردم تا آرزوی تان برآورده میشود.

حقیقتی که وجود دارد اینست که ساد هنا ستاره نهایت خوب سنگین و علاقمند بکار های محوله میباشد.

شر میلا تاگور :

چندانی او را نمیشناسیم ولی تا آنجائیکه او را شناخته ام او ستاره عاقل و با فهم است.

سایره بانو :

سایره چون تحصیلات خود را در انگلستان تکمیل نموده از اینرو در مغز و ذهن او خصوصیات انگلیسی ها جوش میزند بعد از اینکه فلم (جنگلی) آوازه بپا کرد بسوی اصلیت خود متمایل شد در آغاز رومان عشقی ما را بسیاری از مردم بشکل افرواهی زمزمه میکردند ولی حقیقت امر چنان نبود زیرا سایره بعد از مدت کوتاهی اقامت در هند شهید ا متایل بدلیپ صاحب بود چنانچه عروقتی صحبت ما از دایره کار هنری بیرون میشد توصیف دلپ صاحب را آغاز میکرد و میگفت اگر يك بار با دایپ صاحب همبازی شوم ایمان دارم کلامه باز یگران را دلپ صاحب فراموش خواهد کرد و بعنا او ثابت کرد که صاحب چنان قدرتی بود بعد ازنا مزی دلپ و سایره روی اخلاصی که بهنر دلپ کمار داشتیم اولین کسی بودم که این دورا دعوت کردم اکنون افرواه است که سایره بانو با من در يك فلم ظاهر نخواهد شد این سخن قطعاً حقیقت ندارد بلکه زمینه چنین میسر نشده است .

بقیه در صفحه ۵۸



راجندر کمار با راکی



راجندر کمار باهما مالینی

روزنامه ای بسوی تاریخچه

محسن خان گرم شده بود می خواست حرف بزند. من هم همین را میخواستم. پر سیدم :
- عمه مرا کجا دیدید؟ چطور او را می شناختید؟

- این قصه سر دراز دارد دستش در فضا نیم قوسی رسم میکند و میگوید :
- از این حرفها بگذریم من حوصله ندارم. چرا باید از عمهات حرف بزنیم؟ چرا باید از پدرت شتاب برداری میگویم :

- اگر حوصله ندارید، همه آن چه را که میدانید بگویید، بهتر است، خلاصه اش کنید فهمیدید یا خلاصه، خلاصه.

بدون شك، خواهش والتما می در لحن و صدایم هست که محسن خان چشمان نیم بسته اش را از هم باز میکند، دو سه بار مژه هایش را روی هم می فشارد و بعد میگوید :
- یعنی حتما باید بگویم؟
زبانش میگیرد :
- حتما ... باید ..
میگوید :
- بلی حتما !
- خیلی خوب !

آنوقت سگرت د یگری آتش می زند، او آنرا میان انگشتان لرزانش میگیرد و میگوید :
- بسیار خوب، میگویم راستی تو از من چه پرسیدی؟
- عمه مرا از کجا می شنا سید؟
چطور ...

ها عمه ترا .. ولی این زن عمه تو نیست، خواهر خوانده پدرت است .
خواهر خوانده پدرت هم نیست در حقیقت معشو قه پدرت است، یعنی معشو قه پدرت بود .
سر تا پایم سست میشود و بانا باوری میپرسم :

- چه گفتید؟ معشو قه پدرم !؟
محسن خان با بیحوصلگی می گوید :

- بلی معشو قه پدرت، مثلیکه از این حرف زیاد خوشت نیامد ...

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

بگذریم، بهتر است اصلا در این مورد حرفی نزنیم .

- نه، باید حرف بزنیم، شما وقتی پدرم را نمی شناختید، چطور فهمیدید عمه، معشو قه پدرم بوده است؟

محسن خان تعادل خودش را از دست میدهد میخواهد بیفتد که من بازویش را میگیرم و میپرسم :

- حالتان خوب است؟
- حالم ...؟

خنده ای میکند، خنده ای صدا دار بعد میبرسد .

- خیال میکنی من مست هستم؟
ها؟ ..
میگویم :
- نه، شما مست نیستید .

- پس چه؟ چرا میپرسمی حالم خوب است یا نه؟ ... لیلا اتو خیال میکنی ...

- من هیچ خیالی نمیکنم، فقط میپرسم ...
- فقط میپرسمی عمه معشو قه پدرت بوده یا نه؟
سرم را تکان میدهم .
میگوید :

- بسیار خوب، این را برایت می گویم، میگویم که عمه و پدرت روا بطی داشته اند، من این زن، عمهات را چندین سال است می شنا سم، از آنوقتیکه بخانه شما آمد، حتی پیشتر از آن .

پوزخندی میزند :
- میدانی چطور؟ عمه، نسبت دوری با من دارد، از طرف پدر یا مادر، نمیدانم، در هر حال من او را

از او گرفته بود و دیگر باز گشتنی نبود .

محسن خان، باز هم میخواست حرفی بزند که من دیوانه وار جیغ کشیدم :

- این يك دروغ است، دروغ بزرگ، پدرم مردی نبود که ...
از قهقهه محسن خان صدا در گلویم شکست، قهقهه آکنده از بی اعتنائی و تحقیر بود :

- میتوانید، از خودش بپر سید بپر سید که پدر تان با او چه کرد؟ چگونه زندگی او را به تباهسی و بدبختی کشا ند؟ این تنها او نیست ...

ناگهان ظلمت و تاریکی مرا در میان گرفت و سیا هی روی چشمانم پرده کشید، هنوز صدای محسن خان را می شنیدم که حرف میزد هنوز می شنیدم که از عمه و از پدرم حرف میزد، اما من چیزی نمی فهمیدم، انگار که صدایش از دور از خیلی دور به حویلی میرسید و بعد بگوش من میرسید، میخواستم همه این حرفها را بشنوم و معنای شان را درک کنم اما نمیتوانستم، سیا هی آن چنان بر من و بر وجود من و بر دور و بر من غلبه کرده بود که من در آن میان گم شده بودم، مثل کسیکه در چاه سیاه و تاریکی و بی پایداری سرنگون شده باشد من در ظلمت حرفهای محسن خان گم شده بودم، سرنگون شده بودم و خیال میکردم این تاریخچه را با پائینی نیست و هرگز راعی بسوی روشنایی ها ندارد، زنانو هایم که سست شده بود خم شد و دوران سرم مرا به يك پهلو غلتاند، بعد از آن چیزی نفهمیدم .

تا وقتی خانۀ شما تا وقتی نیا مده بود، ماه یکی، دو بار خانۀ ما میامد، وقتی قدم بخانه شما گذاشت این رفت و آمد کم شد و پدرت او را در انحصار خود در آورد .

ظاهرا خواهر خوانده پدرت بود، چون عمه نه پدری داشت و نه مادری، هر دو یشان مرده بودند و این برای پدرت فرصت خوبی بود ...

سکوت میکند، نگاهش حویلی را دور میزند و سگرت دیگری روشن میکند، ظاهرا تسلسل خاطرا تشش را از دست داده است و من برای اینکه کو مکش کنم، میگویم :

- خوب وقتی عمه، بخانه ما آمد...
لبختد تمسخر آمیزی لبانش را از هم باز میکند و موذ یانه چشم در چشم من میدوزد و میگوید :
- بلی وقت خانۀ شما آمد، آرزوی پدرت هم بر آورده شد .
- چه آرزویی؟

- آرزوی اینکه، عمه را در اختیار داشته باشد، ظاهرا دیگران خیال میکردند پدرت او را خواهر خوانده است، در حالیکه حقیقت غیر از این بوده و پدرت به این زن به عمه خوانده تو و خوشیش بسیار دور ما، قول داده است، با او از دواج کند، اما این از دواج هرگز صورت نگرفت و هرگز پدرت حاضر نشد اینکار را بکند و این زن ناچار در خانۀ شما ماند بی آنکه امیدی برای آینده داشته باشد و یا مثل همه دختر های دیگر طرحی برای سعادت آینده اش بریزد، سعا دتی که پدرت

نام تمام



بید تر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش - تاسا - در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می‌گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و عسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لغمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

همه به سالون رقص پسر گشتند . چشمه دوم شامپانی نیز افتتاح شده بود . تمام کار سوتها ، بارمن ها و خدمه مثل سنگ و فا داری بمجرد ورود خانم و آقای ناکسوس تا روی زمین خم شدند گاریرسون گفت :
- یکنفر دیگر هم است که مورد استفاده قرار بدیم .
گریج جوابی نداد ولی همینکه ناکسوس دست در دست فلیپا وارد شد گاریرسون چهره در هم کشیده باز به سخن درآمد :
- اوه : راستی گریج من تصور میکنم این باکرة گوستال از تو چندان خوشش نمی آید . گریج به فکر شیشه اسپد افتاده جواب داد :
- من با او مشغول میشوم ، تو این یکی را زیر نظر داشته باش .
در آن موقع مارک سوی ون رو بروی صاحب خانه ها رفته تعظیم کنان ادای احترام میکرد . گاریرسون بجواب گریج پرداخت :
- تو کاملاً راحت باش .
گریج پیش رفته با ناکسوس و فلیپا صحبت کرد و از آن ها راجع به پیا پرسید .
فلیپا جواب داد : الساعه می آید . می دانی مثل خواهر دوگانه من لباس پوشیده است . بیچاره محبوبم بادیدن آتوضع از من خواهش کرد لباس دیگری بپوشم اما گفتم این غیر ممکن است . حوری ها تشبیهی گردش نمی کنند آیا اینطور نیست عزیزم ؟
فانکسوس جواب داد :
- آنچه تو میگوئی ، همان درست است . عزیزم . بعد بسوی گریج برگشته پرسید :
فضیلت بر نظیری است ، نیساجان ؟
گریج جواب داد :
سوفوق العاده است اما راستی تو فراموش کرده بودی پروگرام بازیها و تفریحاتی را که آن بالا اتفاق می افتد ، بمن بدهی .
فلیپا مداخله کرد :
- هر چه باشد آغاز میشود ، بیاید فوراً بالا برویم .
گریج گفت :
- خیر ، شما بامن بالا خواهید آمد .
ناکسوس اظهار داشت :
- فعلاً لازم نیست بالا برویم ، اولتو باید این کار را دوباره کنیم (باسر بطرف از دحام جهت که نزدیک می شد ، اشاره کرد) بعد چنانکه تو میل داشته باشی خواهیم کرد جان . ساعت ۲ شب همینجا باهم خواهیم دید .
گریج باسر اشاره موافقت کرد و بعد خودش به تشبیهی بطرف طبقه بالا رفت .

بوسیله شش بیلچه رانده میشد و در اولی آخر آن بیرق یونان وینس به چشم می خورد کم کم بساحل قصر نزدیک می شد اریستودیس اول سلطان لغت و همسر زیبایش زیریک چتر رنگین ابریشمی نشسته و باراختی به چوکی های نرم و مجلسل قایق تکیه زده بودند .
گاریرسون زمزمه کرد : این آدم یکن دیوانه محض است .
گریج گفت : خیر ، هیچ هم دیوانه نیست بلکه او آدم مهم و بزرگی است . دشمنانش هم بزرگ اند و قماری که او میزند ، نیز بزرگ است .
- یعنی دوستان یکنی ؟
- فکر نمیکنم او شخصاً اینجا بیاید . آدم بزرگ و دقیقی است ولی افراد خود را خواهد فرستاد . کسانی را که سوی وی ازان ها حرف زده از نظر دور نداشته باش . پوسه را هم زیر نظر بگیر . اگر اینجا بیاید کسی را تادیب کنی . بیسرو صدا کارش را بساز امیدوارم موفق شوی . چند لحظه بعد در اینجا ضربه خاوند نخواهد رسید .
بعد نگاهی به قایق تشریفاتی که اینک به ساحل پہلو گرفته بود ، انگند .
کار کنان آن مثل عمله های قرن هجدهم لباس پوشیده بودند . آندریسوس که لباس یخن بسته در بر و کلاه سه گوشه بر سر داشت ، از دور مشخص میشد . گریج گفت :
اگر احتیاج پیدا کردی ، مرا نخواهی یافت از آندریوس کمک بگیر .
- بسیار خوب .
گاریرسون این را گفته يك سگرت روشن کرد و بنگر خود فرو رفت .
مسا فرآن قایق یکی بعد دیگر بساحل قصر پریدند و ساحل رفته رفته از دحام را بسوی خود می کشید ، گاریرسون گفت :
- این يك امر عادی است ولی اتفاقاً خیلی زیباست .

در سالون در حدود پنجاه نفر دیده می شد ولی چنان بنظر می آمد که تن و بدن نیمه عریان و زیبای فلیپا همه را بپوش کرده باشد . در آسمان يك خواجه حرامسرا و سرخ پوش را دیده میتوانست که با مرزی مجلس به لباس جارج سوم صحبت میکرد . بعد از میان تعدادی اتفاقاً که پر از اکتورها و دانشرها بود عبور نمود که باوضعی مسخره و انسانهای قدیمی را تقلید میکردند و اگر بخند!

کنند ، خوشم می آید . بعد بادست خودموهای او را کشیده سرش را بالا آورد و گفت : نگاه کن ! مرد باذقت سر شیشه را کشود و آنگاه بسوی گاریرسون پر گشته افزود :
- این حریف را محکم بگیر .
گاریرسون در دیک لحظه چنان مردک را گرفتار بازوان خود کرده امکان هر نوع حرکتی از او سلب کردید و گریج از او پرسید : چه نام داری ؟
- یکنی .
- یکنی ، تو از روغن ضد آفتاب زدگی خوشت نمی آید ؟
- از زی دارم .
- در مقابل چنین روغنی البته هر کس لرزی دارد ، چه کسی این را در اختیار تو قرار داد تا بدون تعارف کنی ؟
گاریرسون خاموشی را حفظ کرد و گریج در حالیکه آواز خود را بلند کرده بود ، به او گفت :
- مقدار کمی ازان را روی لبه تخت خواب مالیدم ، آنرا سوخت . حالا زود باش بگو چه کسی آنرا بتو داد ؟
باز هم از کار سون صدائی بر نفاست و گریج در حالیکه محتوی شیشه را تسکان میداد گفت : بسیار خوب هر طور میل خورت باشد . ولی یکنی فریاد زنان اظهار داشت : نه ! نکند . راستش آنرا خانم آقای ناکسوس بمن داد .
- دروغ میگوئی . و شیشه را بیشتر بصورت او نزدیک کرد ، یکنی برای فریاد زدن دهان کشود اما بازوان گریج مثل مار دور گردن او پیچیده صدایش را خاموش ساخت و گفت :
- بیشتر ازین وقت ندارم ، یکنی ، برای آخرین مرتبه می پرسم چه کسی این شیشه را بتو داد ؟
گاریرسون در حالیکه صدایش میلرزید باز جواب داد : خانم آقای ناکسوس . بسخدا سوگند که او داد و گفت این محض يك شوخی است و بدن شمارا برونک آبی دمی آورد .
- پس برای چه تو اینقدر می ترسی ؟
- من کمی از آنرا روی يك کاغذ مالیدم و تا لیرش را دانستم .
دست گریج که شیشه را باخود داشت اینک روی تارک گارسون قرار گرفته و ارتعاش نشان میداد سوال کرد :
- ترا چه کسی استخدام کرده ، یکنی ؟
بجواب چه کسی کار میکنی ؟
- اسمش را نمیدانم ولی انگلیس ددشت اندامی است حتی خیلی گنده تر و بلندتر از تیسوس .
- آیا بتو گفته است چه باید بکنی ؟
- توصیه اش این بود که هر چه خانم ناکسوس بگوید ، اطاعت کنم ولی خود آقای ناکسوس ازین توصیه خبر نداشت .
- چه نوع اوامری را باید از خانم ناکسوس میگرفتی ؟

بسرای او گرد سپید تهیه میکردم .
- چند بار این کار را برای او انجام دادی ؟
- تا هنوز هیچ . ولی او خودش میدانست که هر لحظه بخواهد من این کار را برای او انجام داده میتوانم .
وقتی اظهارات او تمام شد ، اورگسترا نغمه جدیدی را آغاز کرده بود ، دست گریج لرزید و مایعی که بنام روغن ضد آفتاب زدگی نامیده میشد روی سر و صورت گارسون ریخت ، گاریرسون بدبخت فریادی زد و بعد بپوش روی زمین افتاد . گاریرسون بالحنی کمی وحشت زده گفت : قدری روی دست من نیز ریخت .
گریج تبسم کنان شانہ بالا افکند و گفت :
نترس ، هیچ چیز نیست و این واقعاً روغن ضد آفتاب زدگی بود .
بعد نگاهی به گارسون که بپوش پیش پای شان افتاده بود ، انداخت و گفت : باید جاکت و پتلون این مرد را بگیریم ، بپرداز می خورد .
گاریرسون پرسید : دست و پایش را به بندیم ؟
- نه احتیاجی نیست . ضروری از او متوجه کار ما نمیشود .
گاریرسون در زیر ماسک چهره اش درهم رفته بود . گریج همیشه عادت داشت هر کاری را خودش تصمیم بگیرد و اجرا کند و شاید هم همین علت بود که دوام زندگی او را در مقابل مخاطرات بشمار تضمین میکرد . گریج رفته افکار او را پاره کرد :
- وقتی هم بپوش بیاید ، دست بفرازنخواهد زد خصوصاً که خواهد دید پتلون به پا ندارد .
نزدیکی های نیمه شب ، گریج و گاریرسون منتظر ورود ناکسوس بودند .
بوته از کدام جایی يك قایق مخصوص کارنیوال تهیه کرده بود . این قایق که

پوسه در آن جمع شنیده می شد و جمعی هم با باد بزن های نفیس شان بصورت یکدیگر زده می خندیدند و هزالی میکردند .
 تنها هارپ نواز در میان آنها بوظیفه خود جدیانه می پرداخت و مشغول نواختن یکی از آهنگهای باخ بود . ولی پوسه به آن قناعت نکرده فرمان داد : (نه نه - آهنگ نشاط انگیز بزن . هارپ نواز که همیشه پوسه از پارچه کلاسیک او چیزی نمی فهمد ، ظاهراً اطاعت کرد و به نواختن پارچه پرنوری آواز نمود .

گریج در حالیکه بانو سه نفر ملیس به لباس دزدان دریایی ناگزیر به تنه زدن شد بزحمت راه خود را گشوده مجدداً به بالکون برگشت . اینک تعداد مهاجمان تقریباً به دوصد نفر بالغ شده بود معذک اوناکسوس را خیلی زود پیدا کرد . حالا در دو سوی او دوحوری زیبا دیده می شد . پس بیاهم بدانها پیوسته بود ، گریج تگاهی بسوی پار افکند و ناگهان برجای خود میخکوب ماند و نگاهش نیز همانطور مستقیم باقی ماند . آنجا شخصی نظر او را جلب کرد که از سرتاپا سیاه پوشیده دستکشهای سفید داشت و نقابی از محفل روئیدن مو برپیشانی تا بائین گردنش آویخته بود ولی باوجود این لباس جسامت وجودی او از نظر پنهان نمی ماند .
 در اطرافش سه نفر با لباس راهزنان باکارد های آویخته در پهلو دیده می شدند که باهم شامبانی می خوردند .

مرد قوی الجثه دستش خالی بود و این نشان میداد که به میخواری رفاقتش سبیم نیست و نگاهش را نیز یک لحظه از ناکسوس بر نمیداشت ، گاریر سون که از زینه ها بالا میرفت خود را به کنار گریج رسانیده سگرتی روشن کرد و گفت :
 - نگاه کن ، دوستان ما هم آمده اند .
 گریج باسر خود بتائید او اشاره کرد و افزود :
 - تو برو ، دنبال پوسه را رهان کن و این را بهی واکدار .

فصل دوازدهم

گاریر سون دور شد ، درین موقع گروهی ازرقاصان گردا گرد ناکسوس و حوری های زیبایش را گرفتند و لحظه بعد ازان دوحوری یکی بر جامه انده بود گویا آن دیگری باناکسوس برای رقص رفته بود . گریج از زینه ها پائین شده و بسرعت برق از میان از دحام راه خود را کشود . ساختمان لباس تمام زیباییهای مناسب و چشمگیر زندا که رویای سکس ترین زن هالیود را جان می بخشید ، بمیدان کشیده بود .

یامی شد باور کرد معشوق انسانوی علی بابا روی فالینجه پرنده آنجا ظاهر شده است .
 گریج به او نزدیک شده گفت :
 - فلیپ ، بیا دانس کنیم .
 - برویم .
 و بسوی بازوان گریج پیش رفت . گریج همیشه با او تماس گرفت حرارت و جود سالم وزنده فلیپ ، گوتی از کمر باریک و ظریفش گذشته سراپای گریج را به آتش کشید ، فلیپا بیخ گوش او گفت :
 - من امشب پار تیز خوبی نیستم .
 - خودت را در بازوان من رها کن و راحت باش .
 فلیپا سر خود را از ناراحتی چنبلانده گفت :
 - ممکن نیست می تو رسم .

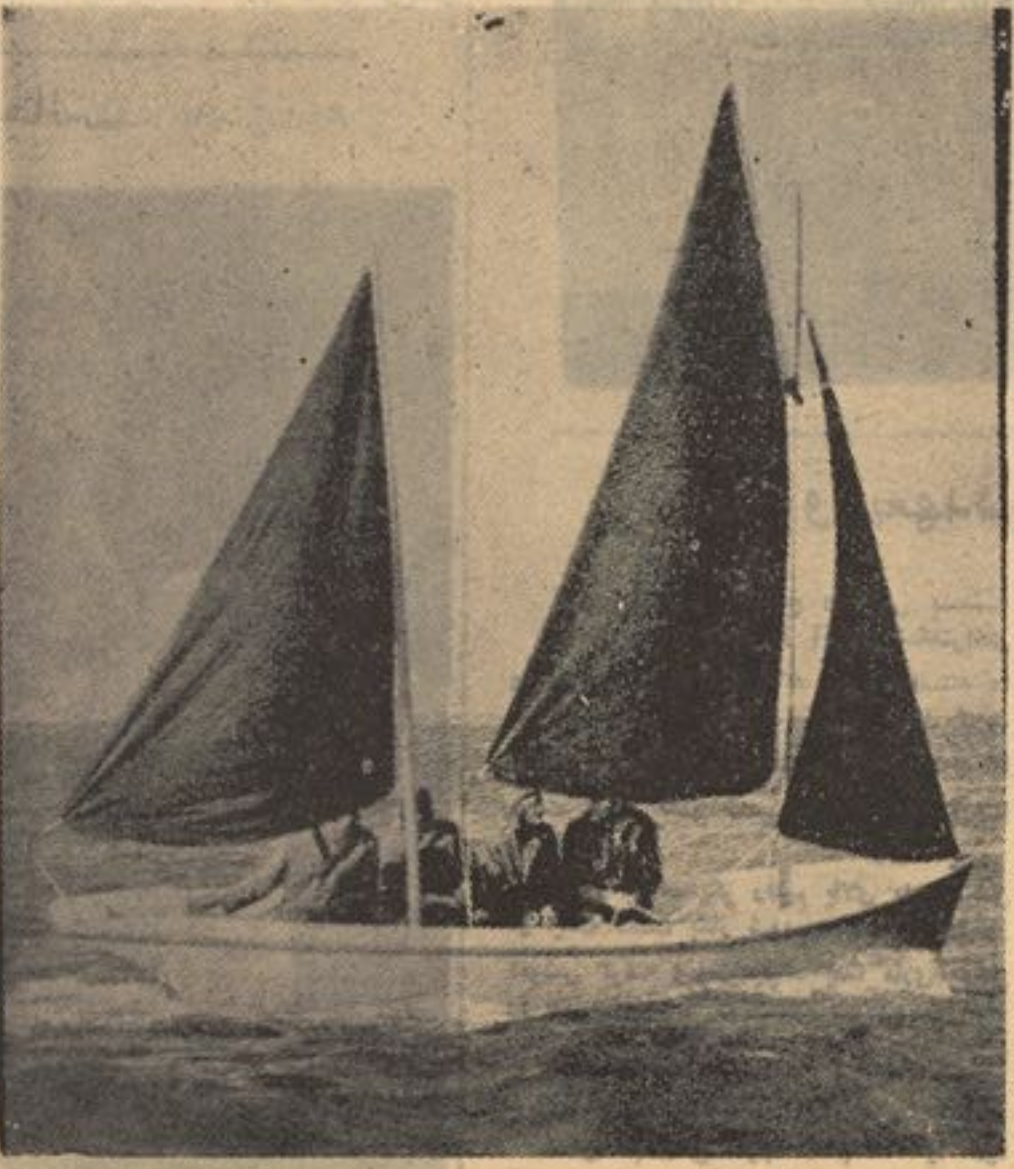
خوستانه هر دو به دانس اجازه دادند ، وجود فلیپا برای یک لحظه تکان خورد و بعد گریج نزدیکتر شده آهسته پرسید :
 - مرا چگونه شناختی ؟ خیلی ممکن بود بیارای بجای من گرفته باشی ، راستی چطور استیپاه نکردی ؟
 - شناختم . فقط همین .
 - این خیلی خوب است . خوشحالم ولی اگر قدری بیشتر همت بخرج بدهی بمن کدلیمان هم گفته میتوانی .
 و تن بی نظیرش بعد ازین گفته ، بگریج نزدیکتر شد و گفت در هر حالی از تو ممنونم . دانس کتان بسوی پار لغزیدند . مرد غول پیکر آنجا بود . فلیپا بازم اندکی لوزیدولی گریج بروی او نیارود . فلیپا لبخندی زده گفت :
 - از اینکه حاضر به پاسداری از من شده ای ، سپاسگزارم . این یک زن میتواند اعتماد فراوان خلق کند .
 بعد انگشتانش را روی عضلات بسازوی گریج فرورده افزود :
 - آه ، خیلی نیرو مند استی .
 زبان دانس میکت ، این خودش یکنوع تهرین است .

فلیپا بر صبرانه تقاضا کرد :
 - ادامه بده . حرف بزن نمیدانی من چقدر باین احتیاج دارم . میدانی درین لحظه چه کاری می خوام بکنم ؟ فریاد بزنم . آنقدر فریاد بزنم تا این گروه لا عقل قانع شوند موضوع مهمی در بین است . ولی تو که تیر و مند استی باین چیزهای عاطفی زیاد متوجه نمیشوی نیشوی و بیشتر به قوت بازوی خود متکی میمانی ، آیا راست نمیگویم؟ گریج آیا میدانی من در مورد تو دچار اشتباه شده ام . شاید توهم ازان دیگران متفاوت نباشی .
 جوان جذاب ولی میان خالی .
 گریج بالحن نیمه ملامت آمیز در جواب او اظهار داشت :
 - من از تو خواهش میکنم ازین طور صحبت کردن منصرف شوی ، هری آرزو دارد تو یک

خانم عالیجناب ووالا اتیار باشی .
 فلیپا کمی از او دور شده خواست با سیلی صورت او را گرم کند ولی گریج به آسانی دست او را در هوا گرفت و بسوی خود کشیده سعی کرد دگر باره بدانس ادامه بدهند . فلیپا همینکه میان بازوان گریج رفت آهسی کشید و گفت : معذرت می خوامم عزیزم ، سراچه میشود ، خودم هم نمیدانم . چند لحظه بعد گریج او را آزاد گذاشت و بسوی ناکسوس که باحوری دیگر صحبت میکرد ، پیش رفتند . ناکسوس بادیدن آنها گفت :
 - احسنت ، جان . اداره کردن فلیپا حقیقتاً کار دشواری است .
 گریج جواب داد :
 - متشکرم . سلام بیا !

بیا ، سری به جواب سلام او خم کرد و بوج خفیف خنده ای در عمق تکانش درخشید . معذالک گریج کمی تکان خورد که یاپایا بفکر او بوده است ؟
 بیاهم در زیبایی و خوش اندامی از فلیپا عقب نمی ماند حتی خصوصیت های جالب تری میتوانست در نظر مشتاقان برای خود محفوظ داشته باشد . در هر حال گریج قدم بسوی او پیش گذاشت ولی در همان لحظه ناکسوس دوباره دست خود را روی شانه های لغزان وی عیب بیا نهاده او را بقصد ادامه دانس بمیان جمعیت برد . فلیپا بادیدن وضع بلا تکلیف گریج گفت :
 - او میتواند از تو دور باشد ولی من جز گذشته ازان من بتو احتیاج دارم ، جان !
 گریج بحث را تغییر دانه پرسید :
 - راستی فلیپ ، گفتی وجود تو چسان اینطور قهوه می شد ؟ آیا تاثیر استعمال روغن ضد آفتاب زدگی است ؟
 چشمهای فلیپا در عقب ماسک برقی زده جواب داد :

این یادگار زمانی است که مودل بودم .



آیا تو از اینکه من مدتی مودل بودم ، خیر داری ؟
 - آری .
 - حتی اینرا که یکنون هیروئینی و تن فروش بودم ؟

- و اینرا که ستاره سینما هم بودی .
 - در دولتم فیچر (د استانی) و بیش از هفت فلم تلویزیونی شرکت کرده ام .

فلمهای تلویزیونی اغلب کاوبانی بود .
 - اینهم یک توپست جدید . ولی در برابر دوستان همیشه صادق و صمیمی بودی .
 - آری ، اینطور عادت کرده ام

- مقصودم دوستان نزدیک و جانجانیات که با آنها از مهربانی دریغ نمی ورزی ولی درنصورت به آن روغن ضد آفتاب زدگی چه احتیاجی پیدا شد ؟
 - من نمیدانم تو از چه میخواهی صحبت کنی ؟ بیا برویم کمی بازی هارا تماشا کنیم .
 گریج خونسردانه شانه بالا افکند و بعد هر دو راه زینه های طلایی رنگ را پیش گرفتند در همان لحظه ناکسوس و بیا نیز بطرف آنها حرک کردند .

هنوز آنها پاریله اول نگذاشته بودند که ناکسوس و بیا در چند قدمی آنها بودند . جمعیت کمی به آنها راه داد ولی بزودی باردیگر بیروبار شد و آن سه نفر راهزن و بوری آنها قرار گرفتند . گریج دست فلیپا را رها کرده بالدمهای سنگین آرام آرام به پیشروی ادامه داد ولی در آخرین لحظه یکی ازان سه نفر درست رو بروی او قرار گرفت و آنوقت گریج توقف کرده تگاهی بر است و جب خود افکند . سه نفر دیگر عقب مانده بودند . گریج بعد ازیک مکث کوتاه دگر باره برای افتاد و منتظر ماند فلیپا زیر بازوی او داخل شود . وقتی زینه هارا تا آخر پیمود ، آنجا منتظر تاناکسوس و دیگران بوی ملحق شوند . بیا با ناکسوس دیده نمی شد . سه نفر راهزن نقاب دار در اطراف او گوتی به رقص ماهی مشغول بودند و بدون اینکه فشار مستقیمی وارد کنند ، سعی داشتند از میان جمعیت او را بطرف همان رئیس غول بیکر خود ، برانند . گریج همچنان از نظر دور نداشت آن الفسری که اینک لباس جارج سوم را در بر داشت ، دنبال آنها حرکت میکند و مثل فرموش از دور مشخص میگردد . گریج نگاه از آنها بر گرفت و به تماشا شای نما یشبهایی که با آمدن ناکسوس آغاز شده بود ، پر داخت .

هارپ نواز پارچه کلاسیک واریته گولدربرگ باخ را از نوشروغ کرده دکتور ها و دانسر هایی که تا کنون دیوانه وار میرقصیدند ، اینک سعی شان به ظرافت بیشتر حرکات شان ، بدل شده بود . حقه بازر در جانب دیگر به نمایش چشمه های حیرت آور ازگار خود سرگرم دیده میشد . بعضی هم درسالون طولانی به دولل مشغول بودند . لحظه یسی بعد تا بلوی تیتیان ورونوس به جان گرفتن آغاز کرد و پای صحنه مبتدل عاشقانه بیان آمد .
 فلیپا گفت :
 - بعد از ساعات نیمه شب ، همه آنها رول ونوس و تیتیان را بازی خواهند کرد .
 - پوسه هم اینجاست ؟
 - طبعاً این بازی ابلهانه ابتکار اوست .
 بقیه در صحنه ۵۶

کوتاه و دلچسپ خواندنی

کشف جدید



بسیار پیش فتنها و اختراعاتی که در دنیای طب صورت گرفته یکی هم کشف دستگاه مخصوصی است که توسط آن ضربان قلب و ریبه ها را بشکل بهتر و واضحتر از گذشته معلوم میکنند.

دستگاه جدید که شکل خیلی ساده دارد حتی مورد تأیید و پشتیبانی مریضان نیز قرار گرفته، زیرا بعد از این مریض تحت معاینه احتیاجی به این ندارد که لباسش را از تن بیرون کند.

وسیله‌ی جدید بحدی دقیق و حساس است که می‌تواند از روی لباس طرح عمل قلب و ریتم را پارسستی معلوم کند.

عکس جالب



سوزۀ (رپین)

«بنات» (خدایان حامی خانواده) - عمارت ملکی ایلبار پین، نقاش نابغه روس که سی سال از عمر خود را در آنجا بسر برده و بسیاری از آثار عالی و خیرت انگیز خود را در آنجا بوجود آورده و اما فاشست‌ها آنجا را در زمان جنگ عمومی دوم خراب کرده بودند درین اواخر کاملاً ترمیم شده و مازندسابق موزه زیبایی گردیده است.

درین خانه بیش از یکصد اثر اصلی رپین و همچنین برده های نقاشی دوستان و شاگردان او نصب شده است.

عمار «بنات» که در ۴۴ کیلو متری لنینگراد واقع شده و جهانگردان شوروی و خارجی غالباً بتمشای این موزه می‌آیند.



وفا بعد در قرن معاصر

وقتی «البرت» از رنج و غمش بسه - من و ماری وقتی از آنهمه مشکلتراشی و لجاجت فامیل ماری که نمی‌خواستند ما به هم برسیم و زندگی خوبی را آغاز کنیم، بستوه آمده تصمیم گرفتیم که هر دوی ما دست بخود کشی زده خود مانرا در دریا بیندازیم.



آنروز با همدیگر رفتیم بالای پل و پیش از اینکه دست بکار شویم، همدیگر را در آغوش گرفته و بوسیدیم، بعدا ماری خودش را بدریا افکند.

جوج پرسید:

- و تو چه؟

- من هم وقتی متوجه شدم که هوا سرد شده، بیشتر به انتظار نهانده، بسوی شهر براه افتادم.

روزاستالف

يك مر غزار خوش
در سيب و زر فراز
يك آسمان ابر
يك سايه نيمرنگ
كه مهر پشته را بدهد آزين فروغ
كه ابر روى سبزه نمايد مهر نثار

يك پشته ار غوان
يك كوه برفگير
يك جويبار آب
يك جنگل غلو
رنگها فتاده بر زبر دامن افق
از نقشهاي آن هنر و شعر آشكار

آزاي ايشار
داستان مرغان
آواز شاخسار
پيچيده روى هم
آهنگ جانفزا و طربزا شود پديد
اندر خيال بسته شود شعر آبدار

يك حلقه دوستان
يك دو ورق نخل
يك رقص بايكوب
يكساز دلربا
مارا نمود لحظه‌اي خالي ز درد و غم
دلرا شكفت گرمي هريك زهرنگار
«مايل»



زير نظر گل محمد اديبار

شب و آرزو

چون خوب مي برد زمن آزار خستگي
جوش خيالها

اي آرزوي خفته زلای ترانه ها

يك موج نازك در آيد برونگار
عشق من و شباب منو ياد رفته ها
نزديك مي شود بسوي ساحل فرار
آهسته مي رويد زمن آثار خفتگي
در طول عمر ها

«لايق»

شكست هوس

در چشم نيمه باز فسونگار مست او
السانه شكست هوسها تشسته بود
از آسمان آبي آنچشم فتنه گر
تار هزار اختر زيباگسته بود

از بسكه ديو رنج بسويش دويده بود
همچون سبيده سحري بود روى او
از آتش خموش ملال شكستها
خشكيده بود آلب بوسه جوي او

بر روى شيشه هاي كبود دوچشم او
رقصيد اشك ويغبراز خويشتن فتاد
گفتم بگو حكايات درد نهفته ات
آشفته گشت و پنجه بروي لبم نهاد

از پشت پرده هاي شفاف سرشك او
خواندم فسانه هاي غم جاودانيش
ديدم كه باد سرد خزان اميدها
بر كنده برگ سبز نبال جوانيش

در تيره راه هستي برباد رفته اي
رقصيد بود مرغ دلش پيش پاي عشق
نشنيده بود سازغم انگيز زندگي
افسرده بود خاطر او راجفای عشق
«بهجت»

ماه وستارگان و بهارو غريبو رود
خرگاه ابر باره نشيب و فراز كوه
مستي و جنگ و ناله ني ، خنده هاي عود
جان ميدهد به بيگر هستي زرتنگ و بو
سر ميزند بدمان پنهان زندگي
در راه جستجو

در دامن افق دوش ابر ياره ها
در نورماه شب سفر كاروان آب
در پاي بيد محشرو توفان بوسه ها
دوريز نسترن قدح دخت آفتاب

سرود كوهسار

سب اندر دامن كوه
درختان سبزو آيوه
ستاره روشن و مهتاب در بر تو فشاني
سب عشق و جواني

ميان سبزه و گل
نشيمگاه بلبل
ز دورايد صدايي چون سروش آسماني
زني هاي شباني

فراز كپساران
قدمگاه غزا لان
قدمگاه غزالانرا كتم گوهر فشاني
زاشك ار غواني

بيارد ابر نم نم
بلرزد شاخ كم كم
نبايد جز طبيعت هيچكس را حكمراني
بغير از شادمانی

من و تو هر دو با هم
نشسته شاد و خرم
من از دل باتو اندر گفتگوهاي نهاني
تو گرم مهرباني

بچشم گل براي
بريزم پيش پايت
حمائل سازمت ازلاله هاي ارغواني
جويالوت رمانی
(استاد خليلي)

باده وصال

از باده وصال بنوشانم بمهر
شايد دوباره باده پرستت كنم ز عشق

امروز آمدي كه مرا مست تركني
ننگم بيريگر كه ديوانه توام
لب بر لبم گذار و بچشم نگاه كن
زيرا كه مست لرغس مستانه توام

امروز آمدي كه مرا با شراب وصل
از سال پيش ، سرخوش و شاناب تركني
امروز آمدي كه در آغوش گرم خويش
دلداره را زرنج جهان بيخبركني

بابوسه هاي خويش مرا مست مست كن
اي دختری كه دلبر اسونگر مني
بر بيگرم بيمج چو نيلوفري بناز
در بوستان عشق ، تونيلوفرمي

«سپيلي»

اي جان من فدای تو، با چشم فتنه بار
باز آمدي كه زيب برو دوش من شوي
باز آمدي كه رست در آرم بگردنت
وز مهر خويش ، زيور آغوش من شوي

سالي برفت و تشنه ترم كرد عشق تو
از بهر ديدن تو دو چشم براه بود
ميخواستي به خلوتی آبي به صد نياز
زانرو كه دل دوباره به فكر گناه بود

باز آمدي به بستر من با هزار ناز
خواهم كه جامه از تنت اي گل بدركنم
تابوسه ها ربايم از آن ساق خوش تراش
وز راز عشق ، جان ترا با خبر كنم

چون بخت بازگشته در آغوشم آمدي
خواهم دوباره سرخوش و مست كنم ز عشق

مريم سفيد

كيسو كشيده ، گرم و عرفناك بر نشست
از خوابگاه ناز
آغوش باز كرده بغميازه ايستاد
با چشم نيمه باز ،
در پاي آيينه :
پيراهن سفيد باندام سيمگون
چون موج ياسمن
افتاده هر دو كاكش از دوش تا كمر
بر شاخ نسترن
پيچيده مارها :
موج نسيم صبحگي ، شوخ ميگذشت
از لای موی او ،
آن مريم سفيد :
دستی بزلف خويش كشيده بناز گفت :
كاي بود آدين !
در خواب يا خيال بگو هيچ ديده اي
زيباي همچون ؟
گفتم كه ديده ام !!
و نگش پرديو سخت بر آشفته و قهر شد
چشمان مست او ،
گفتا كجا ؟
شده بگرفتم آيينه ،
دادم بدست او
كاي نجاست جان من
زيباي همچو تو !
«آدين پور»

شهر عشق

الا اي دخت رزيا ها
ترايگروز مي يابم
وشهر تار و قمبرورد قلب من
ز برق يك نگاه تو ...

فروزان تر ز اختر هاي تابان
نور مي باشد ...
و تو با مهرباني ها

مرا با خود به شهر عشق
خواهي برد

و آنجا چون هزاران عاشق ديگر
بنای تازه مي سازيم
نه عشق خود همي نازيم
نه عشق خود همي نازيم
شاه امير (فروغ)

پاهای

همه جای میبود : پاهای گو نا گون پاهای گو چک و بزرگ. پاهای پر هنه و پوشیده. با کفشهای گو نا گون کفشهای کهنه و کفش های نو. و جرابهای گو نا گون ، سیاه سرخ ، زرد و آبی.

او روز، هاکنار سرک، روی زانو های مادرش افتاده میبود و این همه پاهارا میگر بست که از برابر او و مادرش میگذرند.

بعضی ازین پاهای پر سر و صدا میبودند :

تک، تک، تک !

و بعضی بیسر و صدا و آرام میگذشتند .

بعضی از پاهای شتابزده و با عجله میگذشتند و بعضی دیگر آهسته آهسته راه می پیمودند .

و اینهمه چنان روی زانو های مادرش افتاده میبود و این پاهارا میگر بست همه جا آواز ، همه ی پیچیده میبود - آواز مردم و مو تر ها - اصلا پاهای در میان این همه و آواز راه می پیمودند. همه و آواز را میشکافتند و جلومیرفتند. پاهای گو نا گون . پاهای گو چک و بزرگ پاهای پر هنه و پوشیده. با کفشهای گوناگون، کفشهای کهنه و کفشهای نو . و جرابهای گو نا گون. سیاه ، سرخ ، زرد و آبی.

اینها همه میگذشتند و میرفتند و او کنار سرک ، روی زانو های مادرش افتاده میبود. همیشه نیمه خواب و نیمه بیدار میبود - نیمه بیپوش باشد .

توان این رانداشت که بر خیزد و بنشیند . نمیتوانست مانند پاهای دیگر به راه افتد و برود. خوشش میآمد که همانطور روی زانو های مادرش افتاده باشد. نیمه خواب و نیمه بیدار - نیمه بیپوش باشد .

و در میان آواز همه ، در میان پاهای گو نا گون نی که میگذشتند و میرفتند، آواز یکتوا خت مادرش

را میشنید : - از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم . . . این کلمه ها روزانه هزار ها بار از دهن مادرش میبرآمد و در میان آواز همه ، در میان پاهای گو نا گون کم میشد .

او پسر شش ساله بود. ولی اندام خیلی کوچکی داشت زرد و ضعیف بود. بیمار بود، همیشه بیمار بود.

سراسر روز را همینطور روی زانو های ما درش سپری میکرد . و شبها نا راحت میبود، عرق میگرد تنش گرخت میبود و به سختی خودش را حرکت میداد. درین حال پیوسته خوابهای گو نا گون میدید.

ولی در همه این خوابها پا میبودند پاهای گوناگون. با جرابهای گوناگون و با کفشهای گو نا گون که به چپ و راست میرفتند. بعضی ازین پاهای باسر و صداهای میرفتند :

تک، تک، تک !

و باز هم در همه این خوابها آواز همه ی را می شنید - آواز مردم و مو تر ها - و صدای یکتوا خت مادرش را می شنید :

- از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !... بعد، آواز ها بلند و بلند تر میشد. گوشخراش میشد. شماره پاهای تیز افزایش مییافت. همه جا بر از پا میشد. آسمان را، گردو

پیشش را، همه جا را پا فرامیگرفت. احساس میکرد که پا ها از روی سینه وی میگذرند. احساس میکرد که زیر فشار پا ها خرد میشود، درین حال هنوز مادرش میگفت :

- از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...

و او احساس میکرد که پا ها از روی مادرش نیز میگذرند. احساس میکرد که مادرش هم زیر فشار پاهای خرد میشود، و آواز مادرش را می شنید که بلند و بلند تر میشود: - از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...

ولی پاهای پاهای بیشمار، همچنان میگذشتند و میرفتند. و او احساس میکرد که پا ها خودش را و مادرش را خرد میسازند. آنوقت می شنید که مادرش با اصرار فریاد میزند: - از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !... به این طفل معصوم !...

آواز مادرش هم گو شخراش میبود. و پا ها همچنان میگذشتند . و میرفتند. شماره شان خیلی زیاد میبود. آواز مردم و مو ترها نیز بلند و بلند تر میشد. و او گلویش فشرده میشد ، تنش را دردی میگرد. بیشتر عرق میگرد و در حالی که قلبش به شدت می تپید ، بیدار میشد .

همه جا سیاه میزد. مادرش گفتار خوابیده میبود. او وحشت میکرد . خودش را به مادرش میفشارد. باز هم همان حالت نیمه خواب و نیمه بیداری - حالت نیمه بیپوشی - به سراغش میآمد . و پا ها را میدید . پاهای بیشمار را با جرابهای گو نا گون . و آواز ها بلند و بلند تر میشد . صدای یکتوا خت مادرش را می شنید :

- از بهر خدا خیر کنید !... شامگاهان که مادرش او را به خانه میآورد ، همانطور نیمه خواب و نیمه بیدار میبود. مادرش او را در گوشه ی میخوابانید. و او در نور کمروغ چراغ به دیوار های بیرنگ اتاق و ستونهای فرسوده چت خیره میشد .

مادرش میرفت بیرون . او هنوز آواز های مردم و مو تر ها در گوشش طنین انداخته میبود. هنوز به نظرش میآمد که پاها از پیش رویش میگذرند و میروند.

با کفشهای گو نا گون. کفشهای نو و کهنه. و مادرش پشت سر هم میگفت :

- به این طفل معصوم !... به این طفل معصوم !...

مادرش خاموش و افسرده بر میگشت . چیزی برای او آورده میبود که بخورد. او کاسه را میگردفت و با ولع شروع به خوردن میکرد. تمام آنچه را در کاسه میبود، میخورد - از خوردن خوشش میآمد و بعد، پدرش به اتاق میآمد. چشمهایش سرخ سرخ میبود و تلو تلو میخورد .

پدرش قد بلندی داشت . مو های میانه سرش ریخته بود مو های دور سرش خاکستری معلوم میشد. همیشه ریشش رسیده میبود.

پدرش هر شب سر و صدا به راه میآیداخت. به مادرش دشنام میداد. به این هم بس نمیگردد. مو های مادرش را به دور انگشتانش می پیچید و با چیلش به سر و صورت او میزد .

مادرش اندام کوچکی داشت. مثل خود او ضعیف و ناتوان بود. در زیر ضرب های چیل آرام و بیصدا میگر بست او در حالت نیمه خواب و نیمه بیداری میدید که از سر و صورت مادرش خون میآید .

و چراغ کمروغ خانه را روشن میساخت. صدا های مردم و مو ترها شنیده میشد. پاهای بیشمار در رفت و آمد میبودند. به چپ و راست میرفتند. مادرش آرام و بیصدا میگر بست. به نظرش میآمد که آهسته میگو ید :

- از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...

پدرش از زدن بس میگرد. بو تلی را به دهن میگذاشت و مینوشید باز هم مینوشید. و او نیمه بیپوش میبود. پدرش درین حال مادرش را با لگد میزد. باز هم از بو تل مینوشید و فریاد میکشید :

- دوست من کجا هستی ؟

و مادرش میگر بست و او باز هم پاهارا میدید. با جرابهای گو نا گون سیاه، سرخ، زرد و آبی. دیگر چیزی نمی فهمید. به خواب میرفت. و باز هم پاهارا میدید . پاهای گو نا گون پاهای گو چک و بزرگ. پاهای پر هنه و پوشیده. و همه ی را می شنید. همه بلند و بلند تر میشد. و مادرش با اصرار میگفت :

- به این طفل معصوم !...

و بعضی از پا ها با سر و صدا میگذشتند :

تک، تک، تک !

و صبحها فضای اتاق پولادی رنگ میبود. ما درش به او جای میداد. پدرش خشمگین و بدخو میبود. برخی از روز ها مادرش رامیزد. مو هایش را دور انگشتانش می پیچید و با چیلش به سر و روی او میزد. و مادرش آرام و بیصدا میگر بست.

بعد ، باز هم کنار سرک روی زانو های مادرش خوا بیده میبود. نیمه خواب و نیمه بیدار. و پاهای گو ناگون از برابرش میگذشتند. با کفشها و جرابهای گو ناگون. بعضی از پاها باسر و صدا میگذشتند. و همیشه بی شنیده میشد. در میان همیشه و آواز پاها کلمه های مادرش گم میشد :
- از بهر خدا خیر کنید !... به این طفل معصوم !...
و از نیمه بیهوش میبود .

آز روز کاملا بیهوش بود. مادرش وقت نر به خانه بردش. در گوشه یی خوابا نیدش. خودش رفت که خوردنی بیاورد.

بعد بخود آمد . سر و صدا های راشنید ، چشمهایش را که باز کرد. پدرش را دید. پدرش موهای مادرش را به دور انگشتها یش پیچیده بود چلبیش به سر و صورت او میزد . سر و صورت مادرش خون آلود بود. پدرش باز هم از بو تل نوشید. باز هم نوشید و باز هم . آنوقت باز دیگر به زدن مادرش شروع کرد. ناگهان مادرش فر یاد زد :
- ای ظالم !

و باز هم فر یاد کشید :
- مردم ، این مرد دیوانه شده !
بعد ، پدرش را دید که چاقوی را از جیبش بیرون کشید. چاقو چند بار در هوا بلند شد و فرود آمد. مادرش دیگر فریاد نمیزد. روی زمین افتاده بود.

بعد بخود آمد. سر و صدا های پدرش به تیغه خون آلود چاقو نگر بست . چشمهایش مثل تیغه چاقو سرخ میزد. چاقو را به گوشه یی انداخت. از بو تل نوشید. نوشید و نوشید. آنوقت فر یاد زد :
- دوست من کجا هستی؟

و از در وازه بیرون رفت
بسرک قلبش به شدت می تپید. باز حمت از زیر لحاف کهنه بر خاست سرش میچرخید. به سوی مادرش رفت. از سینه مادرش خون میآمد. موهایش خون آلود بود. به نظرش آمد که بر چشمهای مادرش پسرده شفاف خاکستری رنگی کشیده شده است. دهن مادرش باز بود. از او وحشت کرد. قلبش همچنان می تپید. با سختی از دروازه بر آمد

به کرچه رفت و کنار در نشست. هوا روبره تاریکی داشت. و باز هم پاها را دید. پا های گو ناگون که راست و چپ می رفتند. بعضی از پاها با سر و صدا راه می رفتند :

- تک، تک، تک !

آزراهایی به گو شنش می رسید. ولی آوزا مادرش نبود. ناله سگی را در کنارش شنید. سگ به پهلوا افتاده بود و از سینه اش خون می رفت. به یاد سینه خون آلود مادرش افتاد بغض گلو یش را فشرد و به گریه افتاد. بلند بلند گریستن را گرفت :

- از بهر خدا خیر کنید ! از بهر خدا خیر کنید !

ناله سگ بلند تر شد. بار دیگر به سوی سگ دید که از سینه اش خون می رفت. گریه اش بلند تر شد :

- از بهر خدا خیر کنید ! از سینه مادرم خون می رود !

و بعد پاهای آشنایی را دید. پاهای پدرش بود که به سوی او می آمد. به نظرش آمد که پا های پدرش خون آلود است . به نظرش آمد که همه پاها خون آلود است. به نظرش آمد که دیوار ها و در وازه ها نیز خون آلود است. فریاد زد :

- خون !

به سرفه افتاد. در دهنش چیز گرمی آمد . تف کرد. لخته خون بود. باز هم فریاد زد :

- خون !

و پدرش به سوی او خم شد. چشمهای پدرش سرخ میزد. با وحشت فریاد کشید :

- خون !

پدرش او را به شانه گرفت. پاهای پدرش را دید که تند تند راه می رود. دیگر چیزی ندید . تنها احساس کرد که پدرش می رود.

(پایان)



د عقل و عشق دعوه

چه داهسی به بالنگ راغله نوخیزه
عقل و عشق چه سره دواړه په زغوشی
هم پخپله جنگ آغاز کا جنگیالی
په بازی بازی و زلی گتیل نشی
زه دبنگلیو په راکار پوری حیرانیم
که له دله یی سلوم سلولنه نشی
غوڅول یی هسی نه دی چه څه پریردی
فند و گل سره داهوره لذت نه کا
دعشوقی نوم عاشق به جهان خورکا
په کانه کانه زده لاور ته ناو ناوشی
دلرگی لښتی به غاښ کړی دیزمیریزه

د عقل کوتاهی

که دلدار په دلداري زما قدم پښی
کویا هر قدم په لوری دحرم پښی
خای لری که بی منته بوسه واکه
کوم کرم په چا منت دخپل کرم پښی
معشوقه مشفقه بویه مهربانه
نه فارون چه په خان اسم دحاتم پښی
خدای ومانه گلونه دجنت کړه
که داغونهمی په زړه باندي دغم پښی
هیڅ مانه دی خوگ له مستو سترگو نه کا
کوم یو مست دی چه قدم په لاره سم پښی
واسمان ته لاس د عقل نه رسیری
کنه عشق به عرش کرسی باندي قدم پښی
(رحمان بابا)

معنی

لکه شمع په ما اور شیرین صورت شه
مکدر می له خپل سر سره صحبت شه
د سپر په خاطر کښی مېروښم
تیرگی دخپل اختر په ما افتشه
په هجوم کښی یی دل جمع پروښ واوروی
انجمن چه به هرچا باندي خلوت شه
سزاواری لکه بناخ دبلندبه
چه عطایی دلهر خوی و عادت شه
د گمان کوښه به وایه گوهر خه کا
آریش کله لازم دغم قامت شه
شیدا نه رسی و هغه هیڅ معنی ته
چمعیوس لکه صورت دخپل زیشت شه
کاظم شیدا

د ذرگی فال

په سترگو چه می یاره ستاجمال لیدلی دی
قسم دی محبت کښی دی کمال لیدلی دی
په شایي دسعمل مرم او پخپل مرگ خوشالیرم
جایانه پخپل مرگ دی خوگ خوشحال لیدلی دی
په یون نه دی زوگی چه د زو حال درنه ښکاره کړم
ظاهر خو لکه بت درته پوره په بدن ښکارم
سینه کښی کله تازگی پایمال لیدلی دی
داخو مره نادانی ده چه نفس په سترگو وینم
خپل خان را کیرومه ښه می حال لیدلی دی
له دی نه به لانور شه وی چه ستارضا به وکړم
د گوهره خوستا به مچر کښی وصال لیدلی دی

د بڼو غشی

ته چه په لاری نه درومی له خیاله
لیونی چه شی ډیر ما غوندي تر کاله
په سینه می لک دتا د بڼو غشی
د زړه سر می دی داغدار دتاله خیاله
لکه اورچه په پڼه کښی ساتی نشی
صیوری په عشق کښی هسی دی محاله
نمجن زړه زما هله مگر ووغ شی
که پری خوگ ستا دوصال کیردی دسماله
داوبو غریق خیر له خانه نه دی
دغمونو ډوب په څه پوښتی له حاله
په وساعت یی په دنیا ژوندون محال دی
که کامکار شی نا امیده ستاله وصاله
(کامکار خټک)

هغه ته

چه دلبره دلریا ده هغه ته یی
چه خود رایسه خود ستاد هغه ته یی
چه مشتاق دی دختند ای هغه زه ییم
چه دی تل و مالا ته شاد هغه ته یی
په جهان کښی ښا یتهد ی بی حسابه
چه په واورو دی خندا د هغه ته یی
د بهار کلو نه شه دی چه یی سنا ییم
تر کولونو چه زیبا ده هغه ته یی
ستا په مخ د چراغ نشته د هغه ته یی
چمهوری شیبی زیبا ده هغه ته یی
خپل عاشق سره وعده نکړی تر سره
چه په هغه بی وفاده هغه ته یی
که هرڅو دی دغو شحال معشو قی ډیری
چمهور تیره تر هر چاده هغه ته یی
(خوشحال خټک)

د بولتون کیسی

په بیجانو کښی دی نشی ویدی دی
ساکي غمزو کښی دی نغری پرتی دی
د گروگی په زوړی مه وینوه
په میخانو کښی می توبی ویدی دی
گلی! دخدای دپاره ویی ښووه
دستا په خنوکښی می شیبی ویدی دی
په اوسیلو به یی را بیداری کړمه
که می د سرو او ښکو شیبی ویدی دی
سپانسیمه! شایس ویی غوږوه
دیار په زلفو کښی نالی ویدی دی
دغه تاوان خو له ملیاره رشی
چه په سرو گلو کښی ورمی ویدی دی
زما داوښکو دانی نه دی ویدی
شیخه! داستا په لاس تسی ویدی دی
آستا! د زړه غوی می مه راسپره
ستا د بولتون پکښی کیسی ویدی دی
وگورئ سترگی وړی زړه د حافظ
پکښی د عشق تودی لمبی ویدی دی
(نصرت الله حافظ)

خوږی لندي

زما درنڅ طیب به خوگ وی
د زړگی پټ مرض به چانه ښکاره کړمه
زما درنڅ طیب به راشه
علاج می وکړه چه دی پروت له غمه به
زما درنڅ حال را معلوم کړه
طیب می اوس سامان تری په سفر خښه
زما د زنی دسر خاله
امانت ماله خپل آشنا نه دی ساتمه
زما د زنی حال دی پنگ کړه
زه به لچیلی مورته څه خواب کومه
زما د زنی حال دی وزان که
ماته می مور په ډیر کړاو وعلی ونه
زما د زنی حال دارو دی
که نه پری جوړ شوی چاته مه وایه حالونه
(پښتني سندرگی)

د زلفو سیاھی

لکه زه چه یم په غم کښی دجانان ډوب
بل خوگ مه شه په دا بحر یی پایان ډوب
نهمی سر نهمی اثر چاته معلوم شو
لکه کانی شوم په یم کښی د زمان ډوب
بی صبری یی د دلبر لکه نېنگ کړم
شپه ورځ دخپل او ښکو په طوفان ډوب
په دردان یی لاسرخی د شفق بولی
که په وینو کړم برچونه د آسمان ډوب
سپینی سری او ښکی زما سترگو ساحل کړ
کنه وی په هر دریا کښی د مرجان ډوب
زړه می هسی اندیښو د وصل ډوب کړ
لکه خضر په او بو کښی د حیوان ډوب
مخ دیار دی ډوب د زلفو سیاھی کښی
خدای دی نکړی په مناه مسلمان ډوب
شمس الدین دشعر دربه په لاس راوړی
که د فکر په دریا کښی کړی خوگ خان ډوب
(شمس الدین کاکړ)



دهانه مندان خارک ساند

لوبشین هنر مند محبوب را فلم «من بیست سال دارم» به شهرت رسانید



لوبشین در صحنه ای از فلم «منظومه دربار، الب»

راجع به استعداد خارک العاده استانیلاف لوبشین هنر مند محبوب سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۴ مجله «فلم شوروی» مقاله ای منتشر کرد، منقد معروف سینمایی رینالتمینه در مقاله مذکور چنین نگاشته بود: «لوبشین اولین هنرمندیست که توانست



صحنه ای از فلم راکت سوم

هر فلم با فلم دیگرش متفاوت بود. در فلم راکت

سوم اونقش يك عسکر جوان را بازی کرد. در فلم «منظومه دربار، الب» که از روی رومان بیگ اوف نویسنده بیلوروس تهیه شده بود در نقش ایوان جوان ساده دل دهاتی ظاهر شد که فاشیست ها او را اسیر میسازند ولی او از اسارتگاه گریخته به کوه میرود و در آنجا



در نقش پاپ میخائیل

لوبشین در فلم آخر دنیا نقش پاپ میخائیل بایک دختر فراری ایتالوی مواجه میگردد. آنها زبان همدیگر را نمی فهمند. او ابتدا دختر را لک و کوب میکند و نمی خواهد با او بقیه در صحنه ۶۰



در نقش ابل

صفحه ۳۰

شروع کرده بود. در فلم «من بیست سال دارم» سه رفیق نقش عمده داشتند. سه کارگر ساده که در محله کارگران زندگی میکردند. این سه گرگتر با همدیگر شباهت نداشتند. لوبشین نقش یکی از این سه نفر یعنی نقش ایوان را بازی میکند. این نقش مشکلی بود، اما لوبشین جوان مهمترین نکته حساس این نقش را درک کرده بود، او به قهرمان فلم بسیاری از صفات خود را داده بود. این نقش را برای لوبشین بصورت تصادفی نداده بودند بین لوبشین و ایوان قهرمان سناریو نقاط مشترکی وجود داشت. گرگتر های شان با هم شبیه بود. هر دو در فامیل های کارگری دنیا آمده بودند، هر دو در طفولیت بدبختی های جنگ را دیده بودند و در بیست سالگی هر دو پدر فامیل بودند. ایفای این نقش و بازی ماهرانه لوبشین او را بشهرت کاملی رسانید.

لوبشین در فلم دنیا نقش پاپ میخائیل را بازی کرد، درین فلم او یک پاپ زیبا و دهاتی بود که چشمان زلفه قیافه بشاش و جوان داشت و تاحدی حیلہ گر هم بود. این نقش نشان داد که لوبشین میتواند در قالب هر تیپ و هر گرگتر درآید. فلم های بعدی او این حقیقت را خوبتر آشکار ساخت. تمثیل او در

نام آن فلم راکت سوم بود. «من بیست سال دارم» گذاشته بودند. فلم من بیست سال دارم به مردمی اهدا شده بود که در سالهای ۱۹۵۰ و بعد از آن می زیستند. قبل از فلم او کار هنری خود را در تئاتر سورومیک

مشعل هنریار هنرمند محبوب رادیو طرفداران بیشماری پیدا کرده است. مشعل درین اواخر جز در رادیو فعالیت هنری ندارد.

مشعل در بسیاری از نمایشنامه های روی صحنه بازی کرده همچنان در فلم روزگاران نقش داشت. درین عکس مشعل در برابر کار عکس «قیافه» گرفته است قیافه که شاید تاکنون از او ندیده باشید.



مشعل هنر مند محبوب

مکر راول دی برمن آواز هم میخواند



راول دی برمن که اکنون از موزیک دایرکتران برجسته هند بشمار میرود آواز گیرایی دارد او برخی از آهنگ ها را خودش می سراید. آر. دی برمن فرزند اس. دی برمن است که اکنون بخوبی جای پدرش را در موسیقی فلمی هندی بر کرده است.

بعد از ختم تحصیلات خویش در رشته هنر تمثیل در طرف دوسال در پنج فلم ظاهر شود، او این پنج نقش را با چنان مهارتی بازی کرد که از هنرمند تازه کاری چون او انتظار برده نمیشد. این امر نشان میدهد که او راهش را بسوی شهرت با تمثیل فوق العاده خود بکلی



لوبشین در فلم «من بیست سال دارم»

هموار کرده است. این نظر منقد مذکور به حقیقت پیوست، لوبشین برآستی به چنان شهرتی دست یافت که معمولاً نصیب بزرگترین هنرمندان عالم سینما میشود. لوبشین با تمام شهرتش جوانیست متواضع

شماره ۴۵

مردی با نقاب بقره

« من میخواستم عین پیشنهاد را بشما کنم. آیا برای دختر شما که درین ساعات سر صبح تنها به گردش رفته است خطری متصور نمی باشد؟ مردم ولگرد و او باش به روی جاده ها به کثرت دیده می شوند! »

بنت پیر هیچ جوابی به این سوال کار دون نداد. در کنار راننده نشسته نگاهش را با وحشت فراوان به جاده دوخته بود. موتور به سرعت زیاد حرکت کرد و پس از رفتن ۱۰ میل به امتداد جاده هور-سپه در جاده فرعی دور زد.

وقتی آنها به دهکده نزدیک می شدند دیک با اشاره دست یک راه باریک را نشان داد که از وسط جنگل میگذشت و پر سید:

« این جنگل چه نام دارد؟ »
بنت با تردد پاسخ داد: جنگل الزهام است. ایلا به یقین در این جنگل نرفته است.

دیک اظهار داشت: با اینهمه او را در جنگل جستجو میکنیم. آنها از وسط یک قطار درختان نیشتر گذشتند. شاخه های اشجار از دو طرف راه باریک خم شده آسمان آن را می پوشاند.

دیک گفت: « در اینجا آثار تاپیر موتور معلوم میشود. اما بنت سرش را شور داده جواب داد: »

« در اینجا مردم زیاد می آیند و میله میکنند. »

اما دیک احساس نمود که چای تایر ها تازه میباید شد و هم متوجه شد که موتور از جاده عمومی وارد این راه باریک جنگل شده است. از

داخل موتور پولیس چیزی دیده نمی شد. پس از یک میل دگر که پیش رفتند راه باریک ختم شد. آنها به زحمت فراوان رخ موتور را برگشتاندند و به طرف منزل بنت روان

تاینگای داستان:

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقره ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترلا میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما استاد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

آوردید؟ آمدن شما بدون شك برای من تعجب آور است!

« آمده ام تا با شما در یک موضوع خاص حرف بزنم. »

ایلا متعجبانه چیغ زد: « با من؟ »

جان بنت با عجله اظهار داشت:

دخترم، آقای گاردون صدای ترانیمه شب از رادیو شنیده است و اکنون آمده تا از تو توضیح بیشتر بخواهد

آیا تو به خاطر رای رفته بودی؟ او به هور سپهام بر می گردد؟ »

ایلا سرش را شور داده به آرامی در پاسخ او گفت:

« نه پدر، و اما آنچه به صحبت در رادیو از تباط می گیرد، باید بگویم که در زندگیم هیچگاه از رادیو

حرف نزده ام. دیک گاردون به سرعت اظهار داشت: پلی ما هم فوراً متوجه شدیم که گوینده شما نبودید

الک فوراً توضیح داد که امکان دارد یکنفر دگر صدای شما را تقلید

شدند. وقتی آنها از وسط جنگل انبوه خارج شدند دیک صدای یک چیغ را شنید. جان بنت دخترش را دید که در وسط جاده دوان دوان از مقابل آنها خود شرا گوشه کرد و وقتی موتور نزد یکش رسید ایلا داخل سبزه های کنار جاده شده و حتی رویشرا برگشتاند. سپس به عقب تکرار یسته پدرش را دید و رنگ از صورتش پرواز کرد. در

یک چشم بهم زدن او در کنار دخترش بود و با لحن اعتراض آمیزی گفت: اما دختر عزیزم، تو درین صبح وقت کجا بودی؟ »

دیک متوجه شد که ایلا از آن پیشامد سخت تر سیده بود. چشم های الک متجسسانه بهم فشرده شد.

ایلا در جواب پدرش گفت: پدر، خوابم نمی برد و ناچار یک مقدار گردش کردم، سپس با سر اشرا ره به دیک نموده پرسید:

« آقای کلونل گاردون اشما درین صبح وقت چطور به اینجا تشریف

آقای کلونل گاردون اشما درین صبح وقت چطور به اینجا تشریف

آقای کلونل گاردون اشما درین صبح وقت چطور به اینجا تشریف

کرده است.

الک وارد صحبت شده پر سید، مادموازل بنت لطفاً یک موضوع را بمن توضیح بدهید که شما دیروز به شهر رفته بودید؟

ایلا سکوت اختیار کرد.

جان بنت با بیجو صله گسی مداخله کرد: دخترم دیشب در ساعت ۱۰ به بستر رفته بود، من این موضوع را قبلاً به شما گفتم:

الک با لحن خشنی سوال کرد، شما مادموازل، در ساعات صبح در لندن بودید؟

ایلا با اشاره سر حرف الک را تأیید کرد و این حرکت او باعث حیرت دیک شد.

« در عمارت کاور لی بودید؟ »
ایلا فوراً جواب داد: « نه »

جان بنت پرسید: اما ایلا تو در شهر چه می کردی؟ بدیدن را ی رفته بودی؟

پس از لختی تفکر جواب نفی داد.

« تو تنها بودی؟ »
ایلا جواب داد: « نه تنها نبودم.

لطفاً از من زیاد سوال نکنید. زیرا من نمی توانم درین باره آزاد حرف

بزنم. پدر جان، تو همیشه بمن اعتماد داشتی و حالا هم بمن اطمینان

داری همینطور نیست؟ صدای او بسیار لطیف و پر از ارتعاش لطیف بود.

بنت دست دخترش را میان هردو دست خود محکم گرفت: دخترم، من همیشه نسبت به تو اعتماد خواهم

کرد. و این دو آقا هم باید حرفهای ترا باور کنند.



از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

قسمت دوم

جسد راجهت حفاظت در میان یخ به سرد خانه گرایز شنت فرستادم و آنگاه به تقاضای مسامحه و نظمیه جهت دادن راپورنزدادوبه دفترش رفتم . متعاقبا پولیس شسر، بناروال محل و خبرنگاران و عکاسان و خلاصه یک تعداد دوستان و آشنایان بترتیب دوام راگرفته طالب معلومات شدند . و مراجعات پیبیم و مکررچندان وقتم را گرفت که چاشت همانروز نتوانستم برای صرف غذابه منزل بروم و تاجار گرسنه به گارم ادامه دادم . لفظ وقتی دوباره به دلتسرم رسیدم فرصت آنرا یافتم که نفسی به راحت بکنم و مجال تفکر برایم پیدا شد . بعضی مسایلی بود که آرامش مرا سلب میکرد .

نخست به سادگی نمی توانستم قبول کنم، که دالی شیرین ماکسی راگشته باشد . و آنهم بغاطری که آنشخص بیک بانك دستبرد زده و میخواست پولهای بانك را بسرقت ببرد . این همان دالی نبود که من می شناختمش؟ آن دالی که همیشه با مردم با محبت حرف میزد و تبسم هیچگاه از لبانش دور نمی شد ؟ به یقین اوروی دکمه زنگ خطر پای گذاشته و آنگاه بدنبال سارق بیرون دویده تانمیرس موترش را یادداشت کند . اماگشتن مردی که سه گلوله به مغزش خالی نماید .

نه ، این کار به خصلت دالی تطابق نمینمود، چه يك سارق بانك مینوید یا يك چناتکار دودگر؛ چگونه و از کجا توانسته بود اسلحه بدست آورد؟ من تفنگچه را برداشته به دقت دیدم . امروز پیش از چاشت این اسلحه را ضبط کرده و در روزک میز کار خود گذاشته بودم . سه مرمی از آن خارج شده بود . اپرنیگای پیر مسلما برای این خانم که در بانك او به صرافی اشتغال داشت هرگز تفنگچه نخریده بود . تا او در برابر سارقان بانك از خودش دفاع کند . من حاضر بودم با هر کسی شرط ببندم که اپرنیگای پیر هیچ سلاحی در بانك نگاه نمی کرد .

ودالی - از آنجمله خانمهایی نبود که با اسلحه و صورت استعمال آن آشنا باشد یا بتواند يك سلاح را بکار ببرد .

سه دگر : و همچنان این سوال لاینحل ماند: آیا دالی میدانست که پشت آن پلوجه سیاه صورت جرالده شتاینر پنهان بود ؟ من هنوز با این سوال مشغول بودم که دروازه دلتسرم باز شد و پیشخدمت وارد شده يك نسخه روز نامه عصر را روی میزم گذاشت . درستون حوادث و اتفاقات يك عنوان چهار سطره به این گونه نوشته بودند :

مادر
۱ فرزند
مرد هواخواه خود را به ضرب گلوله به قتل رساند
وزیران درسه سطر دگر اینطور نوشته بودند: هنگام ناشتای صبح خانم بدگمان شد و تفنگچه را برداشته با خود به دفتر برد
من راپور را خواندم . این حقیقت داشت که سارق مقتول در عین زمان عاشق خانم بود و همین مطلب که او بعدا از طرف معشوقه کشته میشود، خود خبر جالبیست و سوژه داغ بوده، مواد فراوان در اختیار روزنامه نگاران میگذاشت . این روزنامه میتوانست بیشتر از آن به تفصیل درباره این قتل بنویسد . اما برای من صرف شرح حقایق دلچسپ بود، که متاسفانه در خبر وجود نداشت . تاجاییکه من میدانستم یا حدس میزدم ، يك دزد نقاب پوش وقتی وارد بانك شده که دالی تنها بوده است . سارق او را با اسلحه تهدید کرده و او میبایست زیر تهدید تمام بانکوتهایی را که همان لحظه در اختیارش بود و در کسه وجود داشت در يك خریطه بریزد . درست در لحظه ای که سارق میخواست برگردد، خانم صراف بانك تفنگچه اش را از محلی که مخفی کرده بود ، برداشته سه بار بالای او آتش

میگند . در میان خریطه جمعاً مبلغ ۱۲ هزار دالر موجود بود . روزنامه يك تصویر هم نشر کرده که در آن اپرنیگای پیر يك چك حاوی ۵۰ هزار دالر را بعنوان قدر شناسی از اپراز شجاعت دالی بوی میداد . اپرنیگای بازم هم خصلت خست و امساک خود را در آن تصویر نشان داده بود . اینها همه برای من واضح بود . مگر يك سوال رانمی فهمیدم : آیا دالی به راستی تفنگچه را با خود به بانك برده بود زیرا او میدانست همانگونه که نوشته بودند ، هنگام صرف ناشتا بدگمان شده بود که جرالده شتاینر فی الواقع به بانك دستبرد میزند .
من برای خودم يك ساسج بانان برداشته، در انهای فکر کردن خودم . به تعقیب آن گردش مختصری کرده سرانجام به دلتسرم برگشتم .
با خود گفتم ، نباید موضوع را به عقب انداخت . من مارشال آن ناحیه بودم و نمیتوانستم چنان جلوه دهم که اصلا اتفاقی رخ نداده است . زیرا هنوز جسوایی از واشنگتن نرسیده بود . چه میخواستم یا نمیتوانستم باید از دالی چند سوالی میکردم . من تمام جرائم را بکار برده به دالسی تیلفون کردم و به او توضیح دادم که باید يك بر تو کول ترتیب دهم و به او گفتم :



«چند سوال عادی دارم می فهمی؟ وقتی این اتفاق رخ داده ، باید به يك تعداد سوالات جواب گفت . متاسفا نه يك تعداد کاغذ پرانی و جمع آوری يك اندازه اطلاعات را ایجاب میکند ...»

دالی در تیلفون جواب داد: «خوبست رئیس . پس از آن کمی مکث کرده به حرفش ادامه داد: «اگر اخلاص نشویم به دلتسرت می آیم در اینجا سرو صدا بسیار است و يك لحظه هم زنگ دروازه آرام نمی ماند .»
به دالی گفتم: «موافقت دارم تا ۲۰ دقیقه دیگر با موتر خدمتی آمده ترا با خود می بردارم .»

هنوز نیم ساعت نگذاشته بود که دالی پشت میز کار مقابلم نشسته بود چهره اش هنوز هم مثل کج سفید می نمود و چشمهای آبی رنگش در خشم سابق خود را باخته بود و اگر به آن شوکی که دالی پس از کشتن دو ستنش بر داشته بود ، فکر می شد که او با خون سردی تن به قبول سر نوشت داده باشد .

از دالی پرسیدم : تفنگچه را از کجا کردی این سوال را بدون چیدن کدام مقدمه مطرح کردم و دالی هم بلا مطلق پاسخی داد .
«تفنگچه میراث پدرم است .»
- و امروز صبح برای نخستین بار به فکر بردن آن به بانك افتیدی؟
او با اشاره سر حرکم را تأیید کرد .
«تومی فهمیدی که امروز شتاینر یا کدام شخصی دگر تصمیم دارد از بانك پول بدزدد؟»
او تقریبا به چشمهای من راست می دید پس از سکوت مختصر پاسخی داد: «از کجا باید می دانستم چگونه؟»
این يك سوال خوب بود .

«آیا شتا ینر راجع به گذشته خود ، در باره خانواده اش ، از شغل خود و از اینکه اصلا برای چه منظوری به هیل گرس آمده بود به تو حرفی زده است؟»
او بمن گفت که نمایندد يك سر گشت است و کمینتی مربوطه اش تصمیم دارد يك نما پندگی فروش درین شهر باز کند و به عرضه تولیدات خود بپردازد . چون هیل گرس تقریبا درین نواحی مرکزیت دارد و آدم می تواند درینجا آرامتر و با مصرف کمتر زندگی کند . او میخواست تا وقتی چسای مناسبی برای دایر کردن شعبه فروش تولیدات کمینتی خود پیدا نکرده ، در موئل هیل گرس اقامت گزیند .»

دالی به دستهای مرتعش خود که رویهم گذاشته بود ، دیده پس از مکث کوتاه به آرامی دنباله حرفش را از سر گرفت و اظهار داشت: «من من اکنون میدانم که او مرا فریب می داد و به من دروغ می گفت»
شما باهم مناقشه کردید؟ آیا بینتان کدام نا ساز گاری یا نقطه بر خوردی پیدا شده بود؟
آن - نی ما با هم روابط خوب داشتیم .»

من با لحن دوستانه ای گفتم: «گوش کن - دالی . من بعضی سوالات از تو می کنم که اصلا مایل به طرح و پرسش آن نیستم و مخصوصا خوش ندارم کلمه استنطاق را استعمال کنم . اما يك چیزی درین ما جبروا خوشم نیامده و باعث تعجب شده است این بانك در طول يك صد سال که از عمر افتتاح آن می گذرد ، همیشه همگونی بدون حادثه به کار دادو ستد پر داخه و در طول زمان هیچگاه چنین اتفاقی برای بانك رخ نداده بود و امروز برای بار نخست در تاریخ این شهر چنین سرقتی واقع میشود و يك نفر به قصد دستبرد زدن به اداری بانك وارد عمارت بانك می شود . تو هم تقریبا دو سال از بقیه در صفحه ۱۳

دیسولی بنگلی او په زړه پوری موسم وو،
 مخکې ، لاسونه ، اودغرو لمنی تکی سنی
 معلومیدی ، غرونه او رغونه تازه په نظر
 رانلل ، دآسمان پر پاک واوژین تندې باندي
 خړی او خیلواکی ورشی یوی خوا اوبلی خوا
 ته په نغا کبسی وی ، یو وبل ته یی لاسونه
 غورخول او سینکارونه یی کول او په خیلو
 بنانستو مر غلرو یی باغونه او کینتونه اوبه
 کول ، ټول خلک خوشحاله او حسو سیدل ،
 پسنستی پیغلو په پاکه مینه او زیات محبت
 سره ایتونه کول ، مینان خلیمان او پیغلانی
 دگرا نیت او عشق په غیر کبسی یو تر بل
 جاریدل او دخیل راتلونکی ژوند دپاره یی
 راز راز هیلی او امیدونه روزل ، ددغه بنگلی
 موسم په خوزه غیر کبسی د طبیعت تر قانون
 لاندی دیوه خوار او بیتوا بزگر په کاله کبسی
 یوی بنانستی او گمگی تجلی سترگی روئی
 گری ، دلجمی پیدایشت غهوو ، چه مور او
 پلارته یی دیکمرغی او سعادت لمن راوخت
 از ددیری خوشی شخه په جامو کبسی نه
 شایدل په دریمه ورخ سهار یی پر دغسی
 تجلی باندي د پیروزی نوم کیبشود .
 ورشی شیبی او شیبی ورشی ، میاشتی او
 کلونه یوپه بل پستی واویشتل دطبیعت دقانون
 په غیر کبسی ددی وخت دتیرینو سره سم ټول
 زوو خیل دتکاملی سیر او تحول فلسفی ته

پیروزی مور ا که حقیقت درته اظهار
 کرم اوس می نو دژوند او بزگری دکمب شخه
 خوا توره ده ، لورنده د خدای غضبیدی .
 - ولی ، ولی خیرگی ، خه پیننه ده لورمی
 په نا خه کبی دی چه داسی ورته په قبری ،
 آخر لږ خه فکر خو وگره . زما لور ده خوامی
 په بدیری .
 - ته گوره بشخی ا مالکله پیروزی ته په
 وویل : او یا می شیکنخل ورته وکره . خیره
 داسی ده او ته یی په خیله وینی چه دیوه خان
 مرکه شی او دبل خان مرکه راشی زه اوس
 هک پک تللی یم ، که یی یوه خان ته ورکوم
 دهغه بل خوا راخه بدیری او زما سره دپسمنی
 پالی نوزه خو مسکین سړی یم ددی خلکوسره
 زما دپلار دوسه خه نه دی پوره .
 - سرپه داخو رنیشیاده ، لاکن دومره راته
 وویه چه چاره یی خه . که می و پویشتی ،
 وللاوس می نو ددی دیرو مرکو شخه نفس
 پزی ته راغلی دی . زه ولاددی خلکونه حیرانه
 یم چه خیله دغریبی دودی یس را پوری
 سور اور کړیده .
 - ته گوره بشخی ا یوه چاره چه یی مسا
 دغان سره سنجولی ده ، هغه داوه ، که چیری
 ستا او دپیروزی خوبه وی ، ددی کلی خله په
 بنارته پارسو ، او هلته به خیل دغریبی ژوند
 شروع وکره .

خانو ته وکاپو او شپار ته به کوچ وکره .
 - پلاره ا داخو ورشی زما په نیت کبسی وه
 چه وناته وویم خو دومره جر نت می نشوای
 کولای . خنکه چه تاسی په خیله یاد کسه
 نوزه باید درته وویم ، چهزه اوس هیخکله
 مپه نه کوم ، که می چیری مپه کاوه نورخان
 لوندی دیو مغریب او اخلاقی خوان سره واده
 کرم که چیری ستاسو خوبه وی چه ددی کلی
 شخه بار شی ، زما خوینه ده او هیخ نه بنگبسی
 وایسم .
 - بس ، بس ماهم دخدا په دغه فویشتل چه
 دپیروزی خوبه ده . زما په سر کبسی خوینه ده
 لندیه داچه ستا دخیره به ددغه کلی شخه
 دبنار ولور ته کهه کوو
 شپه تیره شوه ، سهار وختی جمال اکاله
 خوبه راویا شید ، سمنستی د جومات په لور
 روان شو ، هلته یی اودس تازه کی او لمونخ
 یولی ، وروسته دزمانه شخه یی دجومات
 دلازه او نورو کلیوالو شخه دخدای په امانی
 وکره او دوباره دخیل کاله په لور روان شو .
 کوم وخت چه دجومات شخه راوتی ، لموخیل
 زړینی وراکی دکانواتو پروشانه تندی شلولی
 وی او هرشی ته یی شیکلا ورپه برخه کړی وه .
 کله چه کاله ته را ورسید ، نو دپیروزی مورهم
 خیل ټول کالی او سامان راغونډ کړی وه .
 وروسته لهخو شیبو شخه دوی ددی واپر دخیل

- دیره شپه فیصله دی وکره ، خه ورخه
 ته ولاړ شه کوندی تر ما بنامه خان تسه
 غریبی اوکار پیدا کړه .
 زه به هم دهمسایه کره ورشم اویه کار به
 شروع وکریم .
 وروسته تردی ، ددوی دری واپو کارونو
 نرخته سرو صورت پیدا کړ ، جمال اکا بهر
 ورخ دسهار شخه تر مازدیگر پوری ، په
 یخ او گرمی کبسی دخترگی کار کساوه اود
 دهیغ مشکل کار شخه به یی اوزه نه خالی
 کوم ، خولی به یی توپولی ، لاسونه به یی
 تناکمی کول او خیل دژوند اوتیایوی به یی
 ددی لیاری شخه تامینولی . دپیروزی مور
 دشمن گاونډی په کور کبسی کار کاوه . په
 لږه موده کبسی یی توپولی کور په غروخان
 وپزندی او ټولو غرو دبه یو په نامه یادوله .
 دخیل گاونډی په کور کبسی یی شپه اعتبار
 وموند او ټولو دهغی پر پاکی ، ایمانداری
 او صداقت باندي تصدیق کاوه به یو به هم
 دخیل مپه به خیر شپه او ورخ زحمت
 کبسی اود هیخ ټول کار شخه به یی مخه
 کړشوه . پر سیره پردی چه دخیل گاونډی
 گازی کاوه ، کله کله به یی د نورو همسایگانو
 کاب هم پریول . پدغه ترتیب سره دوی
 خیل ژوند تیراوه او شان ته یی دودی او پوشاک
 اراپول . بنگلی پیروزه به هم کله کله دخیل

درحمت خیر زوی لیکنه :

دهغی خان نو وازه؟

غاره ایبسی وه . زاره نوری سول او نوری زاره
 سول ، پیروزی هم ددغه وخت دتیرینو په
 جریان کبسی خیل دخپل پوخو او کوچنی والی
 دوره دخوب او خیال په شیرین حال کبسی تیره
 کړه او دپیغلانوب او خوانی په سینه اولیوی
 دنیا کبسی یی قدم کیبشود . اوس پیروزه دیره
 بنگلی او دلریا پیغله وه . دهغی دنورو او غنو
 سترگو ، چسکی ونی ، سورو وریبستانو ، سرو
 پارخو گانو ازانازکو شونتانو دلیدو توان او
 طاقنت په چاپوری نه وو ، بلکه دیر خوانان او
 پاخه خلک یی لیویان کړی وه .
 په دیره لږه موده کبسی د پیروزی دینکلار
 کربنده توب آوازه په ټول کلی او اولس کبسی
 خیره شوه . په ټولو کورونو کبسی دپیروزی
 دغی خوانی او نیایستوب ستاینه کیده او
 خلک یی په صفت نه می پدل .
 پدی وخت کبسی دکلی او وطن د شاوخوا
 شخه دټولو شتمنو او پیاویانو ، خانانو دپیروزی
 غوښتنه کول ، ددی کاله ته به یوه مرکه تله
 اوبله به راتله ، خو کله چه به دپیروزی پلار
 دیوه شتمن خان سره روغه او جوړه وکره نو
 و به یی لیدل چه هغه بل بهای خان دده شخه
 خوا پدی کیزی او امکان لری چه دده ددیرو
 سختو دینمانو خخاشی ، شکار چه دپیروزی
 پلار یو دیر مغریب او بیتوا بزگر وو او ددی
 خانانو سره یی ددینمنی اومقابلی توان نه
 درلود ، نو دایس دخان سره فیصله وکره چه
 پیروزه به پدغه کلی او اولس کبسی هېجان
 نه ورکوی ، په یوه پرده او شپه وضعت به
 ددغه کلی شخه بنارته بارپزی خوچه هلته په
 دیره آرامی او هوسایی سره خیل د غریبی
 ژوند وکی ، نو په دغه چرت او خیال یوه ورخ
 ددباندي شخه خیل کاله ته راغی او میرمنی
 ته یی وویل :

- سړی ته لیوی یی ، مورچه بنارته
 ولاړ سو ، هلته بهغه خورو او چیسری به
 هستوگنه کوو ؟
 - ای بشخی ا داټول خلک چه هلته ژوند
 کوی شه خوری او چیری ژوند کوی ؟ خدای
 مهربانه دی مونږ ته بهم یوه کوله وچه دوی
 اویوه سر پناه واورسووی .
 که هلته نور هیخ نه وی ، دخترگی کسب
 خو شته .
 پداسی حال کبسی چه ددی دواړه پدی خبرو
 لگیاوه ناشاپه دخونی در وازه خلاصه شوه
 شوانه پیروزه چه په تندی کبسی یی دیوه
 سخت او شوم سر نوشت لغبسی له وراپه
 خلیدی ، راتوتل .
 - بابا جانه شه حال دی ؟
 - شکر دی لورگی شه حال دی ، ته خنکه
 یی ، چیری تللی وی چه داسی خوشحاله
 معلومیری .
 - چیری نهم تللی ، دکاله په کار مشغوله
 یم ، خیر خوری چه تاسی دواړه یو وبل نه
 گوری ، شه پیننه ده ؟
 - بچی شه نده پیننه ، صرف دمورسره
 می دی پوخه خبری درلودی .
 - خبری یعنی شه ؟
 - لورگی ا خیره خو داسی ده چه ته سو
 اوس شکر دی پیغله شوی یی ، هرچا وتانه
 دطمع او امید سترگی نیولی دی ، خنکه چه
 ته یی په خبله وینی ، چه ستا دغویشتلو دپاره
 یوه مرکه شی او بله راشی ، زه اوس حیران
 تللی چه دجا سره خبسی او دوستی وکریم
 که دی یوه خان ته ورکوم لودهغه بلد خنکان
 طاقت را پوری لشته نو همدغه ووجه ستامور
 ته می وویل که ستا اود پیروزی خوبه وی
 داکلی به پریردو او دخلکو دخولو شخه به

اصلی ټاپولی شخه مخ دبنار پر لور روان شول
 ټوله ورخ یی لاره ووهل دغپ مازدیگر ټاپی
 ووجه بنارته را ورسیدل . هغه شیبی په
 یوه سروای کبسی سببا کړل . کله چه سببا شو
 سمنستی یی دیوه شای دیندلو په هغه خیل
 فعالیت شروع کړ . ورخ لانیس نهوه تیره شوی
 چه جمال اکا دبنار په یوه گوبنه کبسی دیوه
 شتمن سړی په خنکه کی دکاونډی په صفت
 پوخای وموند او دهغه شتمن سره یی داومتل
 چه دپیروزی مور په دهغه دکاله چوپر او
 خدمت پر خیلو اوږو واخلی . پداسی حال
 کبسی چه شیبی خیل د ظلمت پېخول ورو ورو
 دبنار پر یخ غوړاوه ، جمال اکا خپل ټول
 کالی او سامان همدغه شای ته را ورسول او
 ددی دری سره شای په شای شول . شپه یی
 بهر ترتیب چهوه تیره کړه ، سببا سهار جمال
 اکا دخوب شخه راگنیشستی خنکه چه جومات
 نه وو ورته معلوم ، په کور کی یی لمونخ
 وکی . پیروزه او مور یی هم راویا خیلل .
 لمونخونه یی وکره .
 پداسی حال کبسی چه ددی وازه په خیله
 خونه کبسی نامست وه جمال اکا دپیروزی مور ته
 مخ وپاوه او ورته دی وویل ؟
 - شه ، اوس خوږو دادی شای پسرخای
 شوو . ماخو دوهه گاونډی سره داوعدله کړی
 ده چه دپیروزی مور به ستاسی دکور چوپر
 پرغاړه اخلی .
 نوته چالاکه ولاړپره هلته ورشه ، خان
 ورته معرفی کړه ، زه به هم ولاړشم کوندی
 شان ته کوم کار پیدا کړم . پیروزه دی
 دکور شخه نه شوری اونه دی کور خوشی
 پریردی . وخت دده بختی دی ، غل به راغلی
 دی او دغه دخواری کالی به یی راخه
 وری دی .

دسره دکاونډی اویا نورو خلکو کورونو ته
 تله او دهغی سره به یی دخلکو به چوپر کبسی
 مرسته کوله .
 شیبی او ورشی یوپه بل پسی سببا کیدلی
 زمانه هرچه ته په خیل غیبه کبسی تحول
 ورکاوه . زرو نکرونو وروروو خیل شای ونازه
 او نوری اندیشونه پرپیشاوه ټول استلانتان
 دخیل راتلونکی سر نوشت شخه پسی خبره
 پاته وه دهری پیبی او واقعی اختیار به یی
 قدرت ته سبباوه هیخوک نه پوهیده چه شه
 به راشی او شه به وویتو .
 شکلی او معصومی پیروزی هم خیل دژوند
 تاریخو او خوږی شیبی او ورشی یوپه بل
 یی سببا کولی خوانی او پیغلانوب یی سترگی
 تردی اندازی پوری پسی کړی وی چه هیخ
 ته یی پام نه وو .
 یوه ورخ شوانه پیروزه چه خیل یی پاکي
 جامی یی په تن کړی دی ، دخیل کور شخه
 دکاونډی دکور په نیت راوتل دلپساری په
 منخ کبسی دهمدغه شتمن سو ډاگر وروچه
 محبوب نو میده ولاړوو ، کله چه یی سترگی
 پر بنگلی پیروزی وینتی نو ورو دهغی خوانه
 ور روان شو او دارنگه یی ورته وویل .
 - پیروزی ، ها پیروزی .
 - خه وایی چه لاره دی راته نیولی ده .
 مقصد دی شه دی .
 - که یوه خبره ورته وکریم چاته خوبه
 نه وایی ؟
 - وایه ، شه خیره ده .
 - که ریشیا راخه پویشتی ، دهغی ورشی
 راهبسی چه ماته لیدلی یی ، زما شخه دی
 زره وږی دی ، زه ستا سره د سره هیسه او
 علاقه لرم ، ستا دینتی په اور سو شم ، نو که
 چیری ستا خوشه وی زما سره د دوستی او

رفاقت لاره يوه کړه ، هرڅه چه وا يی هغه
 د سره کوم .
 - څه څه ووک شه زه وگوره او نه . زه
 د يوه خواړ او بي وزلي څنگر لوريم هماغه
 ددوی په پيدا کولو پوری حيران يوه اوته
 د يوه شتمن او بهای سوداگر ورور يی .
 ته بايد دخپلي سويي سره برابر تجلی
 پيدا کړی او دهغی سره واده وکړی . نور
 احتیاط کوه چه ومخېته ونه درپړی کښنو
 وور او ورور ته دی خبر ورکوم .
 - پيروزی ! داته څه وايی ، خبری دی
 لکه څنگر زما پرزه لگپړی . زه ددشتبا
 درته وایم ستا سره مينه لرم او غواړم چه
 ستاسره واده وکړم . ته که هر څومره زما
 څخه څان گوښه کړی ، بياهم زه دی نه
 پرېږدم ، نورنو ستا خوښه ده . هرڅه چه
 دی زه غواړی ، هغه وکړه .

وای .
 - خوتا په لمړی ورځ راته وویل ، چه زما
 سره دوستی وکړه ، ډیره را باندي گرانه يی
 او بیا ستاسره واده کوم .
 - ما هيڅکله داسی ندی ویلی اوږه
 دومره احمق نه يم چه دیوی بیوزلی او غریبی
 پیغنی سره واده وکړم ، نه ښه فکر وکړه ،
 بل چایه درته ویلی وی .
 - ولی دروغ وای ، تاراته وویل ماڅو
 داسی فکر کاوه چه ته به يوه ډیر پاک او
 ایمانداره ځوان يی او رشتیا هم زما سره مينه
 کړی . که زه داسی پوهه وای چه ته دومره
 چال بازه اوبی میرته ځوان يی ، نومابه هيڅکله
 ستاسره دوستی او رفاقت نه وای کړی .

- پيروزی ! ماته دچال بازه اوبی میرته
 ځوان خطاب مکوه ، خپلو خبروته متوجه شه ،
 چه شه وای .
 - اوس هم درته وایم چه تر تابی غیرته
 ځوان نشته ، څکه چه یواری وعده وکړی او
 پر خپله خبره پښیمانه شی . که زه داسی
 پوهیدای چه ته زما څخه خپل مقصد اخلی
 اوځوانه ځوانی او پیغلنوب می را خرابوی ،
 مایه پخوا لاڅان وزلی وای او بیا به می ته
 ترڅان قربان کړی وای . ماته اوس څرگنده
 شوه چه ته یو ډیر ظالم او ناوړه ځوان يی ،
 تش دخپل شخصی منفعت لپاره دی زما ژوند
 او ځوانی په خطر کېښی اوچوله .

- څو څله می درته وویل چه ماته دبی
 غیرته اوبد ځوان خطاب مکوه ، بی غیرته او
 ناپوه تایی چه زما په خبرو و غولیددی . په
 آينده کښی احتیاط کوه چه بیا زما نوم وانخلي
 که ته نوهغه چل به در باندي وکړم چه پردغه
 حال به دی شکر وباسی . ددی زه درڅخه ولاړم
 نه دی پیژنم اونه می دوستی دوسره درلوده
 څه اوس نو دنورو ځوانانو سره یاری شروع
 کسه .
 پدی ترڅ کښی محبوب په ډیر قهر او غضب
 سره دپيروزی دکورڅخه وزی او پيروزه یو لاری
 پاتیزی اودڅان سره داسی وایي :

محبوب په هېڅ ډول د مظلومی پيروزی
 څخه لاس نه اڅست او تل به یی هغی ته
 لپاره نیول او دخپل میني اظهار به یی ورته
 کاوه . وروسته له شهمدی څخه یی معصومه پيروزه
 ودی ته مجبوره کړه چه دهغه سره دوستی او
 رفاقت مزی ټینګ کړی او دهغی دساده والی
 او سپیڅلتوب څخه ناوړه استفاده وکړی
 پدی ترتیب د محبوب او پيروزی دوستی
 اوبارانته توب غوښی وغوړیدل . دوی دواړه
 به په پټه یوډبله سره لیدل ، مجلسونه یی
 کول او یو تر بل به جاریدل .

پيروزه پدی عقیده وه چه د محبوب سره
 واده وکړی او دهغه دژوند و فاداره او خوږه
 مفکری شی . لکن محبوب بیا داسی خیال
 درلود چه پيروزه په خپلو شته او پیسو
 ودرلوی ، ناوړه استفاده څخه کړی او په پای
 کښی یی دیوه ترېڅ اوتیاه کوونکی ژوند سره
 لاس په گریوان کړی .

ددوی دیاری او رفاقت څخه دری میاشتی
 تیری شوی ، ددی وخت په جریان کښی
 محبوب دپيروزی څخه ډیره ناوړه استفاده
 وکړه او خپله شپوانی تنده یی په ماته کړه .
 اوس یی نوچندانی ولیدلو ته نه ور تلی اونه
 یی دومره چرت په خرا باوه . پسه ورځ
 پيروزی دڅان سره چرت واهه چه ترڅوپوری
 به د محبوب دوعدی په خیال شپي او ورځی
 سباکوی ، سبا به رسوا شوی یی ، کور او
 کپول په ټول در باندي خبر شوی وی ، بیا
 به نو څه کوی . نو څکه یوه ورځ یی محبوب ته
 پټ احوال ورکي او هغه یی خپل کور ته را
 وروښت . محبوب هم دپيروزی غوښتنه ومنل
 او کورته ورته راغی ، وروسته تر سلام او
 روغی پيروزی ورته وویل :
 - محبوب چاته ته اوس چیسری یی ، هغه
 پخوانی مینه دی نشته ، که څنگه ؟

- څه وکړم . ټوله ورځ په کارونو لگیایم
 دومره وخت نه پيدا کېږی چه ستا پوښتنه
 وکړم .
 - ښه هغه به خدای په خبر کي . خودومره
 راته ووايه چه پرڅپله پخوانی وعده ولاړی
 او که ؟
 - دڅه شی وعده ، ته اوس خوب ویشی او
 که وپښه یی ؟

- ولی ، تازما سره په لمړی ورځ دا
 وعده نه وه ایښی چه زه ستاسره واده کوم
 اوس بیا پر پښیمانه شوی .
 - پيروزی ! ته لیونی شوی یی ، زه وگوره
 او ستاسره واده .
 چه بیا دی داسی خبره تر خولې راونه وزی
 که می مور او ورور خبر شول ، حتما دی



- ای خدایه ! داته چل را باندي وشو ،
 ځوانی او پیغلنوب می دتورو خاورو سره
 برابر شول ، لکه دیوی ښکلی غوښی غوندی
 دتند باد له کبله ورژیدم . زما ژوند دژوا
 او افسوس وړدی .
 وروسته تر دی نو پيروزه ډیره لمکینه
 اومراوی په نظر راتله کله چه به یی پلار او
 مور دکور څخه ووتل ، نو هغی به په ژپاپیل
 وکړ او تر ماشیامه به یی ټول . په لږمه کښی
 سترگی یی دسترگو په کو لکانو کښی
 یی دمنځ بڼه ژپره واوښتل ، غښی اوښالستی
 ننوتلی ، بدن یی ورځ په ورځ ویلی کیدی
 دنیا دیوه زندان په څیر ورته ښکاریده ، دڅان

اوورو خلکو څخه یی کرکه کیدل له ډیره غمه
 از ویر څخه به یی زړه دسینی په صندوق کښی
 پورته پورته کیدی ، پر خپل تیری ځوانی او
 شکلی پیغلنوب باندي به یی دارمان اوښکی
 تویولی ، مور او پلار چه به یی دخپل گرانی
 نور داحال کوت ډیر به یی چرت په وړاندو
 اونه یوهیدل چه په نازولی لوری شه سوی دی

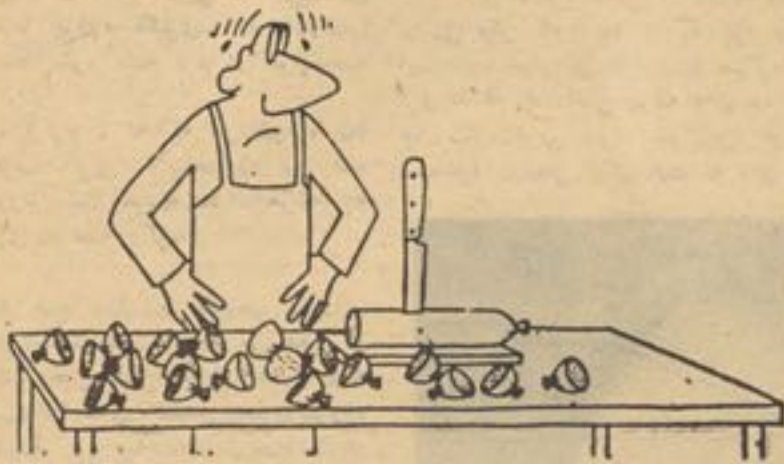
یوه شپه پيروزه په خپل ځای کښی پرته وه
 داڅان سره یی فکر کاوه ، چه تر دی ژوند
 څومی مرګ ښه دی ، څله ژوندی يم باید
 څان مرګم ، خوچه په دغه وحشتناکه خوب
 کښی خوب یوږه کله چه سپار راوپښه شوه
 نوردیا دهغی په خیال کښی بل رنگ درلوده
 هرڅه ته یی دنفرت او کرکی په هنداری کښی

کتل اودڅان سره دیوی خطر ناکی نقشه په
 طرح کولو مشغوله شوه ، ناڅاپه یی دانکر
 وکړ ، چنه بایه خامخا یوخه زهر پيدا کړی
 اوهغه وڅوری خوچه ددی نارامه او ننگ آور
 ژوند څخه څان بی غمه کړی . پدغه نیت دکور

څخه راووتل ، وروسته تر ډیر زحمت او
 کوشش یی لږڅه زهر ومیندل . تقریبا د
 ماپښین تابی وو چه زهر یی په پیاله کښی
 واچوله اوخپل منځ ته یی کښیښودله ، کله به یی
 دزهر پیاله راپورته کي شونه اونه به یی یوږه
 اوکله به یی بیرته پر څمکه کښیښودله واقعا
 چه دلته دژوند او مرګ تر منځ یو ډیس زړه
 خوږونکی دیالوګ روان وو ، ژوند ومعصومی
 پيروزی ته ډاډونه ورکول اوهغه یی ورا تلونکی
 ژوند ته امید واره کول . لکن مرګ وهغی
 ته دژوند اواسا ناوړه متعلق ډیر داحساس
 ورکاوه او هغی ته یی دپستی او رسوائی
 دژوند ټوله ویر چنه فلسفه بیا تول اوددی
 ژوند په مقابل کښی یی مرګ ته دښوخطاب
 کاوه .

پاتی په ۶۲ مخکښی

گنگاه



بدون شرح :

علمت طلاق

زن جوانیکه تازه عروسی کرده بود بد فتر طلاق رفته و خواهان طلاق خود از شوهرش شد ، شوهر حاضر شد و قاضی رو کرده به زن جوان و پرسید : به چه دلیل میخواهید از شر هر تان طلاق بگیریید ؟ آیا شوهر تان با شما بد رفتاری میکند ؟

- نخیر .
- به خانه و زندگیش توجه ندارد ؟
- نخیر
- شما را دوست ندارد ؟
- نخیر
- پس به چه دلیلی میخواهید طلاق بگیریید ؟
- بدلیل اینکه یکنفر خو پسر از او یافته ام .

ام دیعوف

شب عروسی

شب عروسی است . داماد با تعجب بطرف عروس نگاه میکند . مهمانان نهر لحظه صدا میکنند : (تلخ است . تلخ است) معنی حرف های شان اینست که عروس و داماد باید همدیگر را ببوسند آنها همدیگر را می بوسند و قصه ها و سرو صدا تا ناوقت شب دوام میکند . مهمانان های خسته از رقص و پایکو بی بالآخره میروند و عروس و داماد تنها میمانند مادر عروس در از عقب می بندد . عروس و داماد فوراً بطرف میزی می روند که تحفه های مهمانان روی آن گداخته شده : داماد آهسته میگوید :

- اینه دو سیت ظروف شیشه ای . اگر هر کدام بیست و پنج لیوه قیمت داشته باشد پنجاه لیوه میشود .
- عروس میگوید :
- چه خوب لعاف بغمل . . اگر شصت لیوه قیمت داشته باشد میشود یکصد و ده لیوه . . . باین یک صد و سی . . .
- داماد میگوید :
- دیگر چه آورده اند . . ؟
- بالشت ها ، رو جا بی پیراها . . . جمعاً پنجاه لیوه میشود .
- و این دیگرها . . . ؟
- بیست لیوه . . .
- شش گیلان و این خوردی . . . اوه یکی آن شکسته .
- چه مردم خرابی . . . گیلان شکسته را آورده اند . . . خوب همه آن میشو دندوب لیوه . . .
- خوب دیگر . . . ؟
- دستمال ها تر موز ، قاشق کلاز سوپ خوری ، گل ها . . . همه آن ممکن است یا زده لیوه شود . . .
- اوه قلم های خود گارسه بو تل و این و چند تانه کیک .
- خوب . . . دکه . . . ؟
- خواننده های عزیز . . . حالا چه میگویند بهتر نیست عروس و داماد را تنها بگذاریم . . . ؟

رفع توهین

مستی آخر شب وارد میخانه ای شد و دید عده ای در چپ و راست میخانه نشسته اند و مشغول میخوارگی هستند . مرد مست که از همان نگاه اول از حضار بدش آمده بود برای اینکه آنها را تحقیر کرده باشد با صدای بلند گفت :

- ای ماکیا نهایی که طرف راست نشسته اید . وای خروس های که .
- طرف چپ نشسته اید : سلام ، یکی از مشتریان که طرف چپ نشسته بود باقیافه ای برافروخته بلند شد و نزدیک مرد مست رفت و گفت ؟
- خوب چشمه پاید را باز کن ، من خروس هستم ؟
- مست بدون اینکه خودش را ببازد خون سردانه جواب داد .
- خوب اگر خروس نیستی برو بنشین طرف راست .



قصه لباسی که بعد از هر دفعه شستن خورد شده میرفت .

ویتاتوی کوچک!!!

در سالون سوم آثار سالیهای بعدتر
 ۱۴ و ۱۵ دیده میشد و ویتا تو تو کار ی نیز
 در زیر هر اثر نظر میخور د
 شوهر رو بطرف خا نمش نموده گفت:
 - تو بحر ف ها بی مثلکله بلور ندار ی؟
 - چه زند می دشواری را تو گساری
 گذشتانده است . ویتا تو ی کو چکحتی از
 آوان طفلی علاقه به نقاشی داشت و قتی
 ویتا تو جوان شد

این زن و شوهر همچنان در سالون
 های چهارم ، پنجم و ششم و قتی دا خل
 شدند باز هم دیدند که در هر سالون
 آثار هنری زیادی وجود دارد وزیر هر کدام
 باز هم جمله ویتا توتو کاری دید ه مسی
 شود که همه متعلق به قرن هفده میلادی
 میباشد .

خانم که باشوهرش در هر سالون
 داخل میشد و به تعریف های شوهرش
 درباره ویتا تو تو کاری گوش داده بود
 گفت:

اما درسالون هفتم طور یکه در نشریه
 معرفی گلمری مطالعه نموده ام آثارا ییل
 و در زیر هر عکس باز هم جمله ویتا تو

نمایش گذارده شده .
 شوهر هیچ جوابی به سخن خانمش
 نداد .

در سالون هفتم و هشتم و بالا خیره
 نهم باز هم ویتاتوکاری در هر اثر هنری
 وحتی در یک چوکی کهنه خیلی باستانی که
 در روی سالون به نمایش گذارده شده بود
 بنظر میرسید .

خانم بر سیبل استیزا و تمسخر از
 شوهرش پرسید :
 این اثر هنری ویتا توتو کاری خواهد
 بود ؟

- وضمنادر نشریه رهنمای گلیری
 نوشته شده که درسالون نهم آثار هنری
 تبتسیان و بااولو وجود دارد آیا آنها کجا
 هستند ؟

شوهر در سالون نهم شروع بهدس زند
 نموده چیز هایی به خانمش تعریف کرد و
 همینطور از گلیری خارج شدند .

وقتی از گلیری بیرون رفتند باز هم
 شوهر کتابچه رهنمای گلیری را از جیب
 آورده و ناگهان چشمش به جمله ویتاتوکاری
 افتاد که ترجمه آن از اینطور بود :

ویتاتوکاری یعنی دست زند به آثار
 هنری بکلی ممنوع است .
 از خجالت عرق از سر و رویش سرازیر
 شد و باهمان حالت خجالتی و عرق پر بجاده
 کوچک آفتابی بحرکت افتادند .

پایان

دیده میشد . زن گفت این تو کاری دارای
 آثار زیادی است
 شوهر با غرور و تبختر زیساد روی به
 طرف خا نمش نموده گفت :
 من کم بیاد دارم که راجع باین نقاش
 چندی قبل تحقیقات یک محقق را نیز
 خوانده ام .

سیس هر دو وارد سالون دوم شدند .
 تمام آثار نقاشی شده این سالون مربوط
 به قرن چهاردهم بود و تنها یک قسمت کمتر
 آن از آثار هنری قرن پانزدهم
 میگرد و در زیر هر عکس باز هم
 ویتاتوکاری دیده میشد .
 شوهر از بس باین جمله آشنا شده بود
 فکر میکرد از دوستان و آشنایان قدیمش
 است و لذا گفت :

بین ، بین ! (بعد از کشیدن صلیبها)
 ویتاتوکاری و فرشته را ویتاتوکاری
 - هر چی تو کاری ! حالا من خوب
 می دانم و بیاد دارم که راجع به تو گسار
 جایی ای را خوانده ام . بسیار یک اثر قوی
 است ! یک اثر قوی ! اینا لیا یی ها در
 آن وقت آثار خوب و ارز شمندی از خود
 بیاد گار گماشته اند .

بود خیلی کهنه و فرسوده بنظر میرسید .
 دریک قسمت شکستگی ایسن عکس لوحه
 کوچک مسی نصب شده بود و در آن جمله
 بنظر میرسید که نوشته شده بود : (ویتاتو
 توکاری) .

شوهر به خانمش گفت :
 - بین ویتا تو تو کاری قرن سیزدهم
 که خوب یک اثر هنری خیلی تار یخی و
 قدیمی است .

خانمش به تایید گفته شوهر گفت :
 - او هو ! چه قدر جالب . . . حتی وحشت
 آور و هراس انگیز .

زن و شوهر هر دو بسوی منظره
 دیگری روان شدند .
 شوهر اشاره به زیر عکس نموده
 گفت :

- اینهم ویتا توتو کاری قرن سیزدهم
 میباشد . زن در حالیکه خیره خیره بسوی
 عکس می نگر یست لبان خود را شور داده
 گفت:

- سام . . . بلی اینهم همان طور و حشت
 اوراست .

دیوار های تمام سالون از عکس پر بود
 و در زیر هر کدام جمله ویتا توتو کاری

مسا فر تازه وارد ی با خا نمش در
 کشور ایتا لیا خوا ستند از مو زیسم
 معروفی دیدن کنند . مو زیم در یکی از
 شهرهای ایتالیا مو سوم به میلان واقع
 شده بود . وقتی آنها به میلان رسیدند برای
 بود و باشی خود در جستجوی هو تلسی
 شدند تا اوزانترین قیمت داشته باشند در
 هتل اتاقی را بگرایه گرفتند . مسا فر
 بعد از استراحت مختصر کتابچه جیبی
 کوچکی را بنام (خار جی ها در ایتا لیا)
 از جیب کشیده بعد از چند لحظه مطالعه
 دانست که در میلان یک کلیسا و یک
 گلیری آرت خیلی معروف وجود دارد و
 لذا تصمیم گرفتند از آن دیدن کنند .
 مسافرت به خانم خود گفت:

- اول باید از کلیسا دیدن کنیم و بعد
 به گلیری برویم .

کلیسا دریک قسمت شهر از دور جلوه
 میکرد و خیلی دارای ارتفاع بود . بمجربیکه
 نظر مسافر بر آن افتاد رو بخانمش نموده با
 تعجب زیاد گفت :

- او هو !! چه کلیسای بزرگ و بلند .
 خا نمش به تایید گفته شوهر
 افزود:

- عجیب سا ختا نی دا رد مانند جالی
 مثلکله از جالی ساخته شده .

زن و شوهر بسوی کلیسا روان شدند
 و پیش ازینکه به تماشای عمارت بپردازند
 اولتر از همه به زیر زمین تار یسک و
 وحشت آور آن پایین شدند و چند مرتبه
 دور مقبره که در آنجا واقع بود گردش
 کردند . سپس لحظه درهما نجا نشسته و
 خستگی خود را رفع کردند .

بعد از رفع خستگی از آنجا خارج شده
 به بام منزل اخیر عمارت کلیسا با لاشندند
 در آنجا رستوران کوچکی وجود داشت که

غیر از شیر یخ چیزی دیگری ندا شست
 نشسته هر دو با هم شیر یخ خوردند .
 درحین شیر یخ خوردن ناگهان نظر
 شان به منظره شهر افتاد .

- او هو ! تمام شهر ما زند کف دست
 معلوم میشود .

لحظه بعد هر دو روانه گلیری آرت
 شدند .

شوهر بخا نمش گفت :
 - بدون رهنما و داشتن کتابچه گلیری
 راتماشا میکنم و ضرورت به کتابچه رهنما
 نیست . زیرا نام نقاشی در زیر هر عکس
 نوشته شده و ما بدون رهنما می توانیم
 آنرا بدانیم .

وقتی داخل سالون شدند به او لین
 اثر هنری ای بر خوردند که از قرن سیزدهم
 بود نسبت این که خوب نگه داری شده



حقوق پس مانده

- نوکر - آقای دکتر دلم دردمی کند .
- دکتر - منکه طب نیستم .
- نوکر - پس دکتر چه هستید . دکتر - حقوق .
- نوکر - پس شش ماه حقوق پس مانده ام را بدهید .

کف شناسی

- دور رفیق با یکدیگر درباره ای علم پیشگوئی از روی خطوط دست
 صحبت میکردند ، یکی از آنها منکر بود ولی رفیقش گفت :
- من چند وقت پیش با دید ندست یکی از رفقا با و گفتم که در
 قمار حتما میبرد رفیقش با تعجب پرسید .
- مگر چه چیزی جالبی را در دست او دیدی که چنین پیشگوئی
 باو کردی ؟
- هیچ ، سه تروس کاکه .



از : ملالی هما فضلیار
دانشتیبهای زندگی :

طرز معرفی کردن

ودست دادن

نخستین مرحله معاشرت طرز معرفی کردن و دست دادن است وقتی در یک مهمانی یا جای دیگر خواستید شخصی را بکسی معرفی کنید به این نکات توجه داشته باشید :

اگر طرف مقابل شما خانمی است و می خواهید آقای را به وی معرفی کنید باید قبلا آقا را به خانم معرفی نمایید درین مرحله خانم باید اول دستش را برای دست دادن به طرف آقا دراز کند .

وقتی طفل خوردسالی را به شما معرفی می کنند حتما دست تانرا به طرفش دراز کنید فکر نکنید که او خورد است و شخصیت طفل را از کودکی باید مدنظر گرفت .

حتی المقدور در موقع دست دادن سعی کنید که سبک و محبت آمیز دست بدهید اگر آقای دستکش به دست دارد حتما در موقع دست دادن باید دستکش خود را از دست بکشد اما اگر خانمی دستکش به دستش می دهد آنقدر ایراد به او وارد نخواهد شد ، اما فقط اینرا بسايد در نظر داشت که دستکش ضخیم نباشد .

وقتی وارد مجلس میشوید بهتر است که فقط با میزبان دست داده هیچ لزومی ندارد برای اینکه پاهای دست بدهید میزچوکی را بهم زده و صدای آنرا بکشید . وهم در موقع خدا حافظی فقط با میزبان دست بدهید و با سایر مهمانان خدا حافظی نکنید از تکرار زیاد خدا حافظی و سلام بقیه در صفحه ۵۷

رمز زیبای و موفقیت :

آرایش مژگان و ابروها



چون آرایش چشمها و ابروها در زیبایی چهره نقش بارزی دارد برای زیبا تر جلوه دادن آن و خوب آراستن آنها به نکات ذیل توجه کنید :

- قبل از برداشتن ابروها لا ز دست قسمتی را که می خواهید موی آنرا بر دارید با الکل سفید نود درجه ضد عفونی کنید .
- قلم ابرو و مژه ها بهتر کار میکند اگر قبلا آنها را به آتش گوگرد گرم کنید .
- اگر مژه مصنوعی را به پلک زیرین بچسبانید خواهید دید که چشمان شما را بزرگتر نشان خواهد داد .
- اگر ابروهای شما پر پشت و پررنگ است قلم ابرو استعمال نکنید .
- بلکه فقط کمی گرم مرطوب کننده بروی آنها را نرم و درخشان کند .
- اگر میخواهید مژه های ضخیمی داشته باشید کمی به آن بودر بزنید و بعد ریمل را به آن بکشید .
- اگر مژه های تان کوتاه و کم رنگ اند ، بهترست باروغن ، کرجک ، (دو دو خانه ها وجود دارد) روی آنها بمالید و هم از ریمل مخصوص که موهای ریزی دارد استفاده کنید .
- رنگ کردن مژه ها آنها را تقویت میکند ولی هر رنگی را نباید به آن بزنید .
- اگر شما از درد های کمی که از برداشتن موی ابروهای شما حاصل میشود ناراحت میشوید ، قبلا ابروها را واسلین و یا کرم چرب بمالید و بعد موهای زاید را بردارید .

آشپزی :

کباب سبک ایتالوی

مواد لازم برای هشت نفر : یک کیلو گوشت گوساله ، ۴ عدد پیاز - یک قاشق نسان خوری نمک - کمی مرچ - یک قاشق جوش شیرین ، چهار دانه تخم مرغ .

طرز تهیه : گوشت را از ماشین نیر کنید ، نمک و فلفل بزنید و بعد گوشت را در ظرفی انداخته و با دست تان مواد فوق را با هم مخلوط کنید . چهار زردی تخم مرغ را هم اضافه کنید ، جوش شیرین را در یک قاشق زانخوری آب حل کرده روی گوشت بریزند و بعد مجددا آنها را با هم مخلوط کنید زردی تخم مرغ مانع افتادن گوشت از سیخ کباب میشود . هنگام سیخ گرفتن دست راست خود را کمی با

مادر و کودک :

وزن طفل شیر خوار و افزایش آن

در چند روز اول از وزن طفل شیر خوار بطور طبیعی کاسته می شود . بعدا بطور متوسط روزانه ۲۰ تا ۳۰ گرم بر وزنش افزوده میگردد افزایش وزن شیر خواران همه روزه یکسان نیست و مقدار آن بستگی بوزن تولد و بنیه خانوادگی وی دارد . بطور کلی یک کودک شیر خوار تند رست و زنده طی شش ماه اول دو برابر و در پایان سال اول سه برابر وزن تولد میشود . این قاعده بیشتر در مورد کودکانی صادق است که وزن تولدشان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ گرم است آنها ای که وزن تولدشان کمتر از ۲۵۰۰ گرم و بیشتر از ۳۵۰۰ گرم است سرعت افزایش وزنشان نسبتا بیشتر یا کمتر بقیه در صفحه ۵۷

منقل باید بسیار تند باشد تا مانع افتادن کباب شود .

بعد از بخته شدن آنها را بظرفی قرار داده یک لیموترش را پاکشسته حلقه - حلقه کرده روی آن قرار دهید .





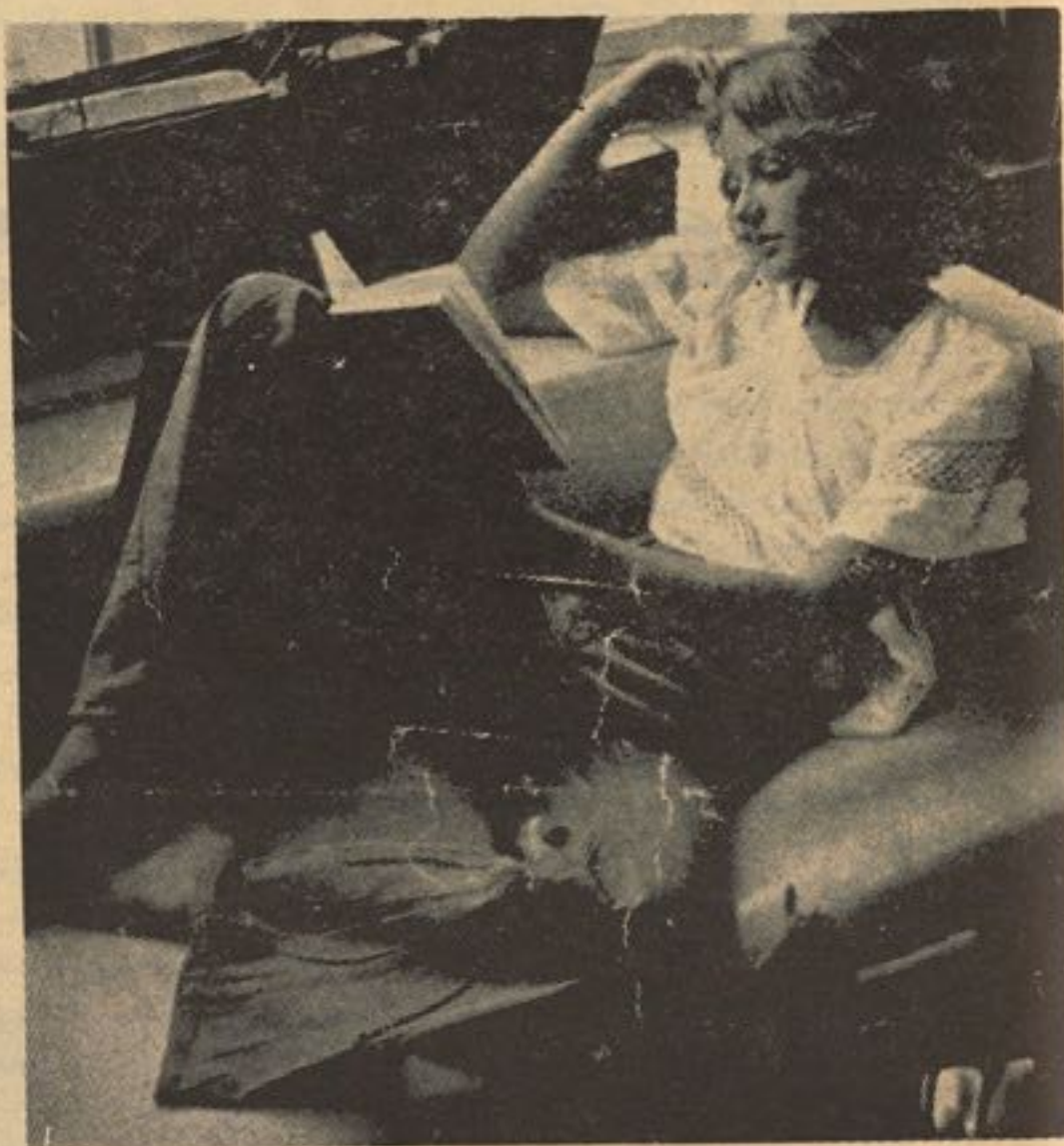
:۵۵

آرایش موی

همه ساله آرایشگران معروف جهان طرح و یا سبک خاصی را به عنوان مدسال برای آرایش موهای زنان و دختران شیک پوش انتخاب می کنند . بنابراین هر مد موی مانند مد لباس همه ساله طرف توجه و بحث محافل شیک پوش جهان قرار میگیرد . اما امسال آرایشگران متکبر عنوان (سال تنوع و دلخواه) را به سال جدید ۱۹۷۴ داده اند . زیرا که در سال جدید هیچ مدی برای موی سر اجباری و یا یکسان نیست . و هر کس مطابق سلیقه عنوان مدسال برای آرایش موهای زنان و دختران شیک پوش انتخاب می کنند . بنابراین هر مد موی مانند مد لباس همه ساله طرف توجه و بحث محافل شیک پوش جهان قرار میگیرد . اما امسال آرایشگران متکبر عنوان (سال تنوع و دلخواه) را به سال جدید ۱۹۷۴ داده اند . زیرا که در سال جدید هیچ مدی



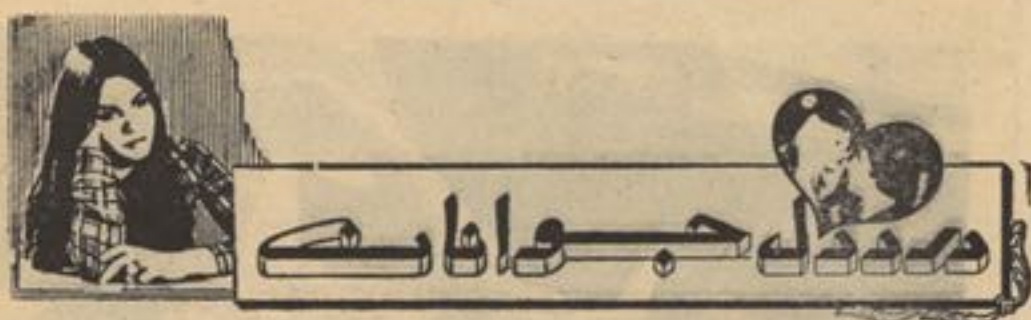
بیشتر مطالعه کنید تا کاملتر شوید



«خواندن انسان را کاملتر میکند» این جمله گفته ای فرانسیس بیکن دانشمند معروف قرن هفدهم است . واقعا که اگر هر قدر بیشتر بخوانید و به مفهوم نوشته ها دقیقتر شوید و معانی آنها را بهتر دریابید ، اندیشه غنی تر پیدا خواهید کرد ، اعتماد به نفس شما بیشتر خواهد شد و حرف زدن و قوه درك تان بهتر خواهد گردید . وقتی شما بدنیای جالب و لذت بخش کتاب و مطالعه آشنا شوید آنوقت دیگر محال است از آن دست بر دارید . مطالعه هر قدر جدی تر و بیشتر باشد ، افق اندیشه گسترش واقع گردد .

دختر انسان

ژوندون



از کتاب روانشناسی برای جوانان

اساس عصبی رفتار آدمی

مهمترین امواج مغز امواج آلفا هستند که تقریباً ده نوسان در هر ثانیه دارند. مغز انسان از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت بیرونی مغز که کرتکس نام دارد. و قسمت داخلی و پشت مغز دماغ اضر که از لحاظ هما حرکت کردن حرکتکس بدن اهمیت بسیار دارد. در ساقه مغز هیپو تالاموس و تالاموس قرار دارند. هیپو تالاموس با خواب و هجانهها ارتباط دارد. تالاموس نوعی دستگاه توزیع مرکزی است که تحریکات عصبی را به قسمت‌های مختلف مغز می فرستد. تاحدی نیز تالاموس با حساسیت و یادگیری مرتبط میشود. کرتکس در نواحی مختلف خود با ششواپین و بینایی مربوط میشود و نیز محرکات ارادی بدن در قشر اوست. در عکس العمل ارتباطی کرتکس تخصص کمتری از عکس العمل حسنی و حرکتی او میشود است. فعالتهای ارتباطی و توحیدی کرتکس بخصوص از لحاظ سخن گفتن و حافظه و تفکر مهم است. آسیب های که به مغز برسد منگست موجب فلج یا اختلال تفکر یا حافظه گردد. ولی در تشخیصیت بطور کلی اختلالی ایجاد نماید. برای معالجه بعضی بیماری های روانی گاه به عمل جراحی مثلا لوبوتومی متوسل میشوند تا بدان وسیله از درجه تشویش خاطر و نگرانی بنابر نگاهند.



دختری هستم ۱۸ ساله و در صنف دوازدهم در یکی ازلیسه های مرکز مشغول ادامه تحصیل خویش هستم . یگانه آرزوی من ادامه تحصیل و گرفتن شهادت نامه از صنف ۱۲ میباشد و اگر خدا بخواهد میخواهم شامل پوهنتون نیز گردم تا تحصیلات عالمی تری داشته باشم . ولی افسوس که با مرگ مادرم که یگانه مشوق من در زندگی محسوب میشد این آرزوی من نیز آهسته، آهسته می میرد . راستی فراموش کردم که برای شما بگویم که پدرم بعد از یکسال فوت مادرم خانم دیگر گرفت و با این ازدواج محیط آرام

خانواده ما که سالها به آن عادت داشتیم برهم خورد. خانم جدید پدرم یاب به اصطلاح مادراندرم خویشاوندان دروستان زیاد دارد. هر شب مهمانی و دعوت در خانه ما برپاست با وجودیکه پدرم مرد ثروتمندی نیست و زندگی متوسط دارد با آن هم از زندگی جدید خویش نهایت رضایت دارد . من نمیگویم که چرا آنها این همه دعوت میدهند و مهمانی می روند ولی ایجاد سروصدا در فضای خانه ما که سالها در خانه ما از آن خبری نبود و با محیط آرام آن خو گرفته بودیم کنون برایم خیلی مشکل و خسته کننده میباشد. زیرا شما خود میدانید درس خواندن از خود محیط آرام و بدون سرو صدا

نامه ها

باید عرض کنیم که حق الزحمه داستان نظریه ارزش آن است امید است که شمارا قناعت داده باشیم .

بیغله نجیبه ازلیسه عایشه درانی!
نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر امید است که در آینده نیز این همکاری ادامه داشته باشد به امید موفقیت شما.

بناغلی محمد امین نظری از لیسه حبیبیه !
نامه های شما که عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود بمدیریت مجله رسید از همکاریتان تشکر . در آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید .

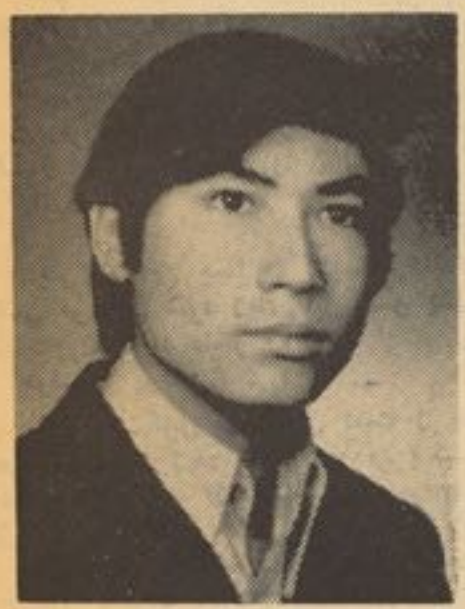
بناغلی قدرت اله نصر تی قاریزاده !
در زین دفته از شما دو نامه داشتیم یکی آن «بزرگترین ها» و دیگری آن در قسمت حق الزحمه داستان ها از ما معلومات خواسته اید . برادر عزیز نامه اولی شما نشر شد اما در قسمت نامه دومی شما

بناغلی حمیداله ازلیسه غازی !
معلومات شما در قسمت تاریخ افغانستان واقعا دلچسپ است اما این مطالب با رها در این مجله و نشر به های دیگر بچاپ رسیده است . امیدواریم همکاریتان را با ادامه دهید .

ژوندون



شما گرد ممتاز



نام : محمد شریف
 سن : ۱۷ ساله
 صنف : دهم «ب» لیسه عالی حبیبیه
 درجه : اول نمبر
 علاقمند : به مطالعه و کتاب
 آرزو : میخوام در آینده داکتر شوم

سوفیالورن

مادر خوب برای فرزندانش و زن خوشبخت

سوفیالورن ستاره معروف سینما پادشاهین دو طفل پنجمی «کارلو» پنج ساله که «سیبی» نیز یاد میشود و «ادوارد» و «جمامه» ملقب به «دودو» یکی از مادران خوشبخت ایتالیا بشمار میرود . شوهر سوفیالورن را شاید همگان بشناسند که کارلو پونتی بوده و یکی از کارگردان های معروف جهان سینما بشمار میرود . اطفال سوفیا لورن در روی فلات یا آنجاییکه «وینور یو سیکاه» میخواند فیلم «مسافرت» اثر «پیراندیلو» را تهیه نماید . بی اندازه شوخی و مسخرگی کردند . در فیلم مذکور سوفیالورن و ریچارد برتن نیز سهیم گرفته اند .

«سیبی» باخوشی زیاد در مقابل گهره قرار گرفته و صریح و واضح گفت :
 « وقتیکه من بزرگ شدم ، نقاشی را پیشه خود قرار خواهم داد»

دیده شود که آیا پسر سوفیا واقعا نقاش خواهد شد یا مانند مادرش هنرپیشگی را برمیگزیند . بهر حال سو فیالورن باچه هایش بعد از شرکت در مرحله فیلم ، کنتی ریچارد برتن که خود یکی از معروفترین ستاره گان هالیوود بشمار می رود در «کالیژما» به «شیراکیز» لنگر انداخته و سوفیا و کارلو را به منزل رسانید . سو فیا میگوید :

«من غیر از زندگی آرام با فرزندانی دیگر آرزوی ندارم»

میخواهد . من باین محیط هیچ آشنایی ندارم و از آن هم خوشم نمی آید . بدتر از اینکه بعضی از خویشاوندان مادر اندرم با پرروچی میخواهند که من هم درین مجالس شرکت کنم . ولی من باین محیط ساخته نشدم .

و پریشانی من برای سال آیند که کم کم از راه میرسد میباشد زیرا سال آینده آخرین سال تعلیمی من در مکتب میباشد و من آرزو داشتم که صنف دوازدهم را بدرجه اعلی به پایان برسانم ولی افسوس که با چنین شرایطی که فعلی مشکل خواهد بود که به این آرزویم برسم و یگانه عامل آن هم پدرم میباشد زیرا او میتواند و برایش مشکل نخواهد بود که کمی بحال دخترش متوجه باشد و بدرد دلش گوش دهد ولی صد افسوس که او با دنیای جدیدش بکلی مرا فراموش کرده است .

آیا میدانید؟

• بزرگترین راه های کشتی رانی !
 کشوری که دارای طو لانی ترین راه های دریایی قابل کشتی رانی است کشور فنلاند است . مجموعه دریا چه ها ورود خانه های قابل کشتیرانی این مملکت «۴۹۹۰۰» کیلو متر مربع میباشد .

• بزرگترین مساجد جهان !

بزرگترین مسجد جهان مسجد جامع دهلی در هندوستان است . بنای این مسجد از سال ۶۴۴ الی ۱۶۸۵ بطول انجامید این مسجد «۸۴۰۰» متر مربع مساحت دارد .

• بزرگترین تکت پستی :

بزرگترین تکت پستی جهان در سال ۱۹۱۳ در چین طبع گردید . اندازه این تکت «۲۴۸» ملی متر در «۷۰» بود . و بزرگترین تکت پستی فرانسه در سال ۱۹۴۹ طبع گردید که «۴۸» در «۳۷» ملی متر میباشد . فرستنده قدرت الله نصرتی قاریزاده



سوفیالورن ستاره معروف سینما با فرزندانش

ی رسیده

میر من نفیسه از کارته پروان :
 نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به ما رسید . احساس شما واقعا قابل قدر است امیدواریم که همه مادران این احساس را داشته باشند واقعا تربیه فرزندانی مهمترین وظیفه برای یک میرمن خانه محسوب میگردد .
 به امید موفقیت شما .

بنا غلی عبدالرحیم از لیسه شیرخان کنلز !

نامه شما به اداره مجله رسیده اما باور کنید از نامه تان چیزی نمیفهمیدیم امیدواریم که در آینده واضح تر مطالب خود را بنویسید به امید همکاری بیشتر شما .

خدا کسی را در خانه ما مریض نسازد

مریض را در خانه شما د چار غلذ اب می کند؟ او گفت:
-بمچر دیکه فر ض میکنم شیر آغا یسم
مریض شود دیگر اعضای فا میل از ما در
کلانم گر فته تا داماد ما و سگینه خواهر
شوهر دارم بوتل هاو تابلیت های نوا را
قطار میکنند. شیر یسن گلم بر هیزانه
هامیند و بیچاره شیر آغا را مجبور
میسازد حر فتنز ند، حر گتی نکند و دوا
هارا بخورد و بخورد تا که ...
گفتم: این دلسو زی نیست بلکه یکنوع
وسواس گری است .
گفت:



-به همین علت میگویم که خدا کسی
را در خانه ما مریض نسازد .
وقتی که این کار تو ن را دیدم بیاد
شیر آغا اشرف جان اتادم و فا میل
دلسو ز ش

دوستم اشرف گفت :
-عیدانی شرمند و ک خدا در خانه
ما کسی را مریض نسازد .
گفتم:
-آمین

گفت:
-منظورم اینست که در خانه ما تعداد
دلسو ز ها نام خدا فر او ن است .
گفتم:

-پس به این حساب اگر در خانه شما
کسی مریض شود زیاد قابل تشویش
نیست چون تعداد دلسو ز ...
حرفم را پریده گفت :

-نه خیلی قابل تشویش است زیرا
تعداد دلسو ز زیاد است ... و این
دلسو زی باعث آن میشود که مریض
بیچاره دچار عذاب عظیمی شود .
گفتم: این چگونگی دلسو زی است که

روزبرگشتگی لاله کوی بیچاره

کشیده و خواستم . یک آدم به او بی
گفت: (خیر اس بی بی جان آیدیش سفید
یک آدم محترم اس شما کاری خو بی
نگردین ای کاره قصدی نکرده بلکه از
یکطرف بیرو بار اس و از طرف دیگر هم
موتربک زد ...)

اما آن خانم محترم سخنان او را قطع
نموده گفت: (چپ شو گمشو ، تره چه غرض
که تره هم بی آب میکنم . دیدم که باز
چیزی بگویم میا دا تکر از او مورد لطف
و مهربانیش قرار بگیرم خودم محکمتر گرفته
بایکی به صحبت بردا ختم .

متوجه شدم که به ایستگاه نز دیک خانه
رسیدیم ، هر چه آن نفر را که سو دا ره
ازم گرفته بود تا برایم نگه کنه یا لیتم
نیافتم . تازه فهمیدم که آن رفیق غریب
دوست در ایستگاه های قبلی همراه سو دا ی
مه یگجا پایین شده ، جگر خون شده از
موتربک فرآمده طرف خانه روان گشتم در
کنار سرك که رسیدم یک مو تریز رفتار

با سرعت فوق العاده از پهلویم گذشت
و آینه در بغل سرك در یک چتری جمع
شده بود پس و رویم آبیاشی کرد و -
لیاسها یه کثیف کرد بکلی عصبانی شدم
و بغا نه خوده رساندم ننی گلو و قتی
دید دست خالی آمدیم غافلش بالا
شد و پرتکس کنه گریه ره سر داد که
شامتم دگور چه بلا آمد سر د چار م
کدی که مه میگش برو بازار سو دا بیار
دست خالی میایه او
بقیه در صفحه ۵۹

مام پیش رفته رفته نز دیک خط
سرحدی داخل مو تر رسیدم یعنی نز دیک
همان خطیکه حصه مردان را از زنان جدا
میکند. دیدم جوانان زیادی در چوکی
ها نشسته اند و اصلا بفکر ریش سفیدان
واز خود کرده بزرگتر نیستند . یک جوان
برخواست و مهر بانی کرده جای خوده بری
یک ریش سفید لطف کرد اما مه کم بغت
بیچاره هما نظور ایستاده ماند م .
از طرف راستم یکنفر دلش سوخت و
سو دا یه کش کنه ازم گرفت و گفت
که برت نکه میکنم مام از ش تشکر کرده
برش دادم .

موتربک حرکت کرد اما تکران بی انصاف
باز هم داد میزد که پیش برو . در همین
النا موتربک کی زد که سو دا ی مو تر یکی
بالای دیگر افتادند ، نمایانم کسی
پیشروی مو تر آمده بود یا در یور از
خاطری برک زد که ما با هم (جق) شویم که
سو دا ی اعضا فه تر بالا شود خیر مو تر به
حرکت مو تر چه مانند خود ادامه داد .

ایرام برت بگویم که بی ک زدن موتربک
نیور که قاز خدا بود چو نز دیک خط
سرحدی ایستاده بودم در النا برک زدن
مه بایک زن تصادم کردم. زن غدا یامر زهم
روی خود را دور داده سیلی جانا نه یسی
برویم حواله کرد و به ستایشم شروع
کرد: (مرد که بی شرم اینه ریش سفید
هم شده و پایش دلب گور رسیده اما هیچ
حیا نداده ... شاک دری قد و قوار یست
مرگ میمانت کنه تو بمبو ره) .
هنکه از سیلی اش سیم گنج شده بود
و ستاره هاره در روز دیدم خوده پس

بودیو ستمه سر راه انداخته بود .
رفتیکه یک پایم با لای پوستن آمد پایم
اتومات یگان نیم متر پیش رفت پای دیگیم
هم تعادل خوده از دست داد . سو دا یگه
ده دستم بود تیت و پاشان شد در همین
وقت یک جوان که میگم خدا خیرش بشه
دفعتا از بازو یم گرفتو نمائند که پیسه
شوم ، سو دا یه جمع کنه بر م دار و رفت
بمداز او بسیار احتیاط کنه در راه روان
بودم تا به ایستگاه سرو پس ها رسیدم .
هر چند ایستادم مو تر نا مد اگه آمد جای
نبود و بسیار بیرو بار میبو د .

لاله کو راسر فه گرفت و آنقدر سر فه
نمود که آب چشمانش سر از زیر شمس
گفت شو خنک خور دیدم ، ننی گلو بر م
(جوشا نده) و (زوف) داد اما تاثیر نکرده
بعد از سر فه نمودن لحظه بی نفسانزد
و گفت : ده کجا بودیم گفت: جا ونجه که به
ایستگاه سرو پس آمدی و منتظر شدی
گفت ها یا دم آمد. بلاخره یک سو تر
آمد و به یک قسم بالا شد م از یکطرف
بسیار ایستاده بودم. و از طرف دیگر هم
سو دا پیشم بود بسیار خسته و کوفته
شده بودم و وقتیکه به سر و پس بالا شدم
هیچ جای نشستن نبود آخر ایستاده ماندم
نگران مو تر داد میزد :

(پیش برو ، هله بیا در ... او آفاتره
میگم کمی پیش برو ... یکی بر شگفت
او بیاد کوکی جای ، جای نیس ، جای خود
ماکم تنگ اس که دکام میگی پیش برو
آخرما خشت خو نیستم که یکی بالای دیگر
چیده شویم یکنه انصاف خو کنین .
نگران لبخندی زده گفت : (قر با نادل
تنگ نباشد ، جای تنگ نیس)

دیدم بفکر فرو رفته و چین بر چین
انداخته گو بی بار خا کسترش را دزد
زده پرسیدم :
لاله کو چرا اخیریت است . باز چه
گپ شده ، حرف بز ، چرا جگر خون
هستی ؟
آمی کشید و بطرفم خیره خیره انکا
کرد و گفت: تو د که ماره نمی مانی ؟ رام ...
سه ...

گفتم قصه کنین که چه شده تا منم
خبرشوم و همراهیت یگجا جگر خو نی کنم
گفت خدا نکند که تو جگر خون شوی
خو گوش کوشی که برت بگویم گفتم
حاضر م . لاله کو شروع نمود : (د پروز
ننی گلو برم گفت که برم با زار کمی سو دا
و سو دا بخرم و شما چند تکه رخت بری
اشنتو کا بگیرم . به بازار رفتن اما و مغازه
های نساجی ایفه بیرو بار بود که به
خیرین تکه موفق نشدم ، خو به بسیار
زحمت تا نستم از دکه دو کای بزازی
چند متر تکه به قیمت اگراف بخرم بعد از
آن رفتم به دکان شیرینی فروشی ، اما
توبه توبه از قیمت های شان فکر کردم
اگه بخرم بسیار قیمت اس اگه نخرم
ازغم ننی گلو خلاص نجات شدم ، خو
ببر صورت که بود چیزی خریدم و پول
باقیمانده را در جیب وا سگتم مانده طرف
ایستگاه سرو پس ها روا نشدم ، در راه
نز دیک افتیده و مرده بودم . گفتم چسرا ؟
خدا نکند که سایه شما از سر ماکم شود
شما بر ما یک برکت هستید خو ادا مسه
بیتی گفت :

-کدام مرد خدا کیله نوش پجان کنه

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعالی بن سینا

(قسمت دوم)

تحقیق از: شبتاب



در کتاب دوم، اصول ساختن در حدود هشتصد نوع دوا، خصوصیت هر کدام و طرق استفاده از آنها بیان میشود. ابن سینا برای نخستین بار استفاده از سیماب و ترکیبات آنرا بحیث دارو توصیه میکند.

در کتاب سوم امراض که به ارگانهای مختلف انسان (حتی موی و ناخن او) عاید میشوند و طرق تداوی آنها بیان میگردد، میتوان محتوای این قسمت کتاب را مواد درسی خاص پتا لوژی نامید. و این کتاب امراض مخصوص سر، مغز، عصب، چشم، بینی، گوش، گلو، شکم، دندان، قلب، معده، جگر و کرده به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرند و طرق درمان هر یک نشان داده میشود.

کتاب چهارم به امراض عمومی ارگانیزم انسان از قبیل تب، امراض استخوان، علل پیدایش و طرق تداوی آنها و نیز به تسمم از رهگذر استعمال انواع ادویه و طرق درمان و جلوگیری از آن اختصاص داده شده و ضمناً انواع امراض ساری چون چیچک، سرخکان، جذام، طاعون، و با (کولرا) مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس توصیه او هنگامیکه سنگ کرده به مثانه برسد باید عملیه جراحی صورت گیرد.

در کتاب پنجم «القانون» تأثیر داروهای ترکیبی بر ارگانیزم انسان و اصول ساختن و بکار بردن آنها بیان میشود. این بخش کاملاً به فارمکولوژی اختصاص دارد. ابن سینا در مورد مرض و پیدایش

تا زمان ابن سینا دانشمندان یونان باستان چون سقراط، جالینوس و دانشمندان قرون وسطای شرق محمد بن زکریای رازی در طبابت شهرت فراوان داشتند، ابن سینا در کتاب معروف خود «القانون

فی الطب» که خود مشتمل بر پنج کتابست، افکار و نظریات آنها را در پرتو تجارب خویش مورد بررسی و تحقیق قرار داد و در زمینه آموزش اورگانیزم انسان یک سلسله معلومات جدیدی بیان داشت که تا آن زمان برای جهان دانش نا شناخته بود.

«القانون» اثر کلاسیک علم طب در قرون وسطی است. طی این کتاب تعلیمات پیشا هنگام این ساحت دانش راه انکشاف می پیماید و افتخارهای نوینی در برابر آن گشوده میشود. ملاحظاتی ابن سینا در باره امراض گوناگون و مشوره‌های که در مورد تداوی برخی رنجوریها میدهد حتی همین اکنون در دهه هفتم قرن بیستم نیز که مرحله اوج و تکامل بی نظیر علم طب و دیگر علوم میباشد تا حدود قابل ملاحظه‌ای ارزش و اهمیت خویش را حفظ نموده است.

مؤلف در قسمت اول این اثر (کتاب اول) ضمن شرح اساسات نظری موضوع و وظایف طب تصنیف این علم و توضیح متودهای آن، پیرامون علل پیدایش انواع بیماریها طرق حفظ صحت و سلامت انسان و تشریح انا تومی او طی مباحث جالب مختصر اما پر محتوی، معلومات میدهد.

اندیشه‌های ابن سینا در اطراف تحلیل ارتباط حالات روانی با حوادث جسمانی، روابط و تأثیر متقابل پسیکولوژی با فیزیولوژی و نیز نظریات او در باره نقش ورزش و تربیه بدن در حفظ صحت و سلامت انسان، نشاندهنده این حقیقت است که وی در تحلیل و درک تکامل

ارگانیزم انسان چقدر از پندارگرایی بدور و در جستجوی واقعیت بوده است، چنانچه امراض را با بررسی شرایط عینی که خود موجب بروز رنجوری میگردد، تصنیف میکند و بر همین اساس اصول تداوی هر مرض را تعیین مینماید. این اصول وی کاملاً بر اساس تحقیقات تجربی و معلومات تجربی اساسگذاری شده اند.

ابن سینا ضمن رد نظریات آنانی که روابط علمی پدیده‌ها را رد میکنند چنین گفته بود:

«هر چیز با پی بردن به علل آن و هر گاه چنین عللی داشته باشد با بقیه در صفحه ۵۷

آن و نیز در تشخیص و تداوی آن «تر مینیسیم» را اساس قرار میدهد: هر مرض را در حال ارتباط با عوامل نظیر محیط، شرایط تغذیه، خصوصیت های بدن و مناسبت ارگانیزم انسان با عوامل بیرونی، بر اساس سیستم معینی بررسی میکند.

بعقیده ابن سینا در تشخیص و شناخت هر مرض درک همه جا نبه شرایط عینی اهمیت بزرگ دارد. او مفکوره خود را در باره «حیوانات بس کوچک» غیر قابل رویت با چشم که از طریق انواع عوامل طبیعی چون آب، هوا و غیره باعث انتشار انواع بیماریها میگرددند بجلومیراند و بدین ترتیب هشتصد سال پیشتر از «پاستور» نظریه پیدایش امراض ساری توسط میکروبها را اساسی میگذارد و بدینوسیله بکشف مهمی دست می یابد (۱).

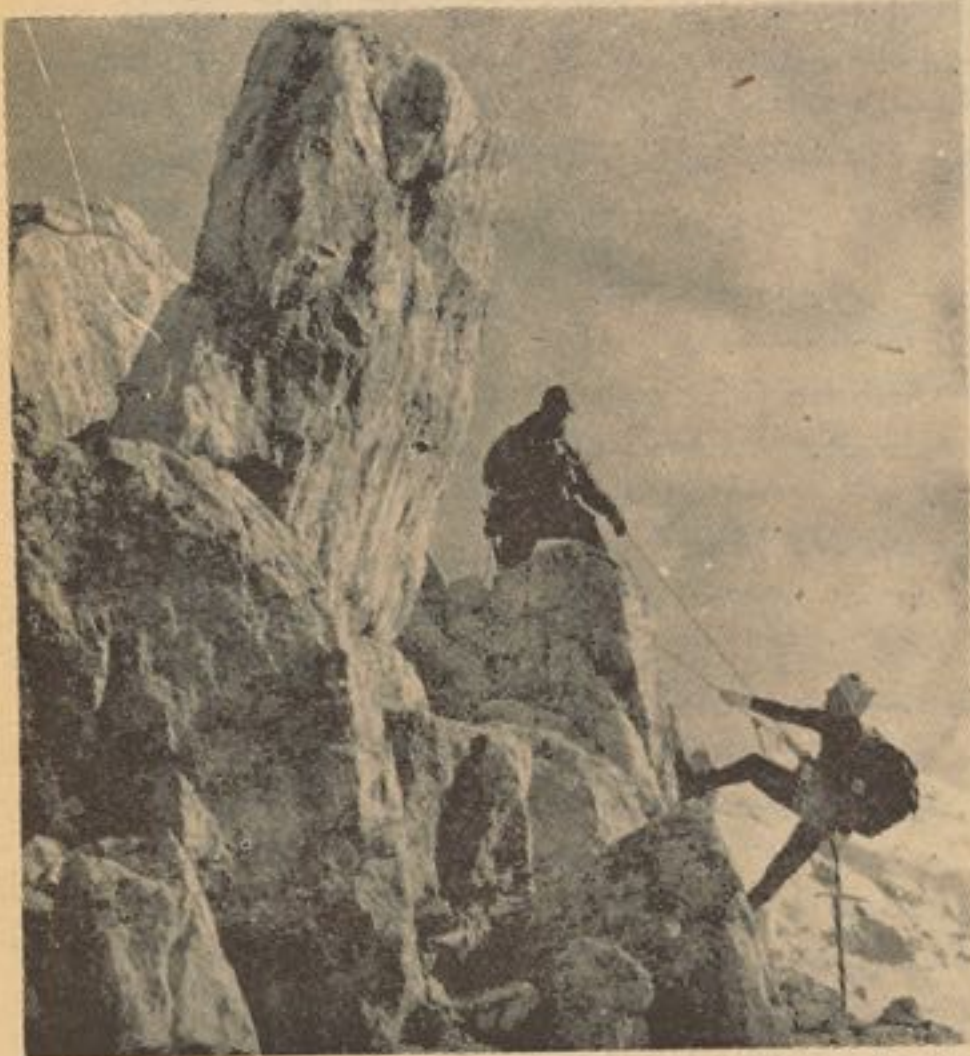
(۱) اوز بیک سویت انسیکلو پدیه سی ذیل آرتیکل ابن سینا..



کوهنوردی

از ورزشی پراز مخا طره است که در سراسر جهان طرفداران زیاد دارد.

این ورزش که در پرو گرام های اکثر مراکز تحصیلی جهان گنجانیده شده عده زیادی از جوانان نیرومند را بخود جلب کرده است. این عده ورزشکاران بیشتر علاقمندی به صعود بر قله های



دارند که قبلا هیچ کوهنوردی در آن راه نیافته باشد.

از پر حادثه ترین کوهنوردی میتوان از تاریخ کوهنوردی به قله ای ایو رست که بلندترین قله ای جهان است و در همالیا در شمال هند موقعیت دارد یادآور شد که از اولین اقدام برای فتح آن فجایی با آمد و سرانجام توسط کوهنوردان شجاع فتح گردید.

تورنمنت باسکتبال در هفته قبل: تورنمنت بزرگ با سکتبال به استراک دوازده تیم ورزشی در جمنازیوم پو هنتون کابل افتتاح گردیده را پور مفصل در شماره آینده خدمت خواننده گان ارجمند این صفحه تقدیم خواهد شد.

سکی روی یخ

یکی از بازی هاییکه در زمستان ورزشکاران زیادی را در اروپا بخود مصروف داشته و علاقمندان زیادی دارد سکی روی یخ است که این ورزش را از سنین خوردی آموخته و به تمرین آن میپردازند و وقتی هم که یخ طبیعی موجود نباشد مواضع مشخص و معینی برای این بازی اعمار گردیده که توسط وسایل تخنیکی در سطح آن یخ مصنوعی را بوجود آورده به تمرین این بازی میپردازند و هم مسابقات بزرگی ازین بازی در گرم ترین موسم سال برپا شده و عده ای زیادی از جوانان ورزشکار اروپا و امریکا را بخود مشغول نگه میدارد.



هاکی

یکی از تماشایی ترین ورزش‌ها که در سراسر جهان علاقمندان زیادی نیز دارد هاکی است که در کشورهای نیز نسبت به بسیاری از رشته‌های ورزشی علاقمند دارد و بهترین تیم‌ها را در گذشته درین رشته داشته ایم. ولی درین او آخر کمتر به آن ورزش شکاران علاقمندی نشان داده و چند تیمی هم که داریم به قدرت تیم‌های گذشته نیستند.

گرچه این ورزش تنها در میان طبقه ذکور کشور ما رواج دارد و ما هم عادت کرده ایم که وقتی از هاکی نام برده میشود مردها در مقابل چشمان ما نمایان میشوند ولی در کشور های دیگر این بازی مختص به مردان نموده و در میان زنان نیز نفوذ کرده و امروز عده زیادی از ورزشکاران زن باین ورزش علاقمند شده اند چنانکه در عکس مشاهده مینمائید.



پیری مانع تمرین

ورزش نه میشود

بعضی اشخاص به این عقیده اند که ورزش تنها برای جوانان است و تنها این طبقه میتواند به ورزش سروکار داشته باشد و تنها رشته های از ورزش را پسران و اطفال باید بخود اختصاص بدهند که فشار زیادی بر پیکر شخصی ورزش شکار وارد نگردد.



اما دیده میشود که امروز پسر مشقت ترین ورزش ها را حتی پسران نیز تمرین مینمایند در عکس پسر مردی به مشاهده میرسد که با وجود کبر سن باز هم به ریلی که يك نوع از ورزش های ثقیل است اشتغال داشته و در مرحله ای قرار دارد که میخواهد نتیجه ای خوبی از مسابقه خویش بدست آرد زیرا او خواسته قدرت نمایی کند.

چهره‌های ورزشی

بناغلی (بابی) در میان فوتبالیست های خوب ولایت کندهار یکی هم بناغلی بابی است که از اولین روز شمولیتش به تیم جوانان قندهار آوازه خوبی کسب کرده و هستند تعداد زیادی از علاقمندان فوتبال در آن ولایت که این ورزش شکار را با آینده درخشانش پیشبینی میکنند و پیشرفت چشمگیری را در ورزش این جوان می بینند.



بیغله مکی سلیمی:

یکتن از دختران پر آوازه دوورزش باسکتبال لیسه رابعه بلخی است، بیغله مکی که هنوز در صنف دهم آن لیسه مشغول تحصیل است با آنکه چندان از تمرینش نمی گذرد با آنهم خوب درخشیده و با نیرو و توانایی بازی میکند.

بیغله مکی عقیده دارد که پشت کار و صبر و حوصله از صفاتیست که هر قدر ورزشکار از آن برخوردار باشد، کم است.



بناغلی (بابی)

در مسیر تاریخ

(دودمان شنسبانیه بامیان)

سه مرحله است، و نذر در حوزه سرخاب واقع شده و سرخاب همان دریای تاله و برفسک است که در دوشی پادریای اندراب می پیوندد. بامیان در پرتوی مساعی دورمان هائیکه در آنجا حکومت کردند از لحاظ مظاهر مدنی شهرت جهان شمول داشت. زحمات این دودمان در معماری بامیان و انکشاف و حدود و گور آن زمینه را برای شهرت هر چه بیشتر و بلند تر این ولایت بیکین و دنباله دار بود. و در واقعیت امر اسباب تعالی را درین شهر گرد آوری و تأمین نمود که مادرین مقاله یکی از آن دودمان های مشهور را مورد مطالعه قرار میدهم. اما نکته نامند که این ولایت که نمونه روشنی از عمرانات و تمدن در قلب افغانستان بشمار میرفت. بدست چنگیز بین سالهای ۶۱۸ و ۶۱۹ ویران گردیده هستی خود را از دست داد و این ویرانی بحدی ریشه دار بود که تا امروز بصورت درست جبران نگردیده است.

بحث مختصی گذر شده پیرامون جغرافیای تاریخی بامیان جهت روشن شدن موقف این ولایت و تفصیل او از نظر سوق الجیشی تجاری و سیاسی به ولایات شیبیر ماحولش صورت گرفت. و حالاً در قبایل دودمان آن شنسب در بامیان و سلاطینیکه ازین مرکز بریک قسمت افغانستان فرمان رانند بحث خود را دنبال میکنیم تا با در نظر داشتن موقعیت جغرافیای این ولایت و توضیح آن در افغانستان قرون وسطی گردید. زیرا تاریخ بر مبنای علت و معلول در قید زمان و مکان استوار است. بنابراین تعیین زمان و مکان مشخص شدن مکان را میکند و اگر زمان و مکان در تحلیل حوادث تاریخی مجهول باشد نمیتوان آن تحلیل را تاریخی دانست و بایست در ردیف افسانه قرار گیرد.

۱- ملك فخرالدین مسعود بامیانی : سوختن غزنه بدست علاءالدین جهان سوز در سال های ۵۴۵-۵۴۷ و ۵۵۰ که سال اول الذکر موثق تریه نظر میرسد وین چیسده شدن بساط سیطره آن ناصراغزنین و حوالی آن، زمینه را برای تشکیل دولت شنسبانیه بامیان مساعد گردانید. جهان سوز بعد از آنکه از انجام این مامول فارغ گردید. امور بامیان را برای برادر بزرگ خود که مادرش از کینزک ترک بود تفویض نمود. ملك فخرالدین پس از سنه که سال ۵۴۵ هجری بود بنام ملك فخرالدین بامیانی موسس سلاطین شنسبانیه بامیان معروف گردید، و اینکه چرا با وجود کبر سن و بزرگی که نسبت به برادران داشت حایز مقام رفیعی نگردیده و برادریکه فرورز کوه چلوس کسره نتوانست. مسئله ایست روشن که آن در نظر گرفتن برتری نژاد سبزوآرگان غوری از جانب مادر بود که منتهای راج جوزجانی در طبقات ناصری (جلدیک ص ۲۸۴ طبع کابل) پیرامون این مسئله روشنی انداخته، موضوع را چنین واضح میسازد که چون ملك فخرالدین از قادر سلاطین نبود او را به تخت ممالک غور جای ندادند بودند، بسبب آنکه پنج برادر هم از مادر هم از پدر شنسبانی بودند، و ملك الجبال محمد که بغزنی شهادت یافت از زن دیگر بود که خادمه مادر سلاطین بود و ملك فخرالدین مسعود از کینزک ترک بود.

ملك فخرالدین مسعود زمانیکه شالوده سلطنت را در بامیان پیروزی کرد، قناعتش به آنچه که در حیطه تصرف او بود حاصل نشد. بنابراین به لشکر کشی در بلاد تخارستان و بدخشان اقدام نمود و در اندک مدت تا حدود شغنان و درواز چلو رفت و دامنه فتوحاتش تا ناحیه و خشی که در ناحیه ماورالنهر بود، گسترش یافت.

پس از آنکه سلطان سیف الدین محمد بن علاءالدین جهان سوز که بعد از فوت پدر خود سر بر آرای سلطنت فیروز کوه شده بود، داعی اجل را لبیک گفت، امور سلطنت غور به سلطانان غیاث الدین و مغفالدین تعلق گرفت ملك فخرالدین که نیل باین مقام را آرزو

ولایت بامیان چندین شهر آباد داشت که امروز تعیین محل آن پراگماتیست سخت دشوار و بزرگ. (یا قوت حموی) قبل از حمله مغل از بامیان دیدن کرده و نگاشته است که آنجا بیت خانه ایست بسیار بلند بر ستونهای استوار و در آن شکل همه پرندگان که خداوند آفریده است نقش گردیده و بر سطح کوه دو بت بزرگ از پائین تا قله کوه کتده سسده است که یکی را سرخ بد (بو دانی سرخ) و دیگری خنک (بودانی خاکستری) مینامند که آثار ادر تمام جهان هستانیست. (قزوینی) جغرافیا نگار معروف، از خانه زرین بامیان و دو مجسمه بودا سخن رانده و معاین زبیری را در حوالی آن و انمود میسازد. (ولسترنج) مستشرق معروف غرب در جغرافیای تاریخی ممالک خلافت شرقی (ص ۴۴۵ ترجمه محمود عرفان) راجع به بامیان بحث مفصلی دارد که استناد به آن بحث ما را بطویل میکشاند. (ابن بطوطه) بلخ را از راه بامیان و غرجهستان به عزم هرات ترک گفته است (ص ۲۸۹ جلد یک سفرنامه).

بنابه تصریح گردیزی (زین الاخبار ص) و تاریخ سیستان (ص ۲۱۶ طبع بهسار) یعقوب لیث صفار از راه بامیان به بلخ حمله ور شده در سال ۲۵۶ نوشاد را خراب کرد. و میتورسکی در تعلیقات حدود العالم (ص ۱۸۱) ترجمه پوهاند میر حسین شاه) تصریح میکند که نیزک با دلیسی اموال زینت دار خود را از راه بامیان بدوشی فرستاد و این وضع مسلماً زمانی بوقع پیوست که نیزک تصمیم علیه قتیبه اتخاذ کرده و حکام تخارستان علیه آن بسیج نموده بود. و ازین واقعه چنین مطلب استنباط میگردد که بامیان در حین هجوم اعراب راهی بود که مدافعین آریانا از آن استفاده میکردند. در نزد بعضی مورخان عرب بامیان وابسته به تخارستان علیا بود. نویسنده گمنام (حدود العالم) معتقد است که بامیان شهرتست میان گوزگان و حدود خراسان و گشت و برز زیاد داشته و پادشاه آن شیر نامیده میشود و دو بت سنگی در آن وجود دارد که یکی را (سرخ بت) و دیگری را (خنک بت) خوانند (ص ۳۹۱ حدود العالم ترجمه میر حسین شاه).

از خلال تحقیقات مورخان و مستشرقان روشن میگردد که بامیان روزی بنا بامهیت خود محل شرب سکه های بعضی امرا بوده است که از آن جمله سکه های که در بامیان شرب شده فعلاً در موزه های جهان موجود است. که سکه های (دیودادیان بلخ) از جانب (وسم) شناخته شده است. جغرافیه نگاران فاصله بامیان را از شهر های ماحولش این طور تعیین کرده اند که : فاصله بین بلخ و بامیان ده منزل و فاصله بین بامیان و غزله هشت منزل. و بقول (اصطخری) از بلخ تا اندر ۶ مرحله و از آنجا تا گاه (کهی) یک منزل و از آنجا تا بامیان

را در سال ۲۱۵ (خسته آلف درهم) نوشته است، و اصطخری در ممالک و ممالک (ص ۲۹ طبع لیدن) فرمان روایان آنرا بنام شیر بامیان مینگارد. مولف کتاب فضایل بلخ (ص ۱۵ طبع تهران) بنای نخستین بامیان را به عاد که وجود افسانوی دارد، نسبت میدهد. و حمد الله مستوفی در زنده القلوب (ص ۱۹۰ طبع تهران) موقعیت آنرا در اقلیم چهارم قرار میدهد، اما این خلدون در مقدمه معروف خود (ص ۱۲۱ جلد اقلیم تهران) برخلاف (مستوفی) بامیان را از مربوطات بلخ دانسته و در نواحی اقلیم سوم قلمداد میکند و ضمناً معتقد است که بامیان در جانب شرقی بلاد غور واقع بوده و از پیششای خراسان بشمار میرود. با میان در آوان بعد از اسلام که افغانستان در اوج عظمت و فراخی خود قرار داشت، جلال و جبروت چشم گیری را نصیب گردیده بود. که این مقام شامخ ناشی از اهمیت مرکزی آن وهم وابسته به ارزش راهی بود که صفحات جنوب هندو کش و غزنی و از راه غرجهستان به مرو ورود و از مسیر پنجاب به سرزمین شکوه مند بلخ، وصل میکرد. که سکه بامیان در دامان آن بسط یافته است نظر بعضی جغرافیای نگاران را از لحاظ ثروت هائیکه در قلب آن جاداشته است بخود معطوف کرده بود. محمد بن نجیب بکران در جهان نامه (ص ۵۸ طبع امین دیاجی، تهران) این کوه را که بالغلب طن همسان هندو کش است. ستایش نموده، کوهی پر ثروت و تفره خیز معرفی مینماید. نویسنده مزبور تذکر میدهد که این کوه نام مشخص نداشته و در هر ولایت نام جداگانه و علیحده بخود میگردد. ابن حوقل (سورة الارض ص ۱۶۶ طبع تهران) بامیان را از شهر های کم اهمیت خراسان شمرده است. لیکن این کم اهمیتی را بایست نسبت به اهمیت شایع های بزرگی دانست که عظمت شان در خراسان از هر لحاظ تلالو کرده بود.

وسعت بامیان در نظر جغرافیای نگار مذکور به اندازه یک سوم بلخ است. در حالیکه (اصطخری) وسعت آنرا باندازه نصف بلخ و انمود میکند. بامیان از نظر نویسندگان ممالک الممالک، شهری بدون بار و دارد که بر فراز تپه ای اعمار شده بود که در نواحی آن رودی بزرگ جریان داشت که این شهر را نهایت خرم و شاداب گردانیده به غرجهستان سرازیر می شد.

مقدسی مورخ معروف عرب از شهری بنام (مدینه اللحم) در بامیان نام برده که موقعیت واقعی آن بر ما معلوم نیست. وی در باره شهر مزبور گوید که یکی از بنادر خراسان و خزاین سند است. سرمای سخت و یسرف بسیار دارد. از محسناتش آنکه کبک و عقرب در آنجا زیست. مسجد جامع در داخل شهر و بازارها در حومه آن واقع است و خود شی چهار دروازه دارد. علی رغم آن در قرن چهارم

بامیان یکی از ولایات معروف و تاریخی کشور ماست که در قلب این سرزمین باستانی بسط یافته است و دارای مناظر زیبای تاریخی است. بامیان محصور به کوه شامخ و پر پرف هندو کش غربی و کوه با پایوده، آب و هوای آن در تابستان معتدل و در زمستان سرد است و پرف بسیاری درین ولایت خیلی زیاد میباشد. وجه تسمیه بامیان :

بامیان در ادبیات پهلوی بنام (بامیکان) یاد شده، باستان شناسان فیلسوفی خصوصاً پروفیسور هاکن، را عقیده بر آنست که : حرف (ک) در دوره تازه تری به (ی) تبدیل گردیده و اسم بامیان از آن تشکیل شده است، و در ماخذ چینی نیز از بامیان نام برده شده که در ضبط آن خیلی معروف است که عبارتند از: (فان- یز- نا) و (فان - یان) که صورت تلفظ ضبط اخیر بشکل موجوده نام بامیان (بام - یان) نزدیکتر است.

شهرت بامیان بیشتر مرهون مظاهر هنری صنعتی و مذهبی بوده و آثار پر عظمت آن زمینه را برای شهرت جهانی این ولا مساعد نموده است. چون این ساحه مدت هشت قرن یکی از مجلل ترین کانون های بودایی آسیای میانه و یکی از کانون های مذهبی پیش از اسلام افغانستان محسوب میشد. لذا اهمیت تاریخی آن در پیرامون حرایات اخیر بیشتر از همه تلالو کرد. اما این شهرت تاریخی که تنها مبنی بر موقعیت بامیان استوار است که در فاصله ۲۴ کیلومتری شمال غرب کابل روی معبر کاروان روی قدیمی واقع بوده و نواحی باختر را به گاسپسا ارتباط میدهد. بلکه موجودیت مجسمه های ۵۳ متری و ۳۵ متری بودا که هر دو ۴۰۰ متر از یک دیگر فاصله دارند. قابل اهمیت میباشد و ساختن این مجسمه ها را وجود دیوار کبیر سنگی سبب گردیده که از اختلاط سنگریزه و گل در عهد سوم جیولوجیکی تشکیل گردیده است.

بامیان بین خطوط ۶۷ درجه، ۲۹ دقیقه و ۴۱ گانه طول البلد شرقی و ۳۴ درجه، ۳۳ دقیقه و ۲۲ گانه عرض البلد شمالی با ارتفاع ۳۰۰۰ متر از سطح بحر موقعیت داشته و بنا به عقیده، موسیوفوشه «روی معبر مهمی قرار داشت که از وسط امپراتوری کوشانی میگشت و معبر مقدس بشمار میرفت و اکنون نیز یکی از مناطق عمده توریستی در افغانستان محسوب میشود. (ص ۷۵ جلد ۴ دائرة المعارف افغانستان)

بامیان در تاریخ بعد از اسلام افغانستان دارای شهرت بوده و نویسندگان ممالک الممالک در آثار بزرگ و پراچ خویش از آن نام برده و مظاهر و خصوصیت جمال مدنی و طبیعی و تاریخی آنرا مورد مطالعه و بر رسی قرار داده اند.

(این خبر داد به) در الممالک الممالک (ص ۳۷ طبع لیدن) خراج سالانه بامیان

افسانه کیبل هوگ

محصول کمپنی برادران وارنر
بطریقه (۳۵) ملیمتر تکنی کالر. محل
نمایش سینما پارك .
برودیسر و دایرکتر: سم پکن پا.
نویسنده: جان کراون فورد -
ادموندینی .
متصدی کمره: لوسین بالاد .
ترتیب و تروین: فرانک سانت لیو.
موزیک: هری گولد سمث .

باشرکت :
جاسو روبردز - ستیلاستیونس -
دواید وارنر وعده بی دیگر ...
در لابلای فلم افسانه - داستان
ویاچشمه کیبل هوگ غالباً ضمن
یک داستان فلمی ، بمو ضاعاتی
برمیخوریم که برای ما بیگانه نبوده
وانگیزه پذیرش را درازهان جان

میدهد. چه بارها از ملنگهای پلنگ
صفت، علمای بی عمل وغیره داستان
هایی شنیده و پیرامون آنها ضرب-
المثل هایی داشته ایم .
درطول ادوار گذشته کسانی بوده
وهمین حالا بعضاً هم درقید حیات
اندکه بمنظور گول زدن مردم
وسو استفاده از بی آلاشی اطرافیان
بعناوین مختلفی ظاهر شده بانوشتن

تعویذ و طومار پول بدست آورده اند
ویا اینکه خودرا قصیده خوان ویا
حکیم باشی جلوه داده باچند کلمه
آبدار، دار وندار ساده دلانرا بیغما
برده اند. ولی دیگر اکنون باتحول
برق آسای جوامع بشری همه در
تشریک مساعی بی دست بهم داده
ویا خاسته اند تاباین ریا کاران
مجال بیشتر نداده باشند تا بازم
به چپاول خودها ادامه دهند .

فلم افسانه کیبل هوگ که درنیمه
راه فلم ، داستان را ازین نوع
انتقادات دلچسپ و دلچسپ تر
میسازد، درواقع از برخورد های
دوفلسفه متضاد کمیدی به میان
آورده شده است که ازیکطرف ذوق
همگانی داشته واز جانبی هم یک
واقعیت را بطور نسبی در ذهن
تماشاچی جانشین میسازد .

قصه :

کیبل هوگ مردیست تنها و بی
مدد. که بایگانه مرکب، یکطرف آب
و یک میل تفنگ او پیاسانهای
سوزانرا پشت سر میگذارد تا خودش
را بمحلی برساند که از شربیکاری
نجات یابد .

او دربیابان مورد حمله رهنزان
قرار میگیرد، فریادهایش بی اثر
میمانند و داشته هایش را از دست
میدهد .

پس از چند روز سفر بدون آب
و غذا به محل مرطوبی میرسد
و بادستهایش ، چاهی در آن منطقه
حفر میکند که پسانها از فروش
مقداری آب چیری کوچکی برایش
درست کرده، بشهرمیرود تا مقداری
پول بدست آرد که بتواند این منطقه
را سر سبز سازد .

سر انجام با نك مرکزی مبلغ
یکصد دالر بوی طور قرضه داده
واومیتواند باخاطر آسوده در کنار
چشمه اش زندگی نوینی را پیریزی
کند .

درین میان بامسافری «کشیش» -
داوید وارنر» که با هم سرنوشت
بقیه درصفحه ۶۰



چهارپسر امروز

خوانندگان عزیز

(بخاطر ثروت) فوتو رومان تازه ای است که از این هفته آغاز می یابد، امید داریم مورد علاقه تان قرار بگیرد و باز امید ما اینست که فوتو رومان گذشته مورد توجه تان قرار گرفته و موجب سرگرمی شمارا فراهم آورد باشد:



شکستم داری، مری کم عشق خوش چارس نیستی

برعکس من همیشه خوش جانم



در بک ایامم لوکیت، چهار جوان به بازی قطعه صورت اند

چهار غلام

سه غرض



توسط عجبی بازی کری، من بیسود سخی کرم کربانم



خوبی خوب، تر و آقا خوش طالع هستی!

میخواهی بری؟ نایب شده

درت میوهی خفینا در بازی است، نور آلف و محمدتی کری

این چه بچه‌های گنجی؟ در برکت پهل هم نداری. روزی هم رفتی.



تو باید مراد بریت کار بیداشی.



کارهای ما لانه در میان صد فرزندت؟ سبابتو در دست عزیز من تنه این نفر کرده ام. اما جهت سیاحت کار دارد روزی هم برم خسته نموده است.



شکلیه چیزی نمونده! حلالی نمونده عزیز صد فرزندت و بزرگتری باقی نمونده تا من است که در اینجا آسوده زندگی کنم.

در منزل جان طوره میرسد.



در حال حاضر به این چیزها فکر نمی. تو میرانی مدتی با من در اینجا زندگی کنی. البته غذا را با دوستان صرف خواهیم کرد. واقعا که تو خیلی مهربان هستی.



مسلو حاد که کار اجتناب نمکنی. زرقا دردی. با برکت هم عمل برشت. بدتر از آنهایی است چون این کار را میکنند!



میروزیمیم از قره‌با، او هم ساد است، نه برادر منه خود را دارد و خیلی تر و تمه است این در فرقیست ما رو که شخصی بنیر سازی و عبت بنیر فروشی دارد. او بی اندازه. فصلال و به کارهای خوبی معرفت دارد.



جان طوره «به دوستی منسوب». و زندگی و چار مشکلات خود بگویم. تو مرا گفت کردی. «میروزیمیم شکل تراصل ساخته میبازد. نام مغز می است. او کیست؟»

مسابقه عمومی

مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

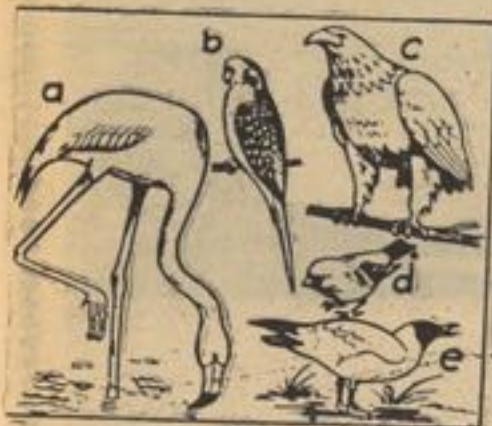
- ۱- شهری در شرق کشور این یکی بندر است در غرب مملکت -
- ۲- عددیست - تکرار حرفی - دوثلث بقا - خود ش است - از ضمائر -
- ۳- و سیله نقلیه در تعمیر های مرتفع - باگاو جنگ میکنند - دام موش
- ۴- بیننده - عددیست - امر رفتن - در آن آب جریان دارد - پیراهن در
- پنبتو - ۵- از جبو بات - یکنوع دانه زینتی - زیرابام - ۶- تکرار
- حرفی - امروز پنبتو - ضد خشک نصف کشمکش در وازه دهن - حرف
- نهی دزی - ۷- به ناز و نعمت زیستن - کوچک يك ستاره هالیود - رفیق تیر
- ۸- خود است - فلز سرخ - اول شب - ۹- غلام - رفیق پشتو - از
- لسانهای کشور - از آلات باغبانی - ۱۰- آدم پسر حرف لنا و
- صفت وسط چوکی - بی سواد ندارد - ۱۱- میم نامرتب - در سر است -
- بعضی کلاه دارند - ۱۲- کم قیمت - معنای دوا فروشی میدهد اما عموماً
- ازین کلمه استفادہ نمیشود - پرنده سیاه - ۱۳- چهره و صورت - مگس
- (پنبتو) ضمیری در پنبتو - تکرار حرفی
- ۱۴- نمیشود - نصفش روز نیست و نصفش ماه کوچک است - چه کس؟
- ۱۵- تارک دنیا - دشت ناتمام - اصطلاحی در شطرنج - آب دارد - از
- دوهای یونانی - ۱۶- بعد از نهم مربوط به یاسمن - ناخن کشیدن -
- ۱۷- يك پنبتو - درنده - پهلوا نسدیوار - جمع متکلم - ۱۸- جمع
- شکاری - اثری از وکتور هوگو .

هنر پیشه شناسی



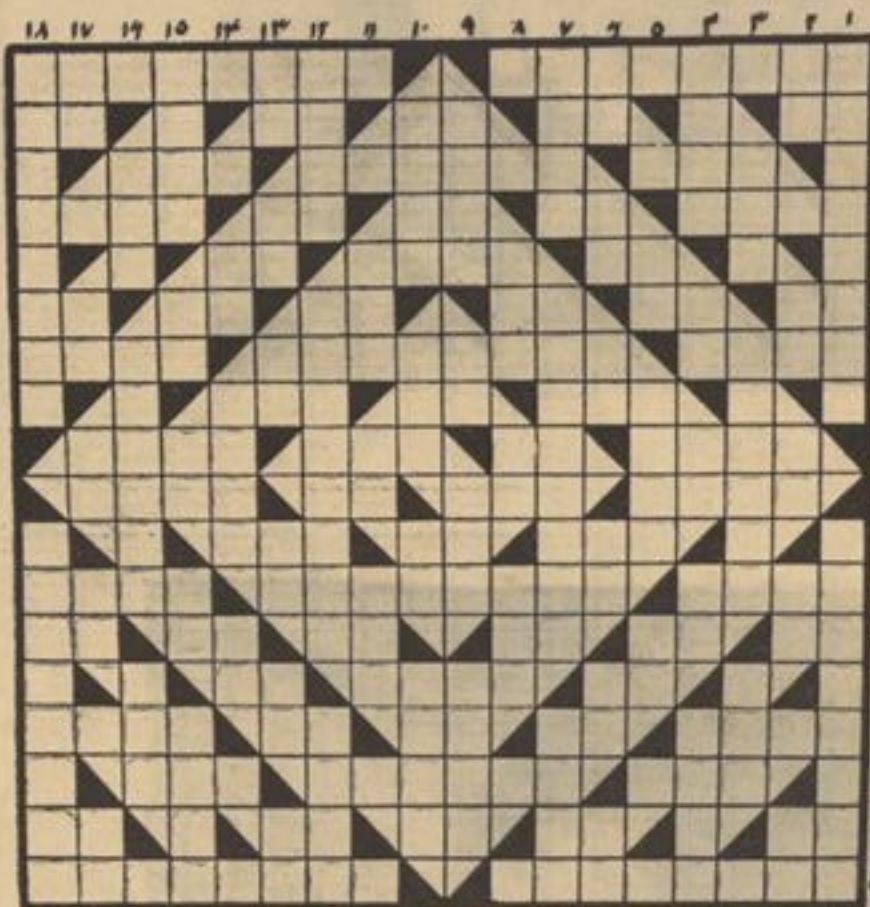
به این چهره ها نگاه کنید حتماً چند نفر از آنها را می شناسید، آنها هنرپیشه های مشهور سینمای غرب اند اگر به شناختن شان موفق شدید نام آنها را برای ما بنویسید!

پرنده شناسی



در کلیشه رسم پنج پرنده را
را مشاهده میکنید اگر اندک معلوماتی
راجع به پرندگان داشته باشید حتماً
این هارا شناخته اید، در آنصورت
نام چهار تای آنها را برای ما بنویسید.

بسیار تکرار شد - اسپ پنبتو - از حالات دریا - (الروپی) - دیروز
دیشب - ۷- انگور نارسیده - از خواننده های هندی - خواننده فقید
کشور - ۸- از اعضای جهاز هاضمه حرف نفی است در عربی - حرف
افسوس - ۹- شکر - تکرارش چاه مقدس است - دام خراب - شب مانده
۱۰- چند قبر - ماهی شمسی - يك خارجی - نامعلوم - ۱۱- يك کلمه
بی معنی - میگوید برو - تازیانه شرعی ۱۲- آله دوخت - هنر پیشه ای از
سینمای هند - از ولسوالی های شمال ۱۳- نصف نام معشوقه مجنون
عریان - آخر زمان و مکان را می رساند حرف ندا - زیاد نیست - روز اردو
۱۴- همیشه پنبتو - اصطلاحی برای شله گی - از من عربی - ۱۵- صاحب
- سبک ناقص - تکرارش دانه قیمتی است - حرفی در آلمانی - امروز نیست
۱۶- معاونت - از ملایک است - مردم يك سر ز مین - ۱۷- علم ناقص
حرف نفی دزی سرو پای نمند خودش - من وتو ۱۸- آهنگ است حرفی
که دارد - کشور مغول .



طرح از : صالح محمد کهسار

عمودی

- ۱- فلمی باشکرت راجش کهنه (بدون قسمت اول) از فلم های هندی
- است ۲- صد هزار - حرف اشا ره سر و پای برف - يك عدد - نوک است
- سرن دارد ۳- ظلم پراگنده - جمع عارض - از ژنبر میگیرند - ۴- این
- هم يك فلم هندیست - مرطوب است از اعداد - دریای عربی - از فصول
- چاوگانه ۵- موجود افسانه ای - دست آموز - ورقه که به بانگ میدهند
- و پول میگیرند - مرکز يك کشو اروپایی این عدد .



هشت اختلاف

این دو تصویر که ظاهراً با هم مشابه‌اند در حقیقت در هشت مورد باید یکدیگر اختلاف دارند اختلافات را پیدا کنید!

مسئله شطرنج

در این مساله طبق معمول سفید بازی را شروع میکند و در دو حرکت سیاه را مات مینماید کلید حل مساله را که عبارت از حرکت اول سفید است برای ما بنویسید!



قطعاتی از همین شماره



در کلیشه قسمتها بی از مضامین مختلف همین شماره را بنظر شما میرسانیم آیا میتوانید صفحه هر کدام از بریده‌ها را پیدا کنید.

مسئله ریاضی

آنچه را که در اینجا به لباس معما می‌آورم و از شما میخواهم که آنرا توضیح نماهید در سال ۱۹۳۲ اتفاق افتاد، من دریکی از روزهای

آن سال بخانه دوستی رفتم، ضمن صحبت دوست من گفت:

من برابری بادو رقم سمت راست سال تولد من است!

بدرکلان او که این حرف را شنید اظهار کرد که سن من هم برابر

بادو رقم سمت راست سال تولد

من میباشد، من و دوستم از این

حرف تعجب کردیم چون درینصورت

باید پدر کلان و نواسه هم عمر می‌بودند و لی بعداً متوجه شدیم

که ادعای پدر کلان عین حقیقت است نظر شما در این باره چیست؟



HORSE-BRAND-SOCKS.

باپوشیدن جورابهای لیا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



جوراب پلاستیکی پستانگ

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.

برای دو نفر کما نیکه موفق به محل جدول میشود بهکم تره یک سبت جوراب

اسپ نشان و پنجه جوراب بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.



آیا میشناسید؟

این عکس قسمتی از بدن یک تن از ستاره های سینمای ایتالیا را نشان میدهد، این ستاره بقدری مشهور است که توضیح زیادتر در باره او بی مورد است و شما حتماً باید نگاه

به نیمه صورت او موفق میشوید که او را بشناسید، ضمناً بیاد داشته باشید که گردن بند او که در عکس دیده میشود مدتی قبل پسرفت رسید!

بدتر از مرگ

بقیه صفحه ۲۹

گریح پیش رفت و تانزدیکی حوض بنه اطراف خود توجه زیادی نشان نداد. آنجا دونفر بالباسهای مسخره بی که در برداشتند، باهم مصروف مناقشه بودند و گاه گاه بطور ساختگی بهمدیگر حمله میکردند. ناکسوس بدایدن این صحنه تاب نیاورده فریاد زد: - من باین ها پول میدهم که درست و حسابی یک مجادله را انجام بدهند نه اینکه شطرنج بازی کنند.

آنوقت دوحریف بحملات جدی آغاز کردند و صحنه بی از دود خورد های فلم های اول فلین را باشمشیر های آخته زنده کردند. زدوخورد گنان پشت کوچها میرفتند، دوی میزهای برآمدند و بازپائین می شدند و لسی درهمه حال چکاچاک شمشیرهایشان همچنان آور بود و پارچه مومی را که روی لباس شان قرار داشت ماهرانه میدرید و در جزخوانی میکردند. ناکسوس بازوی فلپیا را بسوی خود کشیده گفت: «حالا درست شد.» درهمین حین دوئل کننده بی که نیم تنه آبی داشت، با سرعت یک حمله شدید حریف خود را در کرده خودش دست به حمله زد. وقتی جانب مقابل حمله او را نفی کرد، حمله کننده این بار شمشیر خود را بسوی فلپیا حواله نمود گریح خود را میان آنها انگزیده فلپیا را بشدت گنار زد و شمشیر روی دست او نشسته سوزنی چون فروربدن سوزن ایجاد کرد و قسمتی از استین پیراهن او را قطع نمود و خون از زخم دستش بیرون زد.

درینوقت ناکسوس بسوی مردنیم تنه آبی روان شده و میگفت: «تو دیوانه هستی، دیوانه» فلپیا فریاد زد: «خیر، خیر» گریح دراین موقع درفاصله آنها وارد شمشیردار قرار داشت بزخم دستش که اینک خون بیشتری از آن جاری بود، نگاه میکرد. مردنیم تنه آبی که رنگش مثل مرده پریده بود، تجمع گنان گفت: - فکر میکردم نونک شمشیرها با دکه راهبری محفوظ شده است.

این را گفته روی زمین خم شد و چند لحظه بایک دکه کوچک راهبری در دست بلند شد و مرتباً سوگند میخورد که دیگر چنین حادثه بی تکرار نخواهد شد. گریح گفت: - ولی اکنون که واقع شده است. دوئل را قطع کنید بس است چه من پیراهن دیگری ندارم.

فلپیا بسوی گریح رفته و گفت: اینطرف بیاتازخمت رابه بندم. ناکسوس بانهایت خستگی روی کوچ فروغلطید و به تماشای رقص پوسه که درعین نواختن فلوت با ۴ نفرخواجچه حرمرسا دانس میکرد، مشغول شد و درهمان حال گفت: «مشکرکم جان، تمام سرموقع رسیدی» بعد سر برداشته در حالی که انعکاس نگاه گریح را از زیر ماسک جستجو میکرد، گفت: «بالماسکه خوبی است، نه جان؟»

گریح جواب داد: «خیلی عالی است.» ناکسوس دوباره به پشتی تکیه داد و به تماشای پوسه و رقص خواججه گان سرگرم شد. حال مطلوبی نداشت.

فلپیا از دست گریح گرفته بسوی دهلیز روانه شد. تا بلوهای جاندار ونوس و سایر ارباب انواع باردیگر جلب توجه کرد و فلپیا گفت: «بعد از نیمه شب این نمایش عالیتر و جذابتر خواهند شد.» فلپیا با آن لباس خیال انگیز و رقصان ازینسو و آنسوی شان رقص گنان می گذشتند.

گریح با قدمهای خسته دنبال فلپیا روان بود و یک لحظه فکر کرد که در چنین موقعیتی

از بر جستگی های حیاتی اسلام

در خورتوجه است که وسعت نگاه و ادب دید این آئین بحدی است که پیامبر اسلام در سرمایش خود دو ست داشتن را تنها در مورد افراد مسلمان مختص نکرده بلکه آن را شامل افراد غیر مسلمان نیز ساخته است که ما از آن به کلمه (مردم) یاد کردیم نه به کلمه (مسلمان).

این طرز نگاه جهانی و وسیع اسلام، زاده این اساس است که رسالت اسلام، رسالتی است انسانی و جهانی، و قاصدی است سعادت بخش، برای همه انسانها.

خداوند جهان آفرین با این ارشاد بظا هر موجز، ولی پر معنی و ژرف خطاب به پیامبر بزرگ و اوپسینش میفرماید: «تورا جز نجات بخش و عامل خوشبختی و رحمت، برای کافه جهانیان نفرستاده ام.»

این بیان مختصر با ما فهمیم گسترده و عمیق معنای خود، انداز نظر ناپیدا کردن اسلام را در مورد تصمیم پروگرام های اصلاحی و زندگی آفرینش، و روشن و روشنتر میسازد و چنان تصریح مینماید که اسلام برای آلیات جهانی بودن و انسانی بودن نشی خواهان خوشبختی کسلی ای و یا طبقه ای بخصوص نیست، بلکه پیام آور صدیق آن همه را از کران تا کران مورد نظر داشته و بر روی وظیفه آسانی ای که دارد بمنظور تا میسر اسباب سعادت کلیه انسانها مساعی میکند. خویش را بخرج داده و در هیچکس نه شرایطی و در هیچ محیط اجتماعی، تشکیل و احمیت ناپود خواهد ساخت.

بقیه صفحه ۵

جنگ های او در عهد رسول خدا ((ص))

ضرب المثل میان مردم گردید. خالد (رض) با درایت و ابتکاری که داشت در یک روز که عدد قشون اسلام کم و از رومیان زیاد است و پیش از اینکه متوجه خسایر سنگین شود عقب نشینی خود را مصلحت میدید و تاختم همان روز پیکار را با دشمن ادامه داد، زمانیکه، شب فرا رسید و روشنی روز به تاریکی مبدل شد و هر دو سپاه تساهل فردا صبح سلاح شانرا بزمین گذاشتند.

خالد (رض) درین شب پلان و نقشه جدیدی را که بواسطه آن عساکر کم مسلمین را از شر سپاهیان بسیار روم نجات دهد طرح کرد و کردای همان روز وقت صبح نظام سپاه را تغییر دادن آنانرا که بجانب راست بودند به طرف چپ و آن دسته سپاه را که بطرف چپ بودند جانب است بصورت منظم استاد کرد و عده زیادی از سپاه را در صف دراز عمودی اخذ موقع داده به آنها آموخت که از عقب گرد و غبار را بسوا بالا کنند

بناحیه تراس خالی و خاموش بود، بار، میزها و بیست رقص خالی خالی بود. تنها روشنی اندکی از چراغهای پائین محوطه تراس و این نور می بخشید. گریح با قدرت بیشتر به آن محوطه نزدیک میرفت که ناگهان بجای خود ایستاده برگشت. از جانب راست خودش حرکتی احساس کرده بود. نگاهسی به جوانب خود افکند. حوری دوم (پیا) آنجا مانند شبحی در مقابل او دیده میشد.

گریح صد ابر آورد: - پیا، این چه وضعی است، چه واقع شده است؟

پیامرگانهای خود را بهم زده و همینکه خواست دهانش را برای فریاد باز کند، گریح با سرعت برگشت ولی قدری دیر شده بود. که مشغول رقصیدن بودند، او را با خود بردند.

ضرب المثل میان مردم گردید. خالد (رض) با درایت و ابتکاری که داشت در یک روز که عدد قشون اسلام کم و از رومیان زیاد است و پیش از اینکه متوجه خسایر سنگین شود عقب نشینی خود را مصلحت میدید و تاختم همان روز پیکار را با دشمن ادامه داد، زمانیکه، شب فرا رسید و روشنی روز به تاریکی مبدل شد و هر دو سپاه تساهل فردا صبح سلاح شانرا بزمین گذاشتند.

بقیه صفحه ۵

از فلپیا، ناکسوس، رقصان و حتی خودش نفرت دارد. خود را در وضع بد و مشکلی میدید و اینک به آخر سالون رسیده بودند. نگاهی به پشت سر خود افکند. رقصان ایستاده و تا بلوهای ظاهرا جاندار غیر متحرک به نظرش آمد. فکر کرد خیلی دلش میخواهد تن تنها علیه تمام این نوع پارتیها، تروتمندان یورپ و مظاهری ازین قبیل، به جنگ، حتی علیه ناکسوس نیز از این مجادله دست نکشد.

ولی خیلی زود این اندیشه را از ذهن خود بیرون راند و به دنبال فلپیا داخل اناسی اوشد و تماشا کرد که چگونه فلپیا اول دستهای خود را شست و بعد دست او را از خون پاک کرد و باند داری زخم دست او را ماهرانه چسباند.

فلپیا برسبیل سپاس گفت: - عین این حادثه شاید نصیب من بود. و گاش اگر اینطور میشد.

گریح گفت: - امشب شوهرت رول سلطان را بازی میکند و تو هم همسرا هستی پس همسر یک سلطان نباید آسان مجروح شود و یک حادثه او را از پا در آورد.

ولی این یک حادثه نبود، جان - قبول میکنی؟

مگر تو قبول نداری؟ خودت که آنجا بودی.

فلپیا در حالیکه می لرزید، گفت: - جان بمن گوش بده. من امشب، به آن ماده احتیاج دارم تا چارم یک مقدار بگیرم. چکنم؟ دستهایش را ممتسانه بسوی گریح دراز کرد، ادامه داد: این مارگون، یسکی کجا رفته چطور پیدایش کنم؟

گریح با سرطوری جواب داد که نمیداند و فلپیا دوباره به التماس شروع کرد: - گریح، چه میشود. خواهش میکنم عزیزم چه میشود.

با تمام خونسردی و وجود آتش امروزش در آغوش جان فرورفت. جان در حالیکه قلبا مایل نبود او را، این ونوس زنده را از خود دور کند، از بازوان او گرفته نگاش داد و تقریباً فریاد زد:

- دیوانه شده بی فلپیا؟ او را از خود دور کرد. فلپیا روی یک کوچ سیاه و دراز در هم پیچید و نیمه بی از تن و بدن سیمینش در اثر گزش لباس، بیرون افتاد. اینک او زیباترین، خواستنی ترین و جالب ترین حالت یک زن را ارائه میکرد. گریح فریاد زد:

- خودت را ببوشان، اگر آن گوریل در ینوقت وارد شود چه خواهد گفت؟

وقتی دید فلپیا حرکتی نشان نمیدهد، دست پیش برد و با دامن پیراهن، آن وجود خیره کننده و سرسام آور را پوشید و فلپیا ناله گنان گفت:

- گفتی دیوانه هستی؟ آری طبع دیوانه ام. نه هیروئین و نه هیچ مرد با قدرتی از عهد من برآمده نمیتواند.

- ناکسوس؟ مگر او مرد قدرتمندی نیست؟ زن نگاهی به گریح افکند. خواست توضیحی بدهد اما از شدت غیظ خاموش ماند فقط گفت: «احمق، زود برو بیرون از اینجا.»

گریح خارج شد. ناکسوس هنوز روی همان کوچ افتاده و بانگهای خالی مردنواح سالون و تماشا میکرد. بالای سر او قبلا یک قندیل بزرگ روشن بود که اینک خاموش بنظر می آمد ولی رنگ شب را بخود گرفته در آن ستاره هاجشک میزدند. گریح بطرف زینه بی که به تراس میرفت، حرکت کرد.

خدمات صحیحی ...

وزارت صحیحی که عبارت از سهیل انگاری و بی مبالائی دا کتران در مراکز صحیحی است که با تاسف باید یاد آور شد اندکی صحیحیت کنیم آنها این است که اکثر کسانیکه در مراکز صحیحی کار میکنند بدون در نظر داشت منافع ملی و سر ما یه ملی ، کارهای میکنند که نه تنها وزارت صحیحی را مایوس می سازد بلکه بعضی از موسسات را نیز دلسرد می گر دانند .

مثلا از موترها طوری استفاد می برند که یک مو تر بیش از دو یا سه سال دیگر از کار بیفتند بدون آنکه حتی در همین مدت دو یا سه سال بدرد بیشتر از دو یا سه نفر مستحق خورده باشد و یا در حالیکه همه مراکز صحیحی دارای یخچال ها میباشد باز هم به کرات دیده شده که واکسین ها دواهای دیگر را بدون آنکه نقصش دران متصور باشد در یخچال نگذاشته و آنرا فاسد ساخته اند .

که با تا سف باید گفت که همه مشکلات را میتوان حل کرد و لسی وقتی حسن ملی مرده باشد وجدان مسنگی را کشته باشند با اینگونه اشخاص چگو نه میشود رفتار کرد . با آنها امید است با همکاری وزارت اطلاعات و کلتور مخصوصاً از حریق رادیو بتوانیم مردم را بمرکز صحیحی جلب نمایم تا از یکطرف جلو امراض گرفته شده و از جا نی ذهنیت مردم روشن گردد . که درین امر نه تنها اطلاعات و کلتور بلکه همه اشخاص چیز فهم و طیفه دارند نامردم را ز هنمایی صحیحی نمایند و آنها را از فواید مراکز صحیحی مطلع سازند .

بقیه صفحه ۴۲

وزن طفل ...

خواهد بود . بطوریکه در پایان سال اول وزن کودکان صرف نظر از وزن تولد تقریباً به یکدیگر رسیده و در حد ۹ تا ۱۰ کیلو گرام خواهد بود . کودکی که هنگام تولد سبکتر به دنیا آمد سریعتر رشد مینماید و به اینقسم در پایان سال اول بسیاری کودکانی که هنگام تولد سنگین وزن تر بودند ، میریزند .

طرز معرفی ...

احوالپرسی پیر هیزید لازم نیست که چندین مرتبه بگوئید خدا حافظ، بامان خدا ، به خدا میسپار مت و امثال اینها یا اینکه هنگام ورود به مجلس چندین مرتبه از یک شخص بپرسید حال شما چطور است . خوب هستید چه حال دارید و ازین قبیل جملات .

پس آداب معاشرت حکم میکند که یکمرتبه سلام ، یکمرتبه احوال پرسی و یکمرتبه خدا حافظ کافیست .

ملالی هما (فضلیار)

بقیه صفحه ۴۳

بیشتر مطالعه ...

ضمن مطالعه فرصت فکر کردن بخود بدهید ، تا بهره بیشتری از کتاب ببرید .

سعی کنید کتابخانه کوچکی ، از کتاب های سودمند و مفید در خانه تان تهیه کنید ، نکته دیگری که به اشتیاق شما به مطالعه می افزاید تر تیب دادن دفترچه کوچکی است که در آن نام کتاب های را که خوانده اید با نام نویسنده و تاریخ مطالعه آن یاد داشت کنید هر قدر بر نوشته های دفتری افزوده شود اشتیاق شما برای مطالعه بیشتر خواهد گردید . هر کتاب مفهومی دارد و بمنظوری نوشته شده است بکشید آنرا درک کنید .

برای اینکه مفهوم کتاب را خوبتر دریابید بهتر است آنرا دو بار مطالعه کنید .

بهترین وقت برای مطالعه کتاب اوایل صبح است ، بخصوص اگر شما خانم خانه داری هستید و تمام وقت تان صرف امور منزل تر بیه اطفال و ... است بهتر است خود را عادت بدهید که صبح و قتر از خواب بر خیزید و نیم ساعتی را به مطالعه کتاب بد لخواه خو یش بگذرانید آنوقت خواهید دید که در طول یکسال پیش از چهل کتاب سودمند و ارزنده خوانده اید .

طیب و فیلسوف بزرگ

۱- تندرستی ، به حالتی اطلاق میگردد که مزاج بدن انسان ، ترکیب و فعالیت در وضع کاملاً صحیح و سالم قرار داشته باشد .

۲- رنجوری حالتی است که مخالف حالت قبل الذکر انسان است .

۳- بر اساس فکر جالینوس حالتی است که نه رنجوری است و نه تندرستی .

این سینا یاد آور میشود که باید اطبا ، فلسفه ، منطق و طبیعیات را فرا گیرند و ازین علوم بهره کافی اندوزند و باید عموماً از طبیعت شنا سان یاری جویند . طیب در مورد اینکه عناصر چهارگانه اندو بیش از چهار نیستند ، بدانشمندان طبیعت شناس باور داشته باشد!

دوتای عناصر خفیف و دوتای آنها ثقیل اند . عناصر خفیف آتش و هوا و عناصر ثقیل آب و خاکند .

ما در اینجا به محدودیت اندیشه های ابن سینا (از لحاظ تکامل تاریخی) بر میخوریم (مثلاً در مورد عناصر) ولی توصیه او درباره اینکه باید اطبا بشقوق گوناگون علوم طبیعی آشنا گردند و درین زمینه معلومات لازم بدست آورند ، بدون تردید تاکنون هم بحیث یک ضرورت باقی است (۵) .

توضیحات عمومی که ابن سینا در باره عصب ها میدهد ، تاکنون هم مورد دلچسپی اطبا قرار دارد: عصب ها دو نوع فایده دارند: فایده مستقیم مخصوص بخود و فایده بالو سیله مخصوص بخود . فایده مستقیم مخصوص بخود آنها عبارت ازین است که مغز توسط اعصاب به اعضای (بدن) حس و حرکت میدهد . فایده بالوسیله اعصاب اینست که گوشت بدن را سخت (وفشرده) میسازند و بدن را استحکام می بخشند . . . واضح است که اعصاب از مغز آغاز می یابند و پس

از انشمار به پوست بدن منتهی میگردند . . . مغز از دو جهت محل آغاز اعصابست ، برخی از آنها مستقیماً از مغز شروع میشوند .

بقیه در صفحه ۵۹

(۵) همانجا .

بی بردن به عمق آنها درک شده میتواند (۲) .

با در نظر داشت این گفته او تعریفی که از موضوع علم طب میدهد جدا قابل توجه است :

« ازین گفته که طب نظری و عملی است ، نباید مانند بسیاری از کسانیکه پیرامون این موضوع مشغول بحث اندچنین پنداشت که یک بخش طب عبارت از آموختن علم و نظریه ، بخش دیگر آن عبارت از پرداختن به کار های عملی میباشد بلکه بمطلب دیگری بی برد و آن اینکه هیچ یک از دو بخش طب ، چیزی جز علم نیست ، یک بخش آن عبارت از نظریه قواعد طبی بوده بخش دیگر به چگونه بودن و چگونگی اجرای کار های عملی اختصاص دارد ازینها بخش اول بنام علم یا نظریه و بخش دوم بنام عملیات یاد میشود ، (۳) .

این سینا به سه نوع طریق تداوی آشنا بود :

۱- تداوی از طریق خوردن غذا ، نوشیدن آب و دیگر مایعات ، استراحت و حرکت و مساعد بودن شرایط ماحول .

۲- استعمال دارو .

۳- تاثیر وارد کردن از طریق جراحی .

با در نظر داشت وضع بیمار میتوان این اصول سه گانه را یکجا بکار برد . و یا از هر کدام آن طور جداگانه استفاده کرد (۴) از نظر ابن سینا « صحت چنان حالتی است که در اثر آن اعضای بدن میتواند کار های درست و سالم انجام دهند ، و این تعریف بجایی است که هم اکنون نیز میتوان باوی همعقیده بود .

او در باره حالات بدن انسان چنین مینویسد :

« ... حالات بدن انسان بر سه گونه اند :

(۳) همانجا .
(۲) ابوعلی بن سینا ترجمه «القانون فی الطب» ، کتاب اول ، تاشکند ، ۱۹۵۴ ، ص ۵ .
(۴) ابراهیم مومنونف ، آثار منتخب بحث مربوط به ابن سینا ، جلد ۳ ، ص ۱۲۱ تاشکند ۱۹۷۲ .

روماتیزم یوه...

وی اود هغه په اثر دغه ناروغی منځ ته راځي .

د ناروغی شروع امکان لری چه سخته وی ، مگر په زیاترو مواردو کښی تیر ایستونکی دی . سړی په ابتدا کښی دستری یا احساس کوی اود هغه په تعقیب بی اشتها یی او دلکرتیا منځ ته راځی د تودوخی درجه ۳۷.۵ ده او ورو ورو د سختی تبی احساس کوی . وروسته مفصلونه درد او پرسوب پیدا کوی او حرکت یی خوږمن او محدود پیری . د مفاصلو پرسوب زیاتره په لاسونو کښی لیدل کیری .

د مفصلی پرسوب بل شکل چه زیاتره په ځوانانو خلکو کښی لیدل کیری ، مریوته زیان رسوی اود مزمن روماتیزم په خلاف په نارینه و کښی زیات لیدل کیری . شروع یی د مریو په وروستیو اود ملا په برخو کښی د درد سره یوځای وی . وزن کیری

او وړاندی خوا ته کږیدل درد وروستونکی دی . ورو ورو مری یو

بل سره نښلی او ټولی مری دیوی ټوټی په شکل گرځی په دی ډول چه سړی ځان نه سمولای اونه کږولای

دی او حتی خپل سرهم نشی پورته کولای . گواکی مری له غاړی څخه نیولی تر گنده پوری دوچ او یوه ټوټه لرگی په شکل اوښتی دی .

(آرتروز) لکه چه پخوا ویل شول دروماتیزم سره توپیر لری ځکه چه پرسوب نه لری . دغه حالت زیاتره له پنځوس کلنی څخه په هاخوا زږښت کښی لیدل کیری ، مگر د غلطی

تغذی اوزیاتی بی حرکتی په وجه په زلمیتوب کښی احساس کیری . ناروغی په ټولو بندونو کښی په دوه ډوله لیدل کیری : په لومړی حالت کښی عمومی وی او واره او غټ بندونه نیسی په دوهم حالت کښی یویا څو بندونه نیسی او

زیاتره دزنګنو گڼی اود ملاتیر مفصلونو ته زیان رسوی . په دغی ناروغی کښی لومړی دگڼی ددهوکی سر خړل کیری اوله منځه ځی اود دهوکی سر خپل شکل بدلوی اود دهوکی زیاتوالی پکښی پیدا کیری مخکښی ویل شول چه دغه بدلونونه د زږښت له امله دی او هماغه شان چه دانسان پوستکی زږیری بندونه او دهوکی هم د زږښت سره مخامخ کیری .

(آرتروز) ورو ورو وړاندی ځی اوله همدغه امله سړی د ناروغی په لومړیو وختو کښی نه ورته متوجه کیری .

شروع یی د مفصل د ټینګیدو سره ده او انسان احساس کوی چه په مفصلو کښی هغه پخوانی نرمی نشته حرکت او فعالیت ورو ورو دنارامی

او دستریا سبب کیری او درد منځ ته راځی . مگر داچه آیا دروماتیزم علاج

کولای شو ، په خواب کښی باید ویل شی چه که څه هم مونږ تراوسه پوری ددغو ناروغیو په اصلی علت

نه پوهیږو او حقیقتا دهغو معالجه نشو کولای ، مگر ددی قدرت لروچه له نوو دواگانو څخه په استفاده سره دهغو نښی او درد له منځه یوسو او له وړاندی تګ څخه یی مخنیوی وکړو

نن ورځ دهغو کسانو شمیر چه ددغی ناروغی به وجه یی ورسه اوله کاره پاتی کیری ، د پخوا په نسبت ډیر ځله لږ شویدی .

د مفصلی حاد روماتیزم ناروغی چه په ځوانانو کښی د زړه دناروغی اصلی علت دی ، دکور تیزون او پنسلین په وسیله معالجه کیدای شی اوله ناروغ څخه دکلکی څارنی اود ناروغی دپیا پیدا کیدو په وسیله یی دزیان خطر لږ شویدی . د مزمن

صحبت را چندر کمار

بیټا:

ستاره نهایت بردبار و خاموش طبیعت است که چون عروس ما حساب میشود دیگر چیز جز توصیف برایش ندارم .

وحیده رحمان :

دو شیرزه خوب - وقت شناس - سنگین و متین بوده و بهر کدام احترام می گذارد .

وحیده رحمان مرا همواره پرودکشن منیجر خطاب میکند بخاطر اینکه هر فلم را من مال خود دانسته حداظم علاقمندی خود را نسبت بان نشان میدهم و در کلیه معاملات پولی پرودیسوران دخالت کرده بهلو های اقتصادی آنرا تحلیل و بررسی میکنم و این امر سبب شده که اکثر ستارگان بمن خطاب بزنس مین کنند از بازی با وحیده رحمان در فلم ها همباز هایش خاطرات خوبی میگیرند زیرا او درغایت امر شریفانه و احترام کارانه پیش آمد میکند .

ممتاز :

در آغاز کار درهر کجا به ممتاز میگفتم که تو صاحب بینی بزرگ استی و علوتا در کارها دلچسپی

روماتیزم په تداوی کښی له زیاتو دواگانو لکه اسپرین ، د سرورزو دمالکو اود کور تیزون له مشتقاتو څخه استفاده کیری . په وروستیو کلو کښی ځینی نوری دوا گانې هم تر استفادی لاندی راغلی او گټوری نتیجی ور څخه اخیستلی شو پدی مثلا پنسیلامین اود سرطان په ضد دواگانی اودغزاز له (اولتراشونډ) یعنی د غبرنه د پوری څپو څخه استفاده هم د مزمن روماتیزم اوهم د (آرتروز) په تداویو کښی گټوره نتیجه ور کړیده فیزیو تراپی (دتودوخی په وسیله مساز او معالجه) او اوراتوپیدی (دهپوکو جراحی) هم ښه نتیجه ور کړید او نن ورځ دهپوکو د جراحیو په پرمختیا اود سلیکون له مادی څخه د مصنوعی مفصلو په استفادی سره دروماتیزم زیاتره ناروغان ژوند ته هیله من کیری .

از خود نشان نمیدهی ممکن نیست روزی بموفقیتی نایل ایسی ولی او زحمت کش و عرق ریزی و حوصله و ایشمه کرد تا اینکه او از نقش های کوچک و بی ارزش بسوی رول های ارزنده و مهم گام های فراخ برداشت و در قطار بازیگران موفق خود را جاه زد . ممتاز ستاره ایست یسکل و ساده که هیچگونه تفاخر و تبختر از او دیده نشده است در اولین فلمی که با او بازی کردم او را (مو سو) خطاب کردم که تا امروز این نام برایش باقی ماند ممتاز اگر قدری سکس جلوه میکند برای دفاع خود میگوید ما بخاطر کار چنین و چنان میکنیم و در کار اصلا نباید افاده فروش کرد او راستی ستاره خوب ایست که هر قدر با او بیشتر صحبت شود صمیمیت صحبت کننده نسبت باو اضافه تر میشود .

راکھی :

راکھی ستاره خو بیست ولی نهایت عصبانی مزاج است وقتی رشته اعصابش تکان خورد دیگر کنترل خود را از دست میدهد راکھی در بازی نقش های سنگینی و حساس استعداد فوق العاده دارد اما همین اعصابیت با موردو بیمار او برای داکتر و همباز هایش قابل تحمل نیست .

هیما مالتی :

در فلم های (تلاش - دهرتی - گنوار) قرار بود مقابل هیما مالتی باهر شوم ولی در هر بار امکانات میسر نمیشد تا آنکه یک روز خودنن مستقیما خواهش کرد که میخواهد فلمی با همبازی من تهیه کننم مقابلتا تقاضای او را رد نکردم و سر انجام در فلم (گورا و کالا) باهم یکجا ظاهر شدیم .

هیما مالتی دوشیزه خوب با ذوق و علاقمند بکار است بهه احترام می گذارد و چون هنوز گاملاء بخود مسلط نیست در بازی هایش قدری ضعف نمایان است ولی این خلا بزودی دوزندگی هنری او بر خواهد شد .

طبیب و فیلسوف بزرگ

و برخی هم از آن بخش مغز که از مغز دویده است ، آغاز میگردند. این سینا در دوران زندگی خود یا اتکا ، به این تحلیل به پرورش و تدوین اعصاب نیز اهمیت خاصی قایل میشود .

رهنمود های که در مورد استفاده از زالو ها بحیث یک وسیله تدوینی میدهد ، نشاندهنده ذکاوتند ، عقل رساد و سعیت معلومات این دانشمند متبحر است . مثلاً به توضیحات زیری توجه کنید :

«... برخی از زالو ها (جوکها) طبیعتاً ز هر ناک اند و از همین جهت دارای سر بزرگ ، رنگ سر مه ای مایل بسیا می و یا مایل به کبودی بوده ، مانند مار ماهی ... پر پشت خود دارای خطوط زنگاری میباشند . (از استعمال این زالو ها) و نیز از استعمال زالو هایی که دارای رنگ بو قلمون (سمیلیون) باشند ، باید خود داری صورت گیرد : تمام اینها ز هر ناک میباشند ، استعمال این زالو ها ، باعث پندیدگی ، بیپوشی ، خونریزی ، تب ، ضعف و پیدایش انواع جراحات نا مطلوب میگردد همچنان از استعمال زالو هایی که از آبهای کثیف لوش آلود بدست می آید ، خود داری شود . باید زالو های (مورد ضرورت) از آبهای پوشیده از علف و نیز از آبهای محل زندگی بقیه ها بدست آورده شود . بسختان کسانی که میگویند زالو های بدست آمده از آبهای محل تجمع بقیه ها بدست نباید از زش قایل شد .

باید زالو های (مورد استفاده) دارای رنگهای مختلف و بیشتر دارای رنگ آبی و پر پشت خود دارای دو خط پرنک زرنیخ باشند و یا زر نمای مایل به آبی و دوجانب آنها کلوله نما باشند . همچنان زالو های جگری رنگ ... و دارای سر نازک و کوچک شبیه دم موش خوبستند .

« زالو هایی که شکم سرخ و پشت کبود دارند و مخصوصاً زالو های که در آبهای جاری میزینند ، قابل استفاده هستند . زالو ها یک روز قبل از استعمال بدست آورده شده

و در صورت امکان برای ریختن آنچه در داخل آنهاست ... باستفراغ و از دار ساخته شوند . قبل از استعمال برای آنها کمی خون ..

گل آغا یوسف ...

با کار گردانی درامهای کجری قروت و آپارتمان اشخاص فعال تیاتر بوده اند در قسمت اکتوران نمی خواهیم یادی نماید فقط توضیح میدهیم (چیزی که عیانست چه حاجت به بیان است) - می توانید از یک یا چند نمایشنامه خوب که در سالهای اخیر روی استیج آمده باشد نام بگیرید و از ارزش کیفی هنری آنها دفاع نمایید ؟

- (مفتش) اثر گو گول که به کارگردانی احمد شاه علم بنمایش گذاشته شد نمونه یک درامه خوب به مفهوم واقعی آن است ، در مفتش گوگول تضاد های طبقاتی با شیوه طنز آمیز بشکل استادانه ارائه شده است ، عظمت این اثر مخصوصاً در این قسمت جلب توجه میکند که با وجود آنکه در یک مقطع خاص تاریخی زمان خود گوگول پرورده تحریر کرده است ، هنوز و تا صد هاسال بعد تازه است چالباست ، آموزنده است این اثر

بتوصیه شاعر و نایفه جهان ادبیات روسیه تزاری (پوشکین) توسط گوگول نوشته شده ، شاید هم از این نظر خیلی ارزشمند است که مفکوره یک شاعر بزرگ با قسد رت نویسنده ای یک نویسنده بزرگ دست بهم داده اثر بدیمی چون مفتش بوجود آمده و دایر گت و بازی های حساب شده کشور نیز توانست ارزش آن را به بیننده معرفی نماید .

هنوز هم حرفهای برای گفتن هست ولی می بینم که از چند لحظه قبل نوع پیتایی در حرکات « جیجو و فرانکوی » وطنی بیخشید هدف و روشن محسوس است ، علتش را می پرسم و در یک کلام جواب میدهند که وقت ما تمام شده است .

از جانب ژوندون و خوانندگان از نزد شان تشکر میکنم .

در حالیکه فکر میکنم پر گوی و پرسش های حساب شده میسوزد طنزهای آینده شان در پروگرام نمایش رادوی نگرود .

میکردم و در خواستی و اگذاری نقشی داد یکی از نمایشنامه ها برای خودم بنمودم ، ولی این موقع بر ایسم داده نمیشد ، تا اینکه تصادفاً پای یکی از ممثلان شکست ، من به جای او استخدام شدم و تا حال ماندم ، البته اکنون چنین شرایطی کمتر وجود دارد و یا اصلاً ندارد ، ولی وقتی موضوع گسترش ساحه تیاتر در ولایات کشور و

استفاده از ظرفیت ها و استعداد های تازه بمیان می آید نباید اجازه داده شود که یکبار دیگر چنین جریانی تکرار گردد . - اگر تصمیم گرفته شود که ممثل خوب ، دایر گت خوب و دراماتیسست خوب کشور ما برای سال ۱۳۵۲ انتخاب گردد با توجه به حجم کار و کیفیت و ارزش هنری آن شما بچه کسانی رای میدید ؟

اگر رشن و عزیزالله هدف : ما فکر میکنیم وقتی صحبت از کارگران سال ، اکتور سال آواز خوان سال ، کمپوزیتور سال و درامه نویس سال بمیان می آید ، مساله ازین قرار است که چه کسی چقدر در طول سال گذشته فعالیت هنری داشته است ، ممکن است هنرمند مقتدر و توانایی که ارزش کار های هنری اش دو سه لهای گذشته به مراتب افزون تر بود در جریان اسال کمتر کار های هنری را ارائه داشته باشد ، با این حساب با حفظ مقام ارجمندش ممکن است یکی از شما بدانید که در طول گذشته فعالیت هنری داشته است جای او را بگیرد .

در طول سال گذشته سید مقدس نگاه با نوشتن دو درام (کجری قروت) و (پرچیره) دایر نمودن نمایشگاه نقاشی ، بازی کردن نقشهای مختلف در درامه های کجری قروت و پرچیره ، هنر مندی درامه نویس فعال بوده است ، همچنان بناغلی حمید جلیا با کار گردانی (هر که اول برد خانه نبرد) و کمیدی (عزیزم) و بازی نقش در همین

درام و همچنان استاد بیسند با دایر گت (پرچیره) و بازی کردن در درام (هر که اول برد خانه نبرد) و بناغلی ستار جفایی

روزبرگشتگی لاله کو

گفتم : حق دارین که جگر خون باشین والله مام جگر خون شدم . اما ازی جگر خون نی تان چه بدست تان میا به مسلما که هیچ پس هیچ خوده جگر خون نکرین . دگه که بازار میرفتین بسیار احتیاط کنین . گفتم : بی دگه بازار تعمیر م معفا میدم که بازار رفتن سر مه نمیره چرا هر دفعه که بازار میرم حتما جگر خون میشم . گفتم : خدا دگه اوناره انصاف پنه لاله کو ! ما به اجازی تان رخصت میشم . گفتم : برو الله یازت اما بسیار احتیاط کنی .

خندیدم و گفتم بچشم احتیاط میکنم از : احمد نحو ث (زلمی)

حرفش را قطع نمود ما چرا ره بر ش گفتم اول خو هیچ اعتبار نمیکرد بعد از آن که مطمئن شد دروغ نمیکم رفتم بخاری زهرم روشن کدو کالای دیگمه بر م آورد مه در پهلوی بخاری نشسته به تبیل نمودن لباس خود شروع کردم که گل پری جان دخترک ناز دایم آمده گفت : بیسه بته گدانه نان و آبی میبرم .

دست به جیب و اسکت پرده دیدم از پول ها اثری نیست فهمیدم که در همان بیرو بار سئو پس غم پو لبهای مه هم خوردند . دگه زمین جایم نمیداد و با خود عهد نمودم که دگه از خانه بیرون نمی روم . لاله کو گفت : (خو اینا لی بگو که جگر خون باشم تیا شم ؟

« مالیدن گل و یا خون به محل استعمال ، زالو هارا به دندان گرفتن تشویق میکند . هرگاه بخواهند زالو های پرورده را از بدن جدا سازند ، بر آنها مقداری نمک ، یا خاکستر ، یا خاکستر کناپ (کنوچه) یا سوخته اسفنج و یا پشم پشاش میدهند . هرگاه جربان بسته نشود ، بر محل نصب حیوان مقداری ما زوی سوختانده شده ، چونه آبر سیده ، یا خاکستر یا سفال خوب کوبیده شده و یا یکی از مواد ضد جریان خون پاشیده میشود . باید برای استعمال زالو ها قبلا (بدقت) آمادگی گرفت ... » (۶)

کتاب « القانون ... » این سینا قطع نظر از سادگی ، عادی بودن و بعضاً سطحی بودن برخی مطالب ، سرچشمه دانش ، گنجینه علم طب و مجموعه افکار و نظریات و آموزش های متکی به بر خورد واقعیتها با جهان و طبیعت میباشد و همانطوریکه قبلا یاد آور شدیم در طول بیش از ششصد سال بحیث مهمترین منبع علمی در دسترس اطبا قرار داشت و طی قرون وسطی نه تنها در شرق بلکه در پوهنتونهای کشور های غربی نیز بحیث یگانه منبع این علم مورد استفاده دانشجویان قرار گرفته بود .

ابوعلی بن سینا با تعمیم تجارب خویش در ساحه طب و دیگر علوم عصر خود ، با دست آورد های کاملاً نوین خویش در ساحه تفکر و اندیشه انسانی و با تبخیری همتای خود در تشخیص و تدوین انواع رنجوریها چون طبیعی بزرگ عرض وجود کرد و با آموزشهای پربنوع خویش قرنهای شرق و غرب را تحت سیطره قرار داد و اکنون هم جهان دانش از تابش اندیشه های پرفروغ وی بهره ور است و بعد ازین نیز بهره ور خواهد بود .

(ادامه دارد)

(۶) ابو علی بن سینا ، ترجمه « القانون فی الطب » کتاب اول ، تاشکند ۱۹۵۴ ص ۴۱۴ .

افسانه گیبیل هوک

مشترک دارند باین تفاوت که «مسافر لباس کشیشی بتن داشته و میخواید ازین طریق امرارمعیشتم نماید ولی کیبیل هوک ازین وسیله هم محروم است ، آشنا میشود ، بعدها بکمک هم‌سئورانرا ترتیب داده والی مرگ کیبیل هوک که مدت اضافه ازسه سال وشش ماه را احتوا میکند درحمان صحرا زندگی مینمایند .

درچند کیلو متری آندو، شهر کوچکی است که در آن خانمی «ستیلاستیونس» مصروف بدکارگی است وازینکه ازتنهایی رنج میبرد خواسته تا آندو خنه یسی کسب وبکالیفرنیا سفر نماید. کیبیل هوک نیز بعداً یکی ازمشتریانوی میشود ولی ازآنجاییکه سکنه این شهرهمه مردم متدینی میباشند جبراً خانم را ازشهر اخراج و اوهم با کشیش و کیبیل هوک موقتاً میبوندند .

همینکه درآخرفلم «ستیلاستیو- نسن» که میخواید خانم مرد ثروتمندی شود، وبه آرزوی خود نایل میآید و به سواری موتر دیداری از دوست قدیمی اش «کیبیل» بعمل می‌آورد. موتر ازروی پاهای کیبیل هوک عبور نموده و متعاقباً بحیات وی خاتمه میدهد. واین قسمت پایان فلم است .

چگونگی فلم :-

فلم داستان کیبیل هوک که دو ساعت تمام، تماشاچی را مصروف نگه‌میدارد فلمیست که در زمان تهیه شدنش ازفلم های پرآوازه‌بی بوده و عاید کافی نیرا نصیب سازنده اش ساخته است، چنانچه تاهنوز که پرنت آن کهنه مینماید، هرگاه در بازار های خارجی موقع نمایش یابد میتواند تعداد زیادی از تماشاچیانرا بسینما بکشاند .

این فلم برای تماشاچیان ما نیز از نگاه محتوی آن بیگانه جلوه نمیکند. دایرکتر فلم «سمپکن پا» خواسته تافلش را گذشته ازینکه بشکل فلمهای «وسترن» عرضه دارد تا حدی بلباس انتقادی نیز که از آن صحنه های کیککی تراوش کند ، آراسته سازد، و رویهمرفته بخواسته اش البته «بادرنظر داشت زمان و مکان» توفیقی هم همراه دارد، مگر هرگاه درین هنگام کسی بچنین بدیده

سازیها دست بزند مسلماً هم وقت خودوهم بیننده گانش را ازینسکه موضوع آن پوشیده شده است بهدر تلف خواهد ساخت ، زیرا سینمای امروزه همگام باهمه پیشرفتهای نسل بشر قلم برمیدارد.

دایر کتر درتجویز ولایت صحنه‌های جالب البته به پیروی از مکتب برخی از درامه نویسان جشن های «دای نیشس» که انتقادات رادرقالب خنده برخ مردم میکشیدند موفق بوده وتوانسته است صحنه (رفتن کشیش را بمنزل خانمیکه «فرنگ» یکی از دبستانش فوت نموده و میخواید با استفاده از نام کشیشی بود نش باوی همبستر شود» را طور جالبی تجسم بخشد، ولی فراموش نموده است که در فلما «گنتی نیوتی - اداه» درهمورد امریست ضروری که نباید بی اهمیت تلقی شود. چه در صحنه قبل همین کشیش هنگامیکه از زینه پایین می افتد کلاهش را فراموش میکند مگر درصحنه‌ها بعد هنگامیکه بمنزل خانم ماتم‌دار، داخل میشود بازهم کلاهش را بسر دارد؟

همچنان اضافه از چهار روز تشکی ، قهرمان فلمش را چنان بزانو مینشانند که دیگر یارای حرکت ندارد، ولی درین میان هرگز از نخوردن غذا شکایت نکرده وهمچنان هفته هازا آنهم دربیابانی بدون غذا سپری مینماید (۱) .

ازین هم که بگذریم، بدست آوردن چوب وغیره در هنگام قبل از بشهر رفتن کیبیل هوک که اطراف چاه را پوشانیده و خانه کوچکی میسازد آنهم دربیابانی، چگونه امکان پذیر خواهد بود ؟

از آنجاییکه فلم ویا هنر بازتابی واقعیت است بهتر دیده میشود که در تهیه آن قدمهایی سنجیده وحسابی برداشت تا اگر نمایشگر واقعیت نباشد از واقعیت فاصله هم نگیرد. رویهم رفته هرگاه داستان کیبیل هوک را بعنوان یک فانتیزی بپذیریم فلم از نگاه جملات و ترتیب صحنه بندی که باتمثیل عالی و موسیقی پرکیف آمیزش یافته است، فلمیست دلچسپ وتفریحی ، که میتواند وسیله برای رفع خستگی تماشاچیان گردد .

لوبشین هنرمند محبوب

باشد تابواند خودرا نجات بدهد ولی وقتی که خطر جستجو کردن فاشیست هردو را تهدید میکند آنها با هم دوست میشوند ودر اخیر عاشق همدیگر میشوند . فاشیست ها که ردیای آنها را پیدا کرده اند به تعقیب آنها می پردازند در آخر فلم که خطر هردو جوان را تهدید میکند . ایوان خودرا بکشتن میدهد تا دختررا از جنگال فاشیست هانجات داده زمین فرار او را فراهم کند .

مهمترین نقشی را که لوبشین بازی کرده در فلم شمشر و سپر میباشد، درین فلم لوبشین در نقش آبل (الکساندر بیلوف به سه چرمی هانس و لیس) ظاهر شد. این فلم در سه قسمت تهیه شده بود . در فلم میدان سرخ اونقش کمیسار آمیلین

را بالاتر از عالی بازی کرد و بعد از فلم منولوک یک قدم دیگر بسوی شهرت و محبوبیت برداشت آخرین فلم اوتاحال فلمی است بنام «زندگی من» که از روی اثر معروف چخوف تهیه شده است . درین فلم نقش میخائیل راتبیه کندگان فلم در نظر داشتند به سه اسماک نتوسکی هیروی فلم ها مهلت بدهند ولی بعدتر فیصله شد رای گیری صورت گیرد تا تماشاچیان خودشان آرنیستی را برای این نقش انتخاب کنند .

وقتی که نتیجه رای گیری معلوم شد همه بظرفداری لوبشین نظر داده بودند او این نقش را واقعاً عالی بازی کرد و به کار دیگر قدرت اکت و تمثیل وفانتیزی خودرا اجرای نقش هاناب گردانید .



دودمان

از آنکه در میدان نبرد برسد. سریلدوز والی هرات، یکی از متحدینش را سلطان غیاث‌الدین باسقبالش کسب کرد. ملک فخرالدین از مشاهده این حال غنا اختیار راز دست داده مجبور به عقب نشینی شد . اما سلطانان جسوروی را تعقیب نموده سرانجام بدست آوردند . لیکن برخلاف آنچه گمان میرفت از نهایت ادب در مقابل صم خود استفاده کرده اورا گرامی داشتند و او را بر تخت سلطنت فیروز کوه جلوس داده خورشان در مقابل از نهایت ادب در مقابل صم خود استفاده کرده اودر نهایت احترام استاندند . ایسن حرکات را جریان داده و غرض رهایی ازین لحن زار شرمندگی ، بر برادرزاده های خود در غضب شده آنها را نامزدا گفت دال بر اینکه ایشان با چنین حرکات احترام آمیز او را مورد استیضا واهانت قرار میدهند . اما سلطانان دست رد برین انتقاد زده وبیشتر ابراز انقیاد کردند. بنابراین ملک فخرالدین قهرآمیز فیروز کوه را به قصد بامیان ترک گفته وتا آخرین رمق بر برادر زاده های خود مشفق و وفادار باقی ماند .

داشته و خودرا نسبت به برادرزاده هاستحق تر میدید، از کسب قدرت سلطانان مسزبور در غضب شده عجالتا با قماج والی بلخ ویلدوز والی هرات، علیه برادر زاده های خود طرح اتحاد را ریخت . وبانها تعهد کرد که بعد از امور غور بوی تعلق گرفته ونواحی منسوب به خراسان ایشانرا باشد .

روی این منظور ملک فخرالدین سپاه مجبزی راتعبیه نموده از بامیان به عزم جنگ با برادرزاده هاجانب غور راقصد نمود. اما قبل

یاد داشت :- همچنانیکه در گذشته از نارسایی ها و طرز کار سینما ها بعضاً یاد آور میشدیم، بی‌جانیست تا از تحول اخیر سینما پارک از نگاه تنظیم ونظافت که وجهی بهتر گرفته است نیز یاد بعمل آریم .

دوره خبری

سخی انتظار

غار غری

یو واری غاړه غری را شته
شنه په خندا شه دکلو ارمانجن یمه

د مینی آغاز د زړه د آواز ، د
سوز او گداز په ژبه ، ادا او انداز
کیږي خو دغه باطني پټ راز ورو
ورو دحرکاتو اشارو راز او ایمابه
واسطه ابرازپر علاو خرگندیږي .

هو ، د خوږو کلماتو پیوندو ل
د دوو زړونو په یوځای کولو کې
ستره برخه لری خو چی واقعا د
پاک نیت او رښتیني مینی څخه
سر چیننه واخلي ، په هره ژبه کې
دغسی کلمات کم پیدا کیږي چی په
کامله توگه د زړه د آرزو گانو
ترجمانی وکړای شي نو ځکه دغه
ستره وظیفه یعنی د مینی رازونیا
زیاتره زړونوته پریږدی ، دحرکاتو
او استعاراتو لمنه نیسی .

دغه ټولې هلی ځلی د ځوان او
بیغلی یاد دوو مخالفو جنسو نو
بیلی بیلی خواری د یو ستری
آرزو د ترسره کولو په خاطر دی
دالوړه آرزو (وصال) نومیږي چی
دواړه مینان سره غاړه غری شي ،
د کلونو او عمرونو ارمان وباسی
بندی ترڅ کی زړونه په پخپله یوبل
ته خپل حالات بیان کړي . ژبه او
قلم ورته سر تر پایه غوږ شي وای
وری او تری خوند واخلي .

د بیلتون سوی ډاگونه او د
فراق په لمبو سوزیدلی زړونه د
همدغو زحمتونو او ډیرو زیارونو
د گالونه وروسته د مینی په راز
سپری پوهوی او دوصال قدر ورته
خرگنده وی .

دا ټولې مرحلې په حقیقت کې
یوه لویه مدرسه او دژوند په څرنگوالی
باندی دپوهیدو لپاره یو ستر
پوهنتون گڼل کیږي چی هیڅ شی
بی له زحمته خوند نلری او انسانی
سر گردانی ، لالهندي حقیقت ته
درسیدو زینه او وسیله ده ، کوم شی
چی په وړیا لاس ته راځی نه قدرلری

کسی حتی د (توبی) مرحلې ته
رسیږي .

یو واری داخلی پخلا شه
نورمی توبده جتگ به نه
دوسره کومه

مروړه مینه چی بیرته لاس ته
راځی نودوی گټی لری ، یو بی دملگری
پخلا کول او بل بی دوصال له ستر
نعمت څخه بیا برخور داره کیدل
دی ، دپخلا کیدو څخه وروسته مین
خپلی مینی ته داسی بلنه ورکوی
چی :

یو وار خو ماله غیږ کی رانه
چی دی پرمخ د آسمان ستوری
و شمیر مه

یو واری جگه شه خوله واکړه
زه ارمانی ستاد خلگی راغلی یمه
هغه وخت چی دوصال نوری لاری
دغمازانو یاد موزیکی له خوا وتړلی
شی نودواړه خواوی هک حیران پاتی
شی چی څه وکړی ، دوی هم په
مختلفو ذرایعو لاس پوری کوی خو
چی یوبل وگوری ، ددی مقصد لپاره
دملنگی څخه هم ډډه نکوی مثلا وایی :

یو وار ملنگ شه پرماراشه
دملنگانو لاری چا نیولی دینه

هو ، زیار او زحمت د خونونو
معیار دی او هر څله چی په ډیر
تکلیف لاس ته راځی ډیر ښه او په
زړه پوری وی ، دغاړه غری کیدو
لپاره هم څومره رېږونه چی سپری
پرځان وگالی ارزښت لری ، یقین
دی چی دقوی عزم او ارادی په مقابل
کی هر څه ممکن دی ، انسانی ژوند
دزحمتونو سره غاړه غری دی او
همدغه هلی ځلی دمرام او هدف سره
سپری غاړه غری کوی .

بندی ډول دخپلو متو په زور اود
ولس په اتکا غواړو چی خپل هدف
چی دگران هیواد دلوړ تیا څخه
عبارت دی غاړه غری شوه هوسا او
بسیار ژوند وکړو ، په همدی شکل
(تربلی گنی پوری خدای پامان)

فکر کوی ، ځوان هم دژوند نوی باب
ته له مختلفو جهاتو څخه گوری ، بیانو
«دمینی» په اور لاس پوری کوی .

دوصال لومړی مرحله یوبل ته په
یوخاص نظر کتل دی ، بیادریبار په
لاس دپیغامونو لیرل او را لیرل
سروع ، ورپسی ددیدن وعدی پیل
کیږي چی بیاد ښکلولو مقام ته رسیږي
دگودر اولارو څارنو باندی چی ستری
ستومانه شی نو د اشنا دشونیدو
شربت یی دغه ستومانی لیری کوی
او ورته نوی ساه ښی .

دکوزدی او واده څخه ورو سته
دوصال خوږه ډوړه یعنی دغاړی
غری کیدو وخت را رسی چی داواقعا
دډیرو زحمتونو په زړه پوری محصول
دی اود ژوند څخه دخوند اخیستلو
مرحله .

کله چی دوستان یوډبل نه مرور
شی اوبیا په لږه بهانه سره بیرته
پخلاشی نوعجیب خوند پیدا کوی ،
دمرحوم ملنگ جان پندی لوبه کېښی
چی طلا محمد او امین جان ریکارد
کړی ، دغه منظره ښه ترسیمیږي
چی :

راځه چی شو غاړه په غاړه مرور
مرور لالیه! نوډ به پخلا شو
لاس دغاړی لږه پریده
ورکه مانی مرگی نژدی ده
لدینه پس؟

دستا رسی او زما غاړه ، مرور .
هو دمینانو ترمنځ مؤقتی بیلتون
په حقیقت کی دخوږ ژوندون یوبل
اړخ دی چه کله کله دزیاتی مینی له
امله پیدا کیږي ، وگوری پندی لنډی

اونه دومره اهمیت نوڅکه په آسانه
توگه بیرته له لاسه وځی .

غاړه غری کیدل دمینی دانجام او
هدف ټکی دی یا په بل عبارت دمینی
دبریالی کیدو څخه ورو سته دمینو
دوصال ژوند بل فصل دی چی ورته
ادامه ورکوی . دی باب ته رسمیدل
په مختلفو ځایونو کی فرق کوی
دزمانی او مکانی شرایطو تابع گڼل
کیږي مثلا په پخوا زمانو کی دغه
مرحله یا خو ناممکنه وه یا خو ډیره
مشکله برښیده مگر اوس تر ډیری
اندازی پوری امکان لری خو زیات
تکلیفونه غواړی .

وایی چی په ځینو اروپایی هیوادونو
کی دخوانانو مینه دسینما څخه پیل
کیږي او په هوقل کی سرتا رسیږي
مگر واقعیت ددی چی دغه مینه لنډه
او تر زیاتی اندازی پوری بی خونده
بریښی .

خو په شرقی هیوادونو کی ددی
لاری مزل دومره سخت دی چی دژوند
اومرگ مساله گڼل کیږي دلته
دواړه خواوی دخانگړو شرائطو
له مخی دمینی پرمختگ لپاره زیار
باسی ، مینه یوازی په سطحی معنائو
گوری بلکه دسپری میرانسی ، وفسا ،
اجتماعی گوزاری پاک نیت دپوهی
څرنگوالی ، دفکری کړنلاری ، دارادی
اوعمل توازن اونورو مختلفو اړخونو
څخه ژوره مطالعه کیږي بیادهمه
دوصال یا بیلتون په هکله تصمیم
نیسی .

په همدی ډول چی پیغله دخپل
داتلونکی ژوند دملگری په برخه کی

سر آغاز مصالحه در

خوانمگرکی بیروزی هم دژوند اومرک ترمنخ خیل دجوز ژوند حساس شیخی یو په بل پسی تیرولی ، کله به یی ژوند خویش کی او دهغه سره به یی په منته خوله خدا وگړه ، لاکه کله به یی دژوند دسر گردانی او رسوایی خغه لغرت پیدا شو دمرك ولورنه به یی میل ینکاره شوه لنه داچه پریروزی باندي دمرك خیی بریالی شوی او هغه دزهر و پیاله یی په سرپورته کړه ، سترگی یی پشی کړی او هغه یی وچپیل ، کله چه یی زهر ټول وچپیل نودخان سره یی په یوه ارزانه آواز دارنگه وویل : ریشتم . دژوند او مرک ، خواری او بهایی ، پت او بی تنگی تر منخ خو دقیقی درخبله شته . انسان نه پوهیږی چه ده لپاره پیدا شوی یم او خله مرم واقعا چه ددی پوښتو حل اوجواب ډیر مشکل کار دی خو لاکس زما په عقیده دپستی او بی تنگی تر ژوند مرک لوی نعمت دی . نو ځکه ما هم دمرك لپاره غوره کړه . لاکن طالم او خدای نارسه شلکندی خدای په خپله سزا ورسوی . وروسته ترخو دقیقو دبیروزی حال بدشو زهری یی په ټول بدن کښی ثبت شول او په خیل اطاق کښی یی په نارو او غالمعال لاس پوری کړی . کله به یی ټول ، کله به یی خندل او کله به یی بیا تر ښا نسته او کمکی خوا دوبراوم ناری ونلی اوتر ماژدیگره پوری یی په دغه وضعیت دژوند خوچی شیخی یو په بل پسی تیرولی

کله چه نوری ماز دیگر شو ، نوموړی د کاونډی دکور دچوپې څخه فارغه شوی و او مع دکور پر خوا را روانه وه کله چه کورته راننوتل . ناږه یی سترگی پرخپل نازولی اولران لورکی وسپښی چه داطاق په منخ کښی لپه پرلپکه مار وهلی داسی ناوپیږی ، دسترگو دنور په خای یی سپین راغلی دی ، په څه نا پوهیږی دڅنگدن خولی پر زامانی دی ، حال یی ډیر بدو ، مورچه یی دگران لور داحال دژندی څخه ولیده ، نو پخپل پری وکی . - لوری ، څه درنه پیښه شویده ، ولی داسی لپه پر لپه ادبی ، کوم خای دی درد کوی ؟ افسوس چه دڅمکی څخه آواز پورته کیدی جز لاکن دمعصومی او خوانمگرکی بیروزی د خونی څخه پرغ له ووت بلکه درد ورویی خان دمرك په منگو کښی ورکاوه اودخوژوند سره یی دتل لپاره دجلا والی زمزمه ویسل مورچه یی دنور دا حال دکوت نو په وارخطایی او نارو یی دوباره پر بیروزی پرغ وکی . - لوری ! بیروزی جانی : ولی خپری نه کوی ، څه دورپیښه ده . ای خدایه ، سبتا قربان شم داڅه دبد بختی او در بدری ژوند دی تراکړی دی . په یو لا په دغه راز خپرو لکیاوپه ددیاندی څخه جمال آکا اتان نه را ننوت ، کله چه یی دخپلی میرمنی غالمعال او ناری واوریدی نو ورته وی ویل . - ولی ، ولی ، خیرکی ، څه پیښه ده ؟ په بیروزی خوڅه نه دی شوی ؟ - هغه ده ، ورته وگوره ، چه لپه پر لپه ادبی هرڅه ناری چه پری وهه ، پرغ نه کوی بدنه یی پخپل دی دسترگو توری تلقی دی . - زړکو ، زړکو ، په یوه ډاکتر پسی ولاړه شه چه دبیروزی حال ډیر خراب دی . دادی ژبه په ډاکتر پسی شم ، ته ورته کښیته چه خان لور نکړی . به یو پداسی حال کښی چه دسترگو څخه یی دبیروزی او شم اوشکی را روانی وی اودیوی ایوی وضعیت یی دژلود . په ډیر چتکتیا سره مخ ډاکتر پر خواروانه شول . پر لیاری به یی کله ټول اوکله به یی لوی لوی ناری وهل را روپانو چه به دهغی داحال کوت حیران نه پاته وه . څښو به دلپونی خیال پر کاوه ، څښو به وبل چه شعور پیښه ده . په یوه دغه نارو اوژبا دډاکتر کتنخی ته ورپسیدل او سمندستی دډاکتر وخواته ورغله او په ډیر وارخطایی ورته وویل : هله ډاکتر صاحب دخدا روی م دروپیدی

روح او همیشه شان و خشنو د است زیرا که همیشه ازوی قدر و تو صیفت میشو دوبر اهل تحقیق در از منه ما بعد لازم نیست که درتو ن اوراق و اسناد رجوع کنند که استاد بر شان در کدام سال وفات یافته است و همینکه (عبدا لفقور) گفتند سال فوتش بحسا بسته قبری که تاریخ اساسی عالم اسلام است نمایان می گردودهمیده میشو د که درسال ۱۳۹۳ ق فوت شده است زیرا که از(۱۷) چها دی الاخر تا(۲۲) دیحجه الحرام سال مذکور مصادف به شهر اول دوره جمهوریت و مطابق بهخواتم عمر استا دبرشنا است و من الله التوفیق

مشکل ود قیق است و مسا عسی زیادی را ایجاب میکند . موضوع حقوق فلسطینی ها در مسایل شرق میانه از مسا یل اساسی تمام این معضلات بحساب میاید اما با وجود آن در بدو امر به نمایندند این مردم آواره و جلای وطن حق داده نشد که با حفظ حق مساوی در کنفرانس صلح شرق میانه در ژنیو شرکت کند . اما انکشاف اخیر در ین زمینه آنست که انور السادات اعلام نمود کنفرانس صلح مذکور در ژنیو به تعقیب موافقت بین سو ریه و اسرائیل راجع به عقب کشیدن قوا برگزار خواهد شد و پیشنهاد کرد که فلسطینی ها در کنفرانس باحق مساوی اشتراک نمایند .

سادات گفت : (ما آماده ایم به هر سویه ایکه اردن بخوا هد د رین زمینه با آنکشور به مذاکره به پردازیم . اگر پادشاه اردن بخوا هد من خودم باوی مذاکره میکنم و اگر به سویه دیگری باشد هم حاضریم ولی در هر حال هدف این است که اردن علنا باید اعلان نماید که فلسطینی هادر کنفرانس صلح شرکت نمایند .) طی اعلامیه که در اخیر بازدید فہمی درمسکو نشر شد مقامات شوروی طرفداری خود را از سپهگیری نمایندگان فلسطینی در کنفرانس صلح ژنیو ابراز کردند . ازین موضوعات که بگذریم آراء عامه جهان مسلما باین عقیده اند که شرکت نمایندند فلسطین درین کنفرانس حتمی است چه اینها اند که اصلا حقوق شان ترا از دست داده اند وبصورت بیرحمانه موردظلم و بیدادگری قرار گرفته اند . و مصر فعلا مجبور است که در راه احقاق حقو ق آنها سعی بلیغ وجدی بخرج دهد چه امضای موافقتنامه جدا سا ختن عسا کر به قسم سر آغاز مصالحه بین اعراب و اسرائیل از جانب مصر شروع

شروعده ای این موضوع را چنین تلقی کردند که گویا این امر حقوق مردم فلسطین را پامال خوا هد کردبنام مصر باید تا بت سا زد که این امر نه تنها حقوق آنها را پامال نمیکند بلکه قدمی است در راه تامین حقوق آنها .

مبارزه با مشکلات

زیرا بدون سنجش وعجو لانه حرکت کردن وبه پیش رفتن در حکم دو باره بر گشتن است . به همین ترتیب به سیر عادی تاریخ اهمیت زیاد قایل شدن بدین معنی است که نقشی اساسی وقطعی برای تسریع جریان تکامل نداریم . از طرف دیگر برای آنکه مشکلات را بر طرف نموده و تمام دشواریها را که مانع رسیدن به هدف می شود ، از سر راه خود دور سازیم ، وظیفه تمام مردم بخصوص روشنفکران آگاه و مترقی است که مسئولیت هاومکلفیت های اجتماعی خود را درک نموده و دیگران را متوجه وظایف شان ، وظایف سنگین که تاریخ بدوش شان سپرده است بسازند . بادرک همین مکلفیت ها است که در هر کار ووظیفه ای احساس مسئولیت نزد همگان پیدا میشود .

برای اینکه واقعا خویشتن را ، در قبال وظایف که به ما سپرده شده مسؤل بشماریم مطالعه وضع موجود وگذشته واینکه مردم ما در چه شرایطی به سر میبرند حتمی و ضروری پنداشته میشود . اگر تمام مردم افغانستان بایک احساس ملی واراده مستحکم بادشواری هاو مشکلات مبارزه کنند و برای رسیدن به هدف ا زدشواری ها نهراسند ، راه پر خم و پیچ ترقی را تندتر خواهیم پیمود وبه هدف خویش زودتر نایل خواهیم آمد . در جریان مبارزه با مشکلات و عواملی که سد راه پیشرفت می شود ، حرکت آگاه و عملکرد منطقی یکی از ارکان موفقیت و بیروزی به حساب می آید . چه در روشنا یی حرکت آگاهانه است که میتوان راه درست و معقول را باز یافت و بر مشکلات فایق آمد .

شعور زن

استخدا مت درین بانک می گنجد و وظیفه صرف دوم را بتو واگذار شده اند. درین مدت فکر می کنم هیچگاه بفکر حمل اسلحه نیفتاده بودی. بپس حال امروز صبح، در یک صبح تاریخی که شخصی برای نخستین بار نقشه دستبرد زدن به بانک را کشیده می خواهد به آن عمل کند، در همین روز تو تصمیم می گیری یک تفنگچه پر از مرمی را با خود بر داری و با خود به محل کارت بری چرا آنچه انگیزه ی تو را به این کار واداشت دالی به آهستگی سوش را از روی دستهای که بهم گره زده بود، بلند کرد برای یک لحظه آن نگاه های ما بهم تلاقی نمود و من یک بار دگر در نگاه او خصوصیت یک ماده پلنگ وحشی را احساس نمودم.

دالی به آرامی در جوابم گفت: «هر طوری میخواهی تعبیرش کن رئیس و بهتراست به آن شعور زنانه نام بگذاری...»

او بپس حال از حرفش نگذشت و به شعور زنانه با اصرار محکم چسبید البته علیت آن نمیشد کاری انجام داد. موضوع خاتمه یافته بود و من او را به منزلش باز گشتا ندیم.

اگر چهار روز بعد از آن واقعه مکتوب واستگتن بمن نمی رسید، بدون شک ماجرای سرقت بانک در همان شب خاتمه یافته و دوسیه آن حفظ می گردید:

من پاکت نسبت به دراز را در دفتر خود باز کرده متن آنرا مرور کردم. موی براندامم راست شد. هما نظور یک قلاب حسدس زده بودم، جرالده شتاینر نام اصلی مقتول نبود. درحقیقت نام اوستا نتون سی استنفورد بود اف بی آی به اثر چند واقعه دگر در تعقیبش بود بدترین فعالیتهای او، سرقت بانک

اختطاف آدمکشی ها بود. او خدمت عسکری را بپس رسا نیده بود و نشان انگشتش در دفتر پولیس وجود داشت در کوریا زخمی شده بود در جایی زخم بر داشت که تصور میشد در همان لحظه و به چشمها و صورت شخص مقابل خود ندیده بود. پس از رهایی از زندان، موضوع نشان انگشت او مجدداً در یک قضیه سرقت در یک حادثه دزدی با یک اختطاف یک طفل مطرح گردید. او مبلغ معتناهی پول درعوض آزاد ساختن طفل اختطاف کرده بدست آورد و سه روز پس از آن طفل پیدا شد اما مرده اش را یافتند. متأسفانه او قاتل تصویری در دست نبود یک تصویر کوچک سنتون سیستفورد در هیچ یک البوم جانتکا ران وجود نداشت. بنابراین این یک طرح خیالی از قیافه او را به اساس توضیحات یک مامور پولیس و شهود حاضر تهیه گردند شبا هفت بین تصویر خیالی و قیافه جنا یتکار متأسفانه زیاد نبود و لهذا منم نتوانستم از میان دوسیه های موجود در دفتر خود هم نیافتیم که باجرالد ستاینر شبیه باشد. به این ترتیب تصویر تهیه شده خیالی با قیافه ستاینر بقدر کافی شبیه نبود.

بپس میز تحریر نشسته، دستم بمو هایم کشیدم و با ناخن الاشه ام را خاریدم، در زیر تصویر خیالی ستیفورد نوشته بودند: برای کسیکه ستیفورد را دستگیر کرد مبلغ ده هزار دالر جایزه داده می شود.

والدین کودک این جایزه را برای گرفتاری قاتل فرزند شان تعیین کرده بودند تا تعقیب و گرفتاری جنا یتکار را تسریع بیشتری بخشد باشند. او اکنون باید دالی این جایزه را می برد داشت.

این موضوع باعث خوشحالی فراوان من شد. زیرا اگر کسی پیدا میشد که به صورت صحیح از آن استفاده می کرد، دالی از ناحیه هیل گریست بود. سر انجام یکبار هم که شده فور تو تا از خود لیاقت نشان دانه و تصور می رفت که شانس و سعادت به او روی آورده باشد. و چه اتفاق - سعادت مندانه ای که در همان روز صبح دالی تفنگچه را با خود به بانک آورده بود.

یک لحظه! تفنگچه این موضوع را فراموش کرده بودم! من با توضیح دالی قناعت کرده بودم که بر حسب تصادف بعضی و بر سبیل اتفاق و شعور زنانه این کار را کرده است. دالی به کلمه شعور زنانه اتکا کرد. نی، اینقدر شعور نباید در یک زن یکسپاره تبارز کند. دالی باید لامحال قبلاً یک مقدار میدانسته و متوجه کدام نقطه ضعیفی شده بود که نمی خواست در دوسیه او از آن ذکری بهمین آید، به این صورت او یک چیز را از من کتمان میکرد و یک مطالب را از من مخفی میداشت. اما این راز چه بوده؟

با وصف آنکه تمام هوش و حواسم را بکار انداخته بودم تا علیه او دلیلی بتراشم عقل من اجازه نمیداد که از او سوالات ناراحت کننده می بعمل آورم.

شاید دالی میدانست که جرالده شتا پسر درحقیقت سنتون سی ستیفورد نام داشت و مردی بوده که تحت تعقیب پولیس می باشد آیا دالی میدانسته که برای دستگیری جنا یتکار جایزه تعیین شده است؟ آیا دالی متوجه شده بود که او صبح همان روز یا روز بعد آن میخواسته به بانک دستبرد بزند؟



مسؤول مدیر :
نجیب الله رحیق
معاون روستا باختری
دفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹
کود تیلفون ۳۲۷۹۸
مہتمم علی محمد عثمان زاده
پتہ : انصاری واہ
داشتراک بیہ
بہ بانڈنیو ہيوادو کبئی ۲۴ دالر
دیوی گئی بیہ ۱۲ افغانی
بہ کابل کبئی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعہ

دہنستو دانکشاف او تقوی آمریت

د گران هیواد ملی افتخار اتوو معنوی هستیود ژوندی ساتلو اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی مانولو اود دوی بدعلمی دخیری د دلیا زیاتولو په مقصد دغه لاندی کتابونه ترچاپ وروسته کتاب پلو رنخیو ته دخرخلاو دپاره ورسپارلی دی .

- ۱- د علامه ابوریحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر د لوی محقق سید حسن برنی تالیف دښاغلی عارض ژباړه .
 - ۲- په کابل کبئی دافغانی سترپوه او نابغه ابوریحان دزرم تلین دبین المللی سیمینار کامل متن (دداخلی او خارجی پوهانو د مقالو اوددوی د پیغامونو او وروستی بریکړی یوه مجموعه) .
 - ۳- ابدلی توره د ښاغلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا د فتوحاتو په باب یوتاریخی ناول) .
 - ۴- دملگرو ملتو منشور چه دملگرو ملتو دپولو خانگو اود هغوی دوظایفو اوتاریخی گزار شاتومعرفی په کبئی شویده .
- پورتنی گټور کتابونه تاسو په مناسبه بیه دابن سینا کتاب پلورنخی څخه لاس ته راوړلی شی .

(۳۳) ۱-۵

معرفی شتاینر گذارسته بودند! اما اواز کجا می توانست به هویت اصلی شتاینر پی برد؟ از کجا دالی می خواست نام اصلی او را بشناسد؟ و شتا پتر که حاضر نمی شد نام اصلی خود را به او بگوید و از روی یاد داشت و سکچ خیالی پولیس برای دالی شناخت او مشکل بود. اگر روی سکچ و یاد داشت متحد المال پولیس شناخت هویت اصلی شتاینر میسر می بود من باید زودتر و در همان نگاه اول می شناختم.

شانه هایم را تکان دادم، یادداشت متحد المال پولیس را دو باره از دوسیه بیرون آوردم. یک بار دیگر دقیقاً به آن نظر انداختم تا اگر مطلبی از آن دستگیر میشود که به قضایا روشنی افکند...

دفته جواب واضح و یگانه بی به اکثر سوالات خودم یافتم اهائی! چقدر بوجوی مفهوم! مکتوب متحد المال را با خشم فراوان در میان انگشتانم فشرده، در با طله دانسی انداختم.

خنده های دالی هنوز هم صمیمانه و گرم است. مثل همیشه با محبت و صفا بروی همه لبخند می زند و او هنوز هم با هر کسی رو برو میشود کلمات دوستانه ای بر زبان می آورد. او مثل سابق قابل احترام و قابل دوست داشتن برای تمام اهالی هیل گریست میباشد من عصر چندین روز یک شنبه را با فرزندان او سپری کرده ام. کودکان بسیار جذاب هستند و گذشته از آن...

آخ بلی، علاوه - موضوع گشته شدن سارق بانک به دست دالی مراحل نهایی خود را طی کرده و حفظ شده است. موضوع عینا همان طور در دوسیه گزجانیده شد که دالی گفته بود: «شعور زنانه» اما صرف یک امکان وجود داشت که بدون زنانه هم هویت اصلی جرا لد شتاینر را شناخت آن علامه فارقه بسیار روشن و مخصوص ستیفورد الیای شتاینر بود و آن چیزی بود که از جنگ با خود به خانه ارمغان آورده بود. در آزمون یکی از افراد دشمن با بر چه زخمی به سرین طرف چپ او وارد آورد ه بود.

و من میدانم چنانکه شما می دانید، و هما اکنون که ما همه اهالی هیل گریست متوجه آن شده ایم، که دالی به سادگی از آن گروه نیست. ناممکن است... ختم

مثل ما مکتوب تعقیب جنا یتکاران را از طرف پولیس در یافت میداشت دالی از طرف شام بصفت منتظم رستوران دروایت شیت کار میکرد. مسافری که شب را در هوتل میگذراندند عموماً نان شانرا در رستوران می خوردند. شاید دالی دلچسپی فراوان به همین گونه اطلاعاتی پولیس پیدا کرده و میدانسته که اشخاص تحت تعقیب پولیس ناچارند نام و آدرس اصلی شانرا تغییر داده اسم مستعار و آدرس دروغی برای خود انتخاب کنند؟

شاید دالی اطلاعاتی هابی را که باچواپز همراه بود بدلچسپی بیشتر تعقیب می کرده است؟

ستیفورد با اسم مستعار شتاینر به رستوران آمده و با دالی گرم گرفته است. دالی هم تحت تاثیر او رفته است. مخصوصاً که جرا لد شتا پتر به وی تقاضای ازدواج کرده و این تقاضا برای اغفال دالی موثر بوده است. شتا پتر بپس حال خوب میدانسته که از این سلاح چگونه برای نزدیک شدن به هدف خود استفاده کند. صرف در لحظات اخیر و کمی پیش از اینکه شتا پتر اقدام به دزدی بانک کند، دالی متوجه حقیقت شده و به نقشه های شتا پتر پی برده است. دالی در لحظه اخیر به هویت او پی برده متوجه شده که شتاینر او را در تاریکی گذاشته و خواسته از وجودش سؤ استفاده کند. در طول همین مدت شتاینر مثل سایه در تعقیب دالی بود. و می دیده که او در بانک چه می کند چه وقت و به چه ترتیب وارد بانک میشود. اما دالی با شعور زنانه خود متوجه سؤ نیت شتاینر شده و یک باره خشم این ماده پلنگ بیدار گردیده است و با یک جست...

نی سنی به این نتیجه گیری قناعت نکرده زیرا اگر چنین می بود و دالی به هویت شتا پتر پی می برد، بدون شک نزد من مراجعه می کرد و سعی می نمود دلایل و اثباتی ارائه داد. طالب در یافت جایزه شود که برای

فکر من در اطراف این سوالات دور می زد. دالی بعد از چاشت بین ساعت دو تا سه چهار وظیفه مامور پستخانه را که در غرغه پست می نشست انجام میداد، غرغه پست هم

مود و فیشن



از بهترین مودهاییکه برای شما انتخاب کرده ایم

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English